

الْأَصُولُ الْأَرْبَعَةُ

فِي
تَرْيِيدِ الْوَهَابِيَّةِ

تأليف

اعلى حضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸ م

زیرنگرانی

ابوالریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکڑک پریس امرتسر باہتمام شیخ

غلام یسین پر نرط مطبوع گردید

İŞIK KİTAP EVİ

Dârüşşefeka Cad. No. 72

P. K. 35. Fâtih - İstanbul

1976

۲۳

۹۳۴

س

۱۹۲۸
۲

الْأَصُولُ الْأَرْبَعَةُ

بشماره
ثبت گردید ۲۴۹۵۴

فِي تَرْذِيْدِ الْوَهَّابِيَّةِ

تأليف

اعلى حضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸ م

زیرنگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکڑک پریس امرتسر باهتقام شیخ

غلام یسین پر نرط مطبوع گردید

قد اعتنی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة اشيق بشارع دارالشفقة بفتح ۷۲

استانبول - ترکیه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد این چند فقره ایست که از
 نسما ت قدس ورشحات انش خاطر فاتر این قلیل البصاعة رنجته اند خواستم که
 از جهت یادگار بقید تحریر آیند تا برادران ملت و مذہب از ان منتفع شوند مخفی مباد
 که درین زمان فرقه از اهل یهود و اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث
 می نامند و در مقابل اهل السنه و الجماعه خصوص مقلدین مذہب حنفیه کار و ایما
 مخالفانه به پیما نه اعلیٰ بعمل می آرند و در پس اطفاء نور ملت و مذہب بجان کوشان
 اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد
 اول این طائفه در هندوستان مولوی اسمعیل دہلوی است که تقریباً در سنه
 ۱۲۵۰ دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن عبد الوہاب
 نجدی را بزبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویۃ الایمان در هند شائع نمود و بعد
 از ان صراط مستقیم و غیره رسائل را برائے فریقین مسلمانان در اینرئے اسلام
 تألیف نمود شاگردان او چون عبد اللہ غزنوی و ندیر حسین دہلوی و صدیق حسن
 خان جھوپالی و رشید احمد گنگوہی و بعض افراد مدرسہ دیوبندیہ و تلامیذ انہا
 بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیرہ تألیف نمودند و بسیارے از خلق
 اللہ را در دام ترویج خود آوردند متأسرین این فرقه دوفوع روش اختیار کردند
 یک فرقه ظاہر ظهور خود را بالحدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت
 مرحومہ را از طبقہ علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقه دیگر

بطریق نفاق خود را در پرده حقیقت مستور داشته عملاً حقی میباشند اما اعتقاداً
 با فرقه اولی بمنقصر و بهم قفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اصلال عوام
 مسلمانان احناف است که در صورت اظهار و ابریت نفرت خلق را بد نظر
 داشته این حیلۀ اظهار حقیقت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند و الحق باین
 حیلۀ و مکر مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله و برهم
 زنی عقاید اسلامیۀ زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر مخاطبه در این
 رساله با همین فرقه است اگر نظر بظاہرش کنی گوئی که نخبه مسلمان است
 و اگر از خباثت باطنش خبر دار شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاہرش
 بصلاح آراسته با جامه پاک سفید بارش دراز مشروع با اظهار تقوا
 با کفایت نرم و شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پر از خباثت طعن و
 لعن بر کافه امت مرحومه و انکار از طرق مشایخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید
 مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح
 طیبیه و انکار از ایصال ثواب بآرواح اموات بتبعیین دهم و چهل و سیالیا
 و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم الا ان یاذن الله له و حرام
 دانستن سبزیارت اوصیاء الله علیه و سلم و حرام دانستن نداء غائب
 بلفظ یا رسول الله و نحو ذلک و حرام دانستن توسل بآرواح انبیاء و صلحاء
 الی غیر ذلک من سوء عقائد دهم چونکه ذکر عقائد دهمیه در میان آمد باید که چند
 از عقائد اینها منسوب بکتب مصنفه آنها برائے اعلام خلق الله ذکر شود اگرچه
 نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن میلزد که ذکرش از سوء ادب
 خالی نیست و لو حکایت مگر ضرورت اعلام مقتضی آنست که ذکر آن کرده شود
 بدان که مایه ناز این طائفه مسئلۀ توحید است و توحید را مخصوص بجماعه خود میدانند

و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است
 (مسئله امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذاً
 بالله و حق تعالی را از جهت و مکان منزه دانستن بدعت و گمراهی است
 مخصوصاً ایضاً الحق اسمعیل ص و صیانه الایمان ص مؤلفه شهواتی شاکر
 ندیر حسین بر این قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوہی ص حق تعالی بر عرش نشسته
 است بر کرسی هر دو پائے خود داشته است و کرسی از ان چهر می کند و جید الزما
 در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الکرسی صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او
 تعالی هم حادث است. اقامه البرهان عبدالمصدق غازی پوری و از احوال العیوب
 او تعالی پیش از خلق آسمان زمین در هوای ماندن قنای مجدی ص سطر ۲۳
 اینست عقاید آنها در باب توحید الآن درباره رسالت باید شود و آنحضرت
 خاتم النبیین نیست که الف لام برائے عهد خارجی است جامع الشواهد بحواله
 نصر المومنین ص ۱۲۰ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم
 نیستند جامع الشواهد بحواله کتاب رد تقلید ص مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه
 صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان
 کردن باید تقویۃ الایمان بلفظ ص سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسمعیل دہلوی
 هر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالی از چهار هم ذلیل است
 تقویۃ الایمان ص سطر ۱ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر حیات ندارد بلکه
 مرد و خاک شد تقویۃ الایمان سفر بقبر محمد و مشاهد او و مساجد او و سفر بقبر نبی
 یادی و دیگر بتان و غیر مشرک اکبر است تقویۃ الایمان ص و کتاب التوحید
 محمد بن عبدالوہاب ص علم غیب آنحضرت را آنچه او را خدا تعالی عطا کرده است

له چهار در اصطلاح هند طائفه ابدال است که کار ختن پوستانه جانوران کنند

اعتقاد کردن بد است. تقویة الایمان ص ۲۶ خیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز
 بدتر از خیال گا و خراست صراط مستقیم ص ۹۳ مؤلف مولوی اسماعیل عجمانی
 من از محمد بهتر است در قتل مار و غیره. اوضح البراهین ص ۱۰ بحواله سید احمد حلا
 اولیا و انبیای دیگر راند. تقویة الایمان ص ۲۹. انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند
 نه می شنوند. ص ۲۹ و ۳۰ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است
 تقویة الایمان ص ۳۰ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در علم غیب چه خصوصیت است
 اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر کودک و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم
 حاصل است و بنص ثابت نیست. حفظ الایمان مؤلف اشرف علی تھانوی
 ص ۱۰ آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است هر که عقیدۀ آن کند که علم او
 علیه السلام از ملک الموت و شیطان زیاده است و بنص ثابت است این شرک است
 بر این قاطع ص ۵ اجماع امت که سندان با معلوم نباشد محبت شرعی نیست
 معیار الحق ص ۱۲۱ از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر می شود. باید که آن کتب
 سوختانیده شوند. بوئے غلیل از مولوی عبداللیل سامروی. در وقت ضرورت
 پیغمبران و شهیدان و فرشتگان راند اگر دن شرک است. تقویة الایمان ص ۱۰ انبیاء
 و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است. تقویة الایمان ص ۱۰ این زمانه را تمام
 مردم کافران تقویة الایمان بلفظ ص ۲۵ را بچند کشتن حی لپچن این جمله انبیاء
 بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است. هدایت المهدی ص ۵ از وحید الزمان
 نبی دلی را مزارات مثل بت است از آن مدو خواستن شرک است هدایت الایمان
 از صدیق حسن خان ص ۲ تقلید شخصی میلاد مبارک قیام و وظیفه یا رسول الله
 و عبد القادر جیلانی شیائند و سوم و چهارم و یازدهم پیران اسقاط میت است و پنجم
 کفر و شرک و بدعت است. لوامع الانوار ص ۱ مؤلف غلام حسن هوواله و بر این

و در علم القادر

فاطمہ ص ۴۰ و ستہ ضروریہ مع فتویٰ عبد الجبار امرتسری۔ آنحضرت علیہ السلام
 نزد او تعالیٰ از ذرہ تا چیز ہم کمتر است۔ تقویۃ الایمان ص ۵۵۔ در پیش روضہ
 آنحضرت بطریق تعظیم استادن شرک است تقویۃ الایمان ص ۳۳۔ ہر کہ از مزار
 ولی اللہ امداد خواہد کا فرو بے ایمان و شیطان است۔ تذکیر الاخوان ص ۱۵۴
 ص ۲۱ مع تقویۃ الایمان۔ خاندان قادری نقشبندی حشتی وغیرہ گمراہ اند۔ تعویذ و
 رشتہ و مراقبات کردن شرک است۔ (تذکیر الاخوان ص) اینست اعتقاد و بابیہ در

باب رسالت
 مختصراً۔ قدرے از عملیات انہایتیہ بشنو

ہر کہ جماع کرد و انزال نشد نماز او بغیر غسل جائز است، ہدایتہ القلوب ص ۲
 و بللغ المبین: نکاح خالہ غیر حقیقی کہ پدر یک باشد و مادران جدا باشند بر خواہ
 زادہ درست است۔ جامع المشاہد بحوالہ فتاویٰ عبد القادر غیر مقلد شاگرد ذہیرین
 نکاح جدہ با پسر زادہ جائز است کہ صرت او منصوص نیست۔ پرچہ المحدث نمبر ۲۵
 و ۴۶ ثناء اللہ امرتسری ۴۔ رمضان ۱۳۲۸ھ۔ اگر از طرف سگ آب بخورد پس
 خورده او پاک است۔ طریقہ احمدیہ نصر الباری پارہ اول ص ۳۳ بر حاشیہ نوشته کہ پس
 خورده سگ و خنزیر ہر دو پاک است یعنی مرد و زن ہر طرح پاک است عرف
 الجادی ص ۱ و کنز الحقائق و حید الزمان ص ۱۱ و روضہ ندیہ ص ۱۱۰ بحوالہ کلمۃ الفصیح
 گوشت مردار و گہ و بول غیر آدمی جملہ پاک است۔ روضہ ندیہ ص ۱۱۰ قرآن مجید را در
 قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقدم داشتن یا او را
 زیر پاداشتن کہ بمکان بلند طعام وغیرہ را دست برد درست است۔ کتاب التحلیق
 اوراق ص ۵۵ تصنیف غلام علی کلمۃ الفصیح ص ۳۲ از ہر طرف کہ خنزیر آب خورد یکبار
 شستن او کافی است۔ طریقہ احمدیہ کلان ص ۳۲۔ پوست خنزیر و پے آن بہر علت
 پاک میشود کنز الحقائق ص ۱۱۰ دہ عورت را و نکاح یکجا آوردن درست است

عرف الجادی ص ۱۱۵۔ اصحاب صریح حدیث انکار میکردند و بر نفس خود عمل
 میکردند۔ فتاویٰ عبد الجبار غزنوی ص ۱۸۱۔ آب پاک است اور اہیچ چیز نجس
 نمیکند تا کہ او صاف نشوے او تبدیل نشود۔ لعاب سگ و خنزیر و پس خورده آنها
 پاک است نزل الا برار من فقہ المبنی المختار مصنفہ وحید الزمان ص ۲۹۱۔ رطوبت
 فرج و شراب و پیشاب حیوان حرام باشد یا حلال پاک است ص ۲۹۵ جلد اول
 و ص ۳۰۵ جلد دوم از نزل الا برار۔ این جملہ عقائد و حوالہ ہا کہ ذکر شد منقول از
 کتاب اباطیل و ہدایہ تصنیف مولوی احمد علی موی و کتاب سیف الا برار از
 نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشتہ شد و اصل تفصیل نوشتہ اند
 کہ عقائد باطلہ آنها را نمبر از ۲۵۰ ہم زیادہ است اگر کہے را تحقیق این کردنی باشد
 اصل را مطالعہ نمایند پس اے برادران اسلام خدا را انصاف از دست نہ سپید
 و بفرمایید کہ آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بودہ آیا
 این عقائد و عمل اتباع اصحاب را بودہ یا تبع اتباع را بودہ آیا این عقائد و عمل
 سلف صالح امت را بودہ آیا درین عقائد توحید آنها جسم و مکان و عجز او تعالی
 را ثابت نمیشود۔ آیا درین عقائد او شان در باب رسالت توہین و تحقیر و ذلیل
 رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تصریحاً و تلویحاً ثابت نیست۔ آیا درین عقائد
 توہین و تحقیر شریعت محمدی علیہ علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ثابت نیست بلی
 و اللہ کہ از روئے انصاف جملہ ثابت است پس با وجود چنین خباثت
 باطنی آیا دعویٰ الہدایت بودن اینان را می ہند آیا دعویٰ مسلمانی اینان را
 میرسد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاہر و رازی لجنہ نرمی گفتار و
 طلاقت لسان کہ برائے فریفتن خلق اللہ بعلل مے آرند اینان از رزقیا
 از روئے شرع شریف نجات خواہد داد؟ ہرگز نہ بلکہ علامات منافقین

زمانه نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام موبودراین قم موجود اند اگر مری آن
 کدام علامات است گویم بشنوع تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم
 احوال منافقین چنین میفرماید - اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم ومن الناس من
 یقول امنّا باللّٰه و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین اینها هم میگویند ایمان داریم
 بخدا و بروز جزا اما حق تعالی تکذیب این دعوی میکند میفرماید و ما هم بمؤمنین
 یعنی نیستند بمؤمنان بخدا چون الله و الذین امنوا یعنی فریب میدهند خدا
 را بزعم خود بدعوی ایمان و همچنین فریب دهند مسلمانان را تردید این خداع حق
 تعالی میفرماید و ما یخذعون الا انفسهم و ما یشعرون یعنی فریب نمیدهند
 در حقیقت مگر نفسی خود را و نمیدانند قباحات فعل خود را این طائفه نیز
 برائے فریب خلق اند اظهار تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را
 داشتن تا مردم را بمکر و دام خود آرد عادت دارند فی قلوبهم مرض فزادهم
 الله مرضا یعنی در دلها آید ایشان بیماری تفاق است پس نه یاده کرد آنها
 را حق تعالی آن بیماری و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون و اذا قیل لهم
 لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون یعنی هرگاه گفته شود منافقین را
 فساد نکنید در ملک گویند بدرستی که ما مصلحانیم و همین است عادت و دلیلی که
 خود را حامیان دین و شرعیت میدانند حق تعالی در تردید آنها میفرماید الا
 انهم هم المفسدون و لا یکن لا یشعرون یعنی بدرستی که ایشان مفسدانند
 مگر نمیدانند فساد و عقائد خود را و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا
 انن من کما امن السفهاء یعنی هرگاه گفته شود آنها را که ایمان آرید بصدق
 چنانچه دیگر مردم ایمان بصدق آورده اند در جواب میگویند آیا ما ایمان داریم چنانچه
 ایمان آورده است نادانان و بیقلان و همین احوال است در بیان زمان را اگر

کسے آہنہارا گوید عقائد باطلہ خود را بگذارید چون عموم امت مرحومہ عقائد علیہا
خود را صحیح و ثابت نمایند میگویند کہ شمایان نادان و بیعتل بہتید قول اللہ و
قول الرسول را گذاشتہ بقول زید و عمر و عمل میکنید ما ہرگز بمثل ایمان شما ایمان
نہی آری حق تعالی در تردید این قول شان میفرماید **الا انہم ہم السفہاء و لکن**
لا یعلمون یعنی خبردار شوید اینہا خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را کہ قول
مجتہد مذہب موہومو موافق قول اللہ و قول الرسول است مگر وہ بیان نمیدانند
ماخذ قیاس مجتہد را و اذ القوا الذین امنوا قالوا امنا و اذ اخلوا الی شیانہم
قالوا انا معکم و اغن مستمزون یعنی ہر گاہ ملاقی میشوند منافقان با مومنان
خاص میگویند ایمان آوردیم با خلاص ہر گاہ خلاص میشوند بہ رفیقان ہر گاہ
خود میگویند ما با شما ہستیم در عفت اند با مومنان در اظہار ایمان مسخرہ کنان ہستیم
و ہمیں است احوال و ہمایان حقی نما کہ جماعت اخاف را گویند ما حقی ہستیم
و ہر گاہ بار و سائے و ہمایہ جمع میشوند میگویند ما با شما ہستیم ما فقط برائے فریقین
آہنہا اظہار حقیقت میکنیم **فائدہ** حق تعالی رؤسائے منافقین را شیطن
فرمود و آہنہا در ظاہر بنی آدم بودند برائے اینکہ بدانی کہ اعتبار عمل و عقائد را
ہست نہ جد و صورت را اگر صورتش انسان باشد اما چونکہ کار شیاطین میکند اوہ
شیطان است چنانچہ در سورہ والناس میفرماید **یوسوس فی صدورہم الناس**
من الجنة والناس حق تعالی در تردید این قول آہنہا میفرماید اللہ یستہزئہم
و یتذہم فی طغیانہم یعصہون **۵** یعنی حق تعالی جزائے متخیر آہنہا میدہد
مہلت میدہد در سرکشی آہنہا در حالتیکہ سرگردانند در حیرت و نا بینا یا نند از ہستم
بصیرت **اولئک الذین اشتروا الضلالۃ بالہدٰی** یعنی میانند کہ فریدند گمراہی
بہدایت ہمیں است احوال غیر مقلدان مذہب گمراہی پسند کردند اراہ راست امت

مرحومه حق تعالی نتیجه این خریداری آنها چنان میفرماید فسارحت تجارتهم
وما كانوا مهتدين ^{که یعنی} فائده نکرد تجارت منافقان و نه یافتند راه راست
را همچنین است حال و بیان که درین عقائد فاسده خود راه راست نیافتند
و گمراه گشتند در اینجا اگر کسی گوید که همین آیات متلوه را اگر غیر مقلدین از طرف
خود بر شما حجت آرند میتوانند که مقلدین مذاهب را تشبیه بمنافقان داده
علامات نفاق را در شما بیان ثابت نمایند. در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجه
وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ ومن الناس فرموده است
ولفظ من تبعیضی است یعنی بعض الناس که جماعه منافقان مدینه
طیبه بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند همچنین غیر
مقلدین به نسبت مقلدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه
بامنافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نه بر مقلدین. دیگر آنکه درین آیات
منافقان احق تعالی میفرماید و اذ القوا الذين امنوا قالوا امنا و اذ اخلوا
الی شياطينهم قالوا انا معكم الاية این علامت در مقلدین گاهی
پیدا نمی شود که نزد و ما بیان بگویند که ما بمذاهب شما ایم و هرگاه به رؤسای
مقلدین برسند بگویند که ما بطریق تسخر خود را دما بی نمودیم تا دیگر و ما بیان را
بفریب مقلد نمایم و همین علامت بعینه در غیر مقلدین حقیقی ناموجود است
من اوله الی آخره همین در تمام مقلدین کسی هست که خود را بنفقات
و دما بی ظاهر سازد و هزار و ما بیان هست که خود را بنفاق حقیقی میگویند
فانصف و تنبيه الحاصل اصول ما به النزاع در میان مقلدین و
غیر مقلدین چهار چیز است التظیم لغیر الله. التوسل بآرواح
الصلحاء والاستمداد منها. الذلل للغائب و سماع الموتی

الاتباع والتقليد لاسر باب المذاهب الاربعه - این هر چهار چیز را و نه
 شرک و کفر و بدعت میدانند چنانچه در عقائد آنها بحواله کتب آنها ذکر یافت
 دایل السنه والجماعه مقلدین مذاهب اربعه این هر چهار چیز را مباح و مسنون
 و واجب میدانند الحال بر ما مقلدان لازم است که دلائل اباحت و
 تسنن و وجوب امور معلومه از روی کتاب الله و حدیث رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور علما را امت مرحومه
 ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعه غیر مقلدین را عموماً و جماعه و نه
 حنفی نما را خصوصاً بکمال ادب معروض که برائے خدا پرده تعصب و انش
 قهر و غیظ بے محل که با مقلدان مذاهب دارند بکیوانداخته بطریق انصاف
 که احسن الاوصاف است بکمال فراخ دلی فکر غائر منصفانه بر مضامین رساله
 بعمل آورده نتیجه که مقتضای انصاف باشد برآورد که حق طلبی این است
 و خواه خواه بجز در سماع دلیل مخالف طبع بر دو قبح آن نکوشند که این طریقه
 نفس پروری است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم -

اصل اول التعظیم لغیر الله ثابت است بکتاب الله و احادیث
 صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور
 علما و امت اما کتاب الله تعالی فقد قال الله تعالی فی کتابه العزیز
 و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب یعنی هر که تعظیم کند
 نشانه های حق تعالی را پس این تعظیم از تقوی و پرهیزگاری است اول
 معنای شعائر باید فهمید محقق دهلوی شیخ عبدالحق رحمہ ربہ میفرماید شعائر
 جمع شعیره است و شعیره علامت را گویند پس هر چیزی که از دیدن آن خدا

یا دآید آن از شاعران است. انتهی پس شاعرانند مخصوص بصفای و مروه
 نیست بلکه آنها بعضی از شاعرانند هستند قال الله تعالی ان الصفا والمروة
 من شعائر الله و نه مخصوص به عرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه
 ولی الله رحمه الله علیه در حجت الله البالغه صفحه ۶۹ میفرماید و معظم شاعرانند
 اربعه القرآن و الکعبه و النبی و الصلوة و همین بزرگ در الطاف القدس
 ض^۳ میفرماید و محبت شاعران عبارت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبه است
 بلکه محبت هر چه منتسب باشد بخدا حتی اولیاء الله نیز انتهی پس اذین
 عبارت مفهوم شد که اولیاء الله نیز داخل شاعرانند خود سرگروه و اهل بیان
 مولوی اسماعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اول میگوید و از فروع
 حب منعم است تعظیم شاعران و یعنی اموری که بآان مناسبت خاصه میدهد
 بچیزه که ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد ازان امور بآن منعم
 انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب
 او و مسکن او و انچه انتهی ازین عبارت معلوم شد که تعظیم شاعر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور
 علیه الصلوة و السلام و کلام او و لباس او و سلاح او و مرکب او و مسکن او و موله
 و مرقد او و مشاهد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیه الصلوة و السلام
 که در حقیقت تعظیم رب العزت است و در پس آن تعظیم الهیبت او و تعظیم اصحاب
 او و چیزه ای که بآن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله
 علیه و سلم که در حقیقت تعظیم رب العزت است زیرا که سبب تعظیم آنست که او فرستاده
 و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحاله محبوب می باشد
 مولوی اسماعیل پس از عبارت فوق این رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد

لازم بشیم خود که جمال تو دیده است پافتم بیای خود که بگویت رسیده است
 هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را به کوه دامنست گرفته بسویم کشیده است
 این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگروه و مقتدای قوم چنین
 میگوید و در باب منتبهاات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست که این
 بدبختان به پیروی کدام شخص دروغ عن تعظیم تحقیر و توہین و ہدم و محو آثار آنحضرت
 صلی الله علیہ وسلم میکنند کہ خود سرگروه اینہا این آثار متبرکہ را از جملہ شعارات
 مینویسد و حق تعالی امر بہ تعظیم آنہا میکنند این است اتباع این قوم مرکلام
 را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دواۓ را بطریق قیاس منطقی جمیع کتب
 ان الصفا والمرۃ من شعار الله ومن يعظم شعار الله فانها من تقوى
 القلوب بعد سقوط حد او وسط نتیجہ چنین می برآید و من يعظم الصفا والمرۃ
 فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مروہ کہ دو کوبک خورد متصل عرم می
 اند بسبب رفت و آمد سیدتنا لاجرہ والدہ حضرت اسمعیل نبی اللہ
 علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام از شعارات بنص قرآن ثابت شد کہ
 یادگار آن مصومہ محترمہ است امکانہ مقدسہ کہ یادگار فخر الدین و الاخرین
 سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هستند چون
 مولد او مسکن او و معبد او و مہجرا و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل اصحاب
 او صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم بجائے خود در مذہب ولایتیہ قابل البقا و بجا
 خود ہم نمائند بلکه واجب التخریب گشتند انا اللہ وانا الیہ راجعون اگر بنظر
 انصاف ورق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پُر از تعظیم و توقیر او علیہ الصلوٰۃ
 والسلام یا بی سورۃ حجرات بسم الله الرحمن الرحيم یا ایہا الذین امنوا
 لا تقعدوا بین یدی اللہ ورسولہ واتقوا اللہ ان اللہ سمیع علیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
 بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ . . . أَن الَّذِينَ
 يَغْضُوبُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
 لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاجِرٌ عَظِيمٌ . . . أَن الَّذِينَ يَنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ
 أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ . . . وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . . . در این پنج آیت اگر کسی بغور و انصاف فکر کند
 معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر
 رسول مقبول خود را صلی الله علیه و سلم بلند ساخته و بکدام مرتبه امر و ارشاد
 مراعات آداب او علیه الصلوة والسلام بر امت او فرض نموده تا کدام
 حد تهدید و تقریع بے ادبانه بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر آواز
 او علیه الصلوة والسلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را بصیغه جمع
 فرموده برائے اشعار بآنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام
 هم علی است از عمل های نیک بسبب سوء ادب رفع صوت مجبوظ و نابود
 میگردد و در شان نزول آن الذين ينادونك من وراء الحجرات مفسرین
 نے نويسند کہ عیینہ بن حصن قرطاری و اقرع بن حابس باہفتاد نفر از
 قوم خود بنی تمیم وقت نیمروز در مدینہ منورہ رسیدند و حضور اقدس رسول
 مقبول صلی الله علیه وآله وسلم در استراحت قیلولہ بودند پس این قوم
 بیرون حجرہ های ازدواج طاہرات بطریق بے ادبانه نعرہ ہا برپا کردند و
 گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بے ادبانه
 آن قوم را و امر بتعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود . . . عجب اینکه این قوم
 بنی تمیم کہ نجدیان این زمان هم خود را منسوب بہ بنی تمیم میکنند از آواز این

همچنین بے ادب و بار و شجاعت باطلانه بودند از آن وجه در حدیث وارد است
 الفاظ و الجفاء فی المشرق و خاص در حق نجد فرمود منه یطلع قرن الشیطان
 صد قرن رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله قد خرج منه قرن
 الشیطان و منه وقعت الفتن و الزلازل فی المسلمین و ای الفتن
 و الزلازل نُهبت الاموال و قُتِلَت الرجال و سبیت المحرمین و الاطفال
 و استمر الزوال علی اهل الحرمین الی هذا الحال فنسأل الله الکریم المتعالی
 ان یمین بفضله و یکشف السوء و النکال و یحسن الحال و المال اگر نزول
 قرآن به انتقال حضور اقدس او صلی الله علیه و سلم منقطع نمی گشت در حق
 این بے ادبان نجدیان چه آیات و عید شدید نازل میگشتند اما افسوس
 که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و مهندیان در
 تحمیل آن تخریب خستود اند فامده در اول آیات سوره حجرات شروع ارشاد
 ادا بلفظ یا ایها الذین امنوا لاتقعدوا الا لایة فرمود و در شروع آیت ثانی
 باز لفظ یا ایها الذین امنوا را مکرر فرمود اگر چه ایجاز و جزا است قرآن کریم
 مقتضی وادعاطفه است یعنی اگر و لا ترفعوا اصواتکم الی اخر الاية می فرمود
 کافی بود اشعار باینکه ارشاد عدم رفع صوت بحضور او علیه الصلوة
 و السلام و ارشاد عدم مخاطبه او علیه الصلوة و السلام بمثل مخاطبه آنها
 باینکه بگردد در صورت عدم امتثال و عید تجبیط اعمال مخصوص باین زمان
 آن سرور صلی الله علیه و سلم نیست بلکه هر کسی که متصف بایمان باشد
 الی یوم القیامه این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیه الصلوة و السلام نیز
 درست اگر مخصوص باین زمان بودی یا اصحاب النبی و بنو بیفمود و
 آن احکامیکه مخصوص باین زمان است چون یا نساء النبی او یا اهل بیثرب

او یا ایها الذین هادوا بالفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه و حج و زکوة و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایها الذین امنوا ذکر کرده است که تا روز قیامت جمله مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم بهمان طرح بلفظ مکرر یا ایها الذین امنوا ارشاد فرمود پس بدفع گشت دیگر این فائده آنچه در بیان میگویند که تعظیم آن سرور علیه الصلوة والسلام محدود بایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحا بعد از مردن قابل تعظیم است نیستند زیرا که مراعات آداب حضور نور تا روز قیامت بر جمیع مومنان یکسان همین آیات فرض گشت فتدبر و انصف - این همه تاکیدات مراعات آداب تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است بشد آیه کریمه یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للتکفرین عذاب الیم چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور نور راعینا میگفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگفتند و هر دو لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مومنان را از استعمال لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود و للتکفرین عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مومنان را برائے تعظیم حضور نور است یا چیز دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین امنوا فرمود اشعار باینکه هر که مومن باشد الی یوم القیامة بر او مراعات آداب حضور نور فرض است - کریمه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم رجوا رجاء فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یعنی اگر آنها هرگاه که ظلم کنند بخود بکفر یا بفسق بیانید نزد تو پیر مطلب

مغفرت کنند از او تعالی و طلب مغفرت کنند برای آنها رسول هر آنکه خواهد
 یافت از تعالی را توبه قبول کنند و بسیار چه بان این آیه شریفه بمال
 ایضاح تردید ندیدیم غیر مقلدین میکند زیرا که لفظ جاؤک عام است از
 دور بیابند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان میگویند که سفر و ضیعه
 مبارکه حضرت خیر البریه حرام و شرک است صحیح مخالف و مصادم قول
 او تعالی است زیرا که محبت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفر الله
 ندای میکند که دعای مغفرت و قضای حاجات در اماکن متبرکه مقدسه
 مقبول است و رتبه استغفار الهی در هر مکان ممکن بود و تا تعقیبی زیاده تر
 توضیح آن میکنند یعنی استغفاری که پس از محبت واقع شود آن مقبول
 است تردید است قول محرومان را که او تعالی هر جا دانا و بیناست اماکن مقدسه
 تأثیری و دخلی در آن نیست - و استغفر لهم الرسول باب شفاعت کشاد
 گویند که استغفار رسول شرط مغفرت است که استغفار الهی آن وقت مفید
 می افتد که مقرون شود با استغفار رسول و آنچه این محرومان از کار شفاعت
 میکنند و میگویند که شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقوله تعالی
 من ذالذی یشفع عنده الا باذنه گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند
 شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شده است که مقام محمود و موعود همین
 مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعه
 بصیغه ماضی - و اگر میخوان اعتراف آرند و گویند که این آیه مخصوص بحالت
 حیوة او بود علیه الصلوة والسلام گوئیم لفظ اذ تردید میکند اعتراف شمارا که
 از مخصوص زمان دون زمان نیست پس ازین کریمه سه امر ثابت شد
 سفر و ضیعه مطهره او علیه الصلوة والسلام واجب است دعا در اماکن مقدسه

و شفاعت آن سرور صلی الله علیه و سلم مرعایان را فتنه کرمیه آن
 الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی آن کسانی که
 بیعت میکنند با تو بدرستی که بیعت با خدا می کنند سبحان الله چه مقدراً
 مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق بهم رسول برحق است ید الله فوق
 ایدیهم اسرار می دارد که بیرون از حیطه تحریر است قلم اینجارسید و
 سرشکست کرمیه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم یعنی حق تعالی عذاب
 نمی فرستد بر کفار و حال آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است آری عزیزی
 قوم هر بنی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و ائمه آنحضرت از نزول
 عذاب الهی در دنیا مأمون اند سبب بودن وجود مبارک او علیه الصلوٰة
 و السلام در میان امت خود الی یوم القيمة اگر وجود مسعود او علیه الصلوٰة و
 السلام در میان مانبودی هر آینه سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب
 می گشتیم تر وید است مر قول محرومان را که او از میان ما رفت و خاک شد
 خاک باشد در دلمان آن قوم کرمیه یا ایها الذین انا ارسلناک شاهد او
 مبشر اذنید و داعی الی الله باذنہ و سر اجامید یعنی ای نبی مکرم
 ما فرستادیم ترا در حالیکه شاهد هستی بر احوال امت و بشارت دهنده هستی
 مومنان را به دخول جنت و ترساننده هستی مرکفار را به دخول دوزخ
 و خواننده هستی مردم را بسوی بندگی او تعالی باذن او و چراغ روشن هستی
 اینجمله تشریفات و تعظیفات که از جانب او تعالی مرحبیب او را صلی الله
 علیه و سلم عطا شده است قابل غور هستند در آخر آیه فرمود و چراغ روشن
 هستی و این چراغ از نور ذات الهی روشن شده است و بیان در پی
 اطفاء این چراغ هستند بریدن ان یطفؤا نور الله با فوالقهم و الله

متم نوره و لو کوه الکافرون و حال آنکه ۵ چراغی را که ایند بر سر وزده
 اگر گس پفت زنده ریشش بسوزد - ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن
 امر مشکل مؤلف رساله عنی عنه رموز این کرمیه و دیگر متعلق این باب در
 رساله تهلیلیه خود بتفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیرجع الیه
 کرمیه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی آموخت
 ترا آنچه نمیدانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای نبی مکرّم عظیم است لفظ ما
 تقاضای عموم میکند که علوم اولین و آخرین داخل این عموم میتواند شد
 و درین باب احادیث صحیحہ نیز بمرتبه ثواتر رسیده اند و چه عجب کسیکه
 فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است مر
 قول محرومان را که میگویند از علم او علیه الصلوٰۃ والسلام علم ملک الموت
 و علم شیطان زیاده است که بنص ثابت است اول سوال این است
 که آن کدام نص است که دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است
 چرا آن نص را ظاهر نمیکنند و ازین نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است
 سعدی خوش گفت ۵ چشم بد اندیش که برکنده باد به غیب نماید منش
 در نظر مؤلف ازین بحر بے پایان چه مقدار نوشته میتواند کسیکه متابعت
 او مرتبه محبوبیت در درگاه الهی حاصل می شود خودش بکدام مرتبه محبوب و
 مقرب خواهد بود قل انکنتم تحبون الله فاتبعونی يحبکم الله کسیکه اطاعت
 او عین اطاعت خدا باشد و صف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد
 من یطع الرسول فقد اطاع الله کسیکه اشتهال امر و نهی او را حق تعالی
 سفارش میکند عظمت قدر او را هم او میداند - ما اتیکم الرسول فخذوه
 و ما نهیکم عنه فانتهوا این بحث را باین بیت ختم کنم ۵

لا یکن الثناء کما کان حقہ . بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر صلی الله
 علی سیدنا محمد و آله و اصحابه و بارک و سلم اللهم اسرنا قنا شفاعته
 و امتناعه سنته . رجوع باصل مطلب کنیم که تعظیم لغیر الله چه حکم دارد حق
 تعالی میفرماید و اذ قلنا للشیء اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و
 کان من الکفرین این امر ملکه کرام را به سجود آدم علیه السلام بجهت تعظیم آدم بود
 یا بجهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چرا مبادرت نکرد که او اول آنان است که
 از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آنان است که تحقیر انبیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام
 مد نظر میسازند و اگر بجهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر الله مأمور بگشت یا نه کریم
 و خرد و اله سبحانه این سجده اخوان و ایوان یوسف علیه السلام برائے او بجهت
 تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف
 ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله حرام است که سجده
 تعظیم مشا به سجده تعبد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سجده لغیر الله
 منع فرموده است بحديث البیہرۃ رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه
 و سلم لو کنت امر احدا ان یسجد لاحد لاموت المرأة ان تسجد لزوجها
 ترندی . اما از حرمت سجده حرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمید
 قائله اول انا انکه انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول بخدا
 و نجدی پرستان ابلیس است ازان وجه ابلیس را با نجدیان تعلق درشته
 داری محکم است هرگاه که در حضور انور صلی الله علیه و سلم در صورت بنی آدم
 ظاهر شده است بجلیه نجدیان ظاهر شده است قصه دارالندوه که کفار شرک
 در قتل حضور انور صلی الله علیه و سلم مشورت میکردند و شیطان بصورت شیخ
 نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند

القول ما قال الشيخ النجدي اما حق تعالى حبیب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است ازان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بمبین کتب لغت غیاث و غیره شیخ ابن عربی رحمه الله علیه در کتاب مسامرات خود آورده است که سالیکه فریش بنائی کعبه عظمه میکرد و در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قومی گفت که من مستحق این خدمتم آخر بصلاح کی از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان بحرم در آید او را سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اَدَل ازان دروازه در آمد جمله با اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آنحضرت بجهت مراعات خاطر همه رؤیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر کلبی داشتند و هر کس را امر فرمود که یک گوشه کلیم را گرفته حجر تشریف را بالا کنند چون چنان کردند خود بدست مبارک برداشته بحمل مقرر او ثبت نمود در آن حالت شیطان بصوت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوة والسلام بنگی یعنی این سنگ را در پس حجر استوار کن مقصودش آن بود که هرگاه سنگ دیگر در آن طاق داشته شود بهر آئینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل او را علیه الصلوة والسلام مشنوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصلوة والسلام بنور نبوت مقصود را در یافته فرمود اعدوا لشد من شیطان الرجیم پس خائب و خاسر نا پید اگشت مسامرات باب بناء الکعبه ازان وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن شیطان فرمود کما فی البخاری هناك الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان وعن ابن عمر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنة لهن من حیث یطلع قرن الشیطان بخاری هرگاه که نجدیان را با

شیطان علاقه قدیمی ورشته داری استادی و شاگردی است و تا ایوم
 آن رشته داری را بخدیان و بخدی پرستان کمال ادب مرئی میدارند و
 بدم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسه و آثار معطره را که یادگار حضور انور صلی الله
 علیه و سلم و اصحاب و اولاد او بودند به تهمت اینکه مردم در آن شرک میکنند
 دیگر کدام باعث بود عیاذ الله من الشرک نقل خواندن و دعا کردن حاجات
 خود را از خدا بیهوده در اماکن مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات
 مقدسه قابل نقل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس
 یا کج برائے کدام مطلب است و امر و اتخاذ و امن مقام ابراهیم مصلی برای
 چه و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حجر اسود را در طواف
 چه نمود و استاذن خلق بر عرفات و رجوع بمنزله و منی در می جرات و سعی
 بین الصفا و المروه و دعا خواستن در هر مقام برائے کدام مقصد مقرر شده است
 آیا یادگار حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوٰة و السلام است یا چیز دیگر ربنا
 لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ذهب لنا من لدنک رحمه قدرے از
 احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نیز در باب تعظیم بغیر الله شنو
 وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ برائے کسی که بنی قریظہ آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم جماعه انصار را فرمود قوما السید که او خیر که (بخاری) این امر
 بقیام برائے پایان کردن سعد بود از دایه او که او بیمار بود - مردود است
 بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الا نام که قوما بلفظ جمع فرمود برائے امداد
 نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را
 برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوما السعد کافی بود
 و چونکه قوما السید که او خیر که فرمود صحیح است در تعظیم ازینجا فاما دیگر

این حدیث را در ترمذی حدیث میگویند که این امر

هم مستفاد می شود که لفظ سید مرتیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است -
 وقت قدم زیدن حارثه رضی الله عنه حضور انور خود بغیر آنکه جامه را بر خود را
 کند برخوابسته و با او معاقله کرده و بوسه داده است لفظ حدیث این است
 عن عائشة رضی الله عنها قالت قدم نرید بن حارثه المدینه و رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فی بیتی فاتاه فصرع الباب فقام الیه رسول الله صلی الله
 علیه وسلم یرانا یحرقه فاعتنقه و قبله ترندی . اگر گویند که این قیام و
 معاقله و بوسه برائے محبت بودند برائے تعظیم گوئیم بوسه رسول مقبول علیه
 الصلوٰة والسلام حجر اسود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با
 سنگ معنی ندارد و اگر بر این هم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یهودیان دست پائے
 حضرت با عزت را علیه الصلوٰة والسلام تصریح است به تعظیم که عرفاً بوسه
 محبت بر روی می شود و بوسه تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائی
 کنه بجهت تعظیم جائز نبود می حضرت آنهارا اجازت آن ندادی لفظ حدیث
 این است عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحب اذهب بنا
 الی هذا النبی فقال صاحبہ لا تقبل نبی انہ لو سمعک لکان له اربعة اعین
 فاتیا رسول الله صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات
 فقال لهم لا تشركوا بالله شیئاً ولا تسرقوا ولا تزنا ولا تقتلوا النفس
 الّتی حرّمها الله الا بالحق ولا تشوبیریتی الی ذی سلطان لیقتله ولا
 تسحرّوا ولا تأکلوا الرباء ولا تقذروا محصنة ولا تولّوا الفجار یوم الزحف وعلیکم
 خاصۃ الیہود ان لا تقتلوا فی السبب قال فقبلوا یدیه ورجلیه وقالوا
 نشهد انک نبی الی اخر الحدیث ترندی . بایں و تعظیم المؤمن گذاشته
 از ابن عمر روایت میکند میگوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت او الی الکعبه فقال

ما اعظمك وما اعظم حرماتك والمؤمن اعظم حقه عند الله منك الى آخر
 الحديث قدری رجوع بعل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله
 علیه وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیرت ثابت است که
 صحابه کرام در حضور انوار صلی الله علیه وسلم چنان با ادب و فروتنی و خشوع
 می نشستند که انما علی را رؤسهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه
 وسلم و توقیر مجلس او سر برآید خود را فرود انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها
 مرغ وحشی نشسته است که بآذنی تحرک پریده می رود و از کمال تعظیم بطرف
 او علیه الصلوة والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه
 احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال و اعمال علماء ائمه را نیز
 بنظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد شمسندھی در حیوة القلوب
 فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمة الله صاحب
 مناسک و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است
 زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 برابر است که دانسته شود عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند باین استحب
 علی الاطلاق جماعتی از حنفیه و طائفه از شافعیه و مالکیه و حنابلہ الی قوله تعظیم
 ہر چیزے کہ مساس کردہ باشد بدست او یا پہلوے او یا قدم او یا عضوے از
 اعضائے او برابر است کہ صحیح گشته باشد نقل و ثبوت او یا اینکه معروف
 باشد در مردم بر وجه اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتہی مختصراً
 حالا انصاف باید کہ در باب آثار متبرکہ مشہرت کافی است یا حد ثنا و
 عن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دارالشم بن ارقم مکان خدیجہ
 الکبریٰ منولہ فاطمہ و مساجد آثار کسی تکفہ است کہ این جعلی اند بلکہ جماعہ معتبر

آن اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب میگویند. بین ایضاح المناسک
 امام نووی و مناسک ملا علی قاری و تاریخ قطبی تا این حد که پیشوائی نجدت ابن
 تیمیه و غیره نیز از اجلی نگفته اند آری موجب تذهب خود زیارت آنرا حرامی
 گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحله الصدیق از ابن تیمیه همین مضمون
 نقل میکند حضرت عبداللہ ابن عمر ہر گاہ کہ حج می رفت پس در مساجد مقامات
 کہ بین البحرین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بودند می ماند و در آن
 نماز ادا میکرد بجهت حصول برکت و زیر سر درختی کہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید این روایات در صحاح و سنن
 و مسانید و معاجم بحثرت موجود است در طبقات ابن سعدی نوید سرائی ابن
 عمر و اضعايدہ علی المنبر یعنی منبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعها علی
 وجهہ ازین وجوہات از حضرت امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ و بوسہ منبر و بوسہ قبر
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم بجهت حصول برکت مروی است شیخ سہودی در وفاء
 الوفا جلد ۲ ص ۳۳۳ میفرماید قال الغزالی فی کتاب العلل و المسوالات لعبد اللہ بن
 احمد از والد خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یمس منبر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و یتبرک بہ یتقبلہ و یفعل بالقبر مثل ذلک رجأ
 ثواب اللہ تعالی قال لا بأس بہ انتمی مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب
 مذاہب اربعہ بر ہمیں استجاب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل
 رحمۃ اللہ علیہ شاید بجهت تبکیت و لا بیہ نجد یہ آورده است کہ آنہا بظاہر عوی
 تقلید ہیں امام جلیل میکنند و تبرک با آثار جلیلہ شرک و کفر میدانند از اینجا

معلوم

و لنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانہ

اگر بوسہ بر خاک مردان زنی « مردی کہ پیش آیت رود شے

کسانی کہ پوشیدہ چشم دل اند » ہمانا کزین تو یا فاضل اند

معنی

معلوم شد که دعوی حنبلیت آنها محض کذب و افترا است. علامه عینی حنفی در
 عمدة القاری جلد ۴ ص ۶۰ میفرماید که استاد و محافظین العابدین عراقی میفرماید
 ابن ابی الحافظ ابو سعید بن العلاء قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء
 قدیم علیه خط ابن ناصر و غیره من المحافظان الامام احمد سئل عن تقبیل
 قبر النبی صلی الله علیه وسلم و تقبیل منبره فقال لا بأس بذلك فاریناه
 للشیخ ابن تیمیہ فصار یتعجب من ذلك و یقول عجبت احمد عنی
 جلیل هذا کلامه او معنی کلامه قال و ای عجب فی ذلك و قد روینا عن
 الامام انه غسل قمیصا للشافعی و شرب الماء الذی غسل به و اذا کان
 هذا تعظیمه لاهل العلم فکیف بمقادیر الصحابة و کیف بآثار الانبیاء علیهم
 الصلوٰة والسلام و همین قول را بسبب شهرت امام مقری مالکی در کتاب خود
 فتح المتعال بصفة النعال بحسنه نقل کرده است و نسخہ قلمی علامه مقری لریزان
 نقل می نویسد که همین قول امام احمد رضا ماخوذ است از روایتی که او در مسند خود
 نقل میکند که حضرت ابوالیوب انصاری رضی الله عنہ و ابوالورصلی الله عنہ و سلم
 روئے خود نهاد پس مردان گردن او را گرفتند او فرمود بگذازند و سنگی نیامده ام
 بحضور اقدس اوصی الله علیه و سلم آمده ام این روایت در مسند امام احمد جلد
 ۵ ص ۳۳ موجود است شیخ سمهودی و علامه ابن حجر مکی و امام بسکی نیز طریقی و ۹
 این حدیث بیان کرده اند در منظم و وفاء الوفا و شفاء السقام را مطالعہ
 فرمایند. انتہی مختصراً. ایضاً در کتاب باطل شکن می فرماید صحابه کرام رضی الله
 عنہم از جملہ آثار اوصی الله علیه و سلم تبرک می جستند از آب دهن مبارک او
 از آب پس خورده او از آب وضوئی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری
 در جامع خود بابے قائم کرده است جلد اول ص ۳۳۸ باب ما ذکر من درج

النبي صلى الله عليه وسلم وعصاه وسيفه وقد حله وخاتمه وما استعمل
 الخلفاء بعده من ذلك مما ذكر قسمته ومن شعره ونعله وانيت بها
 يتبعك فيه اصحابه وغيرهم بعد وفاته صلى الله عليه وسلم نزد حضرت عائشه
 لباده آنحضرت بود که زیارت میکنند مرد مرا و میفرمودند که حضرت اوشا
 در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشه
 كساءاً مطبقاً^{۲۳۷} نزد حضرت انس رضی تعالین مبارک بودند که زیارت میکنند
 مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس رضی تعالین جردا وین ص^{۲۳۸} نزد حضرت
 عید الشدین سلام پیاله حضور اقدس بود که در آن آب انداخته مردم را مینوشانید
 لفظ بخاری قال ابو بکره قال لي عبد الله بن سلام الا اسقيك في قدح
 شرب النبي صلى الله عليه وسلم فيه جلد^۳ ص^{۲۳۹} پس همین پیاله را عمر
 بن عبد العزیز برائے تبرک نگاه داشت نزد حضرت ام سلمه ام المومنین
 مویهای مبارک بودند هر که بجای می شد آنرا شسته آبش به نیت شفا
 می خورانی بخاری جلد^۲ ص^{۲۴۰} هرگاه جمله آثار اوصی الله علیه وسلم متبرک و
 واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چهر متبرک نباشد از آن سبب ابو ایوب
 بران رو نهاد که گویا روی بر قدم اوصی الله علیه وسلم نهاده است قصه
 قبر امام بخاری در کتب شراح بخاری موجود است که از قبر او بوی مشک پیدا
 می شد و مردم خاک آنرا به تبرک می بردند رحلت امام موصوف^{۲۴۱} در
 در سلطنت عباسیه در عین مملکت ترمذی شریعت و محکمه های قضایا
 واقع شده است مگر کسی بر این فعل احتساب نکرد و همین بود عادت سلف
 صاحبین. وائے بر حال پیشوایان نجدیت که نزد آنها فقط بر قبر دست
 شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانه محدثین ربانی و این است زمانه

محدثین زبانی بپس تفاوت راه از کجا است تا بجای این بحث را اینجا ختم میکنیم
و درین کفایت است مرابله انصاف را.

اصل ثانی مابه النزاع التوسل بارواح الصالحاء و الاستمداد منها
چونکه تحقیق این مسئله موقوف بر حیوة ارواح است بعد مفارقة الابدان باید که
اول حل این مسئله نموده بعد ازال توکل و استمداد را بران متفرغ نماییم
قال الله تعالى و يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي و ما
اوتيتهم من العلم الا قليلا - مسئله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیم
است اما بقدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیوة و ممات او میکنیم نه در
کیفیت و ماهیت او که روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است
و عالم خلق از عالم امر القدر بیان می تواند که شارع علیه الصلوة و السلام
از کیفیت و ماهیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و
قواعد شرع شریف با اتفاق ثابت است بلکه شعور و ادراک او بعد از آزادی
نفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعه جسم است ارواح سعدا
در نشأة افری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیه چنانچه دین عالم مصفا
فیوض و برکات بودند بچنان دران عالم بقوت تامه زیاده از حال حیوة
این عالم مصفا و فیوض و برکات می بارشند بر این مسئله حکماء اسلام و
محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی امام رازی
علامه تفتازانی علامه سید شریف قاضی بیضاوی شاه ولی الله دهلوی
و قاضی شفاء الله در کتب و رسائل خود این مسئله را به براین و دلائل
عقلیه و نقلیه ثابت کرده اند حتی که رؤسای غیر مقلدین چون ابن قیم و غیره

بیان نمود است و شارع علیه الصلوة و السلام

نیز اعتراف حیوة و شعور و ادراک تمام روح کرده اند در تفسیر برصیاوی جلد اول
 مطبوع هند ص ۵۵ می نویسد در تحت آیه حیوة شهدا و فیها دلالة علی ان الارواح
 جواهر قائمه بانفسها منغاشرة لما یختر من البدن تبقى بعد الموت در آنکه
 وعلیه جمهور الصحابة و التابعین و به نطقت الایات و السنن اگر غیر مقلدین
 که از مضامین کتب در سیه هم بخیر اند گویند در کدام آیات و سنن ادراک و شعور
 آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوائف اسلام است
 و سوال و جواب نیک و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحاح
 قریب بمرتبه قوت رسیده است آن جمله موقوف بر حیوة و ادراک و شعور روح
 است اگر روح را شعور نبودی سوال و جواب ملکین یا کیست و اگر گویند که در آن
 لحظه سوال او را شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که الی یوم
 النقیمة در احادیث صحاح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او
 تا روز رتخیز علاوه بر آن بقول صادق مصدق علیه الصلوة و السلام یا
 ماوریم به تکلم کردن با اموات آنجا که ارشاد میفرمایند که هر که بمقبره مسلمانان
 برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم دایم قوم مؤمنین
 و انا انشاء الله بکم للاحقون انتم لنا فرط و غن لکم تبع استل الله
 لنا و لکم العافیه مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابوداؤد و بالفاظ متعارفه حصن^{۱۵۴}
 اگر آنها را شعور نبودی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را بخطاب
 جمادات ما مورئی فرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور انور علیه السلام باین الفاظ
 زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح ص ۵
 می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را جماع است بر اینکه
 مردگان ز ابرین را می شناسند و از آنها خوش می شوند امام سیوطی

در شرح صدور صحت امی نویسد الاحادیث والآثار تدل علی ان الزائری
 جاء علم به المنور وسمع كلامه والنسب به ورد سلامه علیه - از حضرت علی علیه
 صدقته والوهریه و ابن عباس رضی الله عنهم متعدد روایات ابن ابی دنیا
 در کتاب القبور و امام بیهقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است که
 هرگاه کسی نزد قبر مرده خود میرود آن مرده او را می شناسد و از آواز او شنود
 می شود و جواب سلام او میدهد - عن عائشه رضی الله تعالی عنها قالت قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه و یجلس عنده
 الا استأذن به و رد علیه حتی یقوم - کتاب روح ص ۵ و شرح الصدوق ص ۱۳۶
 از این جهت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد که بعد از دفن
 من ساعته جله شما یان بر قبر من توقف کنید تا که من استیناس باشم انکم
 یایں الفاظ در صحیح مسلم آمده ثم اقیمو حول قبری مقدار ما تخرجون من القبر
 لعمما حتی استأذن بکم ابن تیم ازین عبارت اخذ کرده در کتاب روح ص ۱۳۷
 می نویسد که میت از حاضران انس و انبساط حاصل میکند - و آنچه گفته بودیم
 از قول علما که درک روح بعد از موت زیاده می شود باین وجه که در حالت
 حیوة اگر کسی او را در مکانی محبوس می کرد که هیچ منفذ نمی داشت آواز
 هیچکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ما قبل می شود تا که در صحیح مسلم
 آمده ان المیت یسمع خفق نعالهم و اگر کسی در خانه باشد بر فتن کسی بر بالار
 خانه او را ایذا نمیرسد و میت را از پائے مالی قبرش ایذا نمیرسد که حضور انور
 صلی الله علیه وسلم کسی را که تکیه بر قبر کرده بود فرمودند لا تؤذ صاحب هذا القبر
 رواه الامام احمد فی مسنده تا که بایائے پوش در قبرستان رفتن منع فرموده
 است ابوداؤد و جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل ص ۱۰۰

شرح احادیث می نویسند که مفهوم احادیث این است که با قبور اهل بیت
 و استحقاق نکردن باید زیرا که مردگان را ازان ایذا نمی رسد بلکه قبور را با
 مراتب اهل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۴ ص ۲۰۲ طبع
 مصر نوشته است که از حضرت عائشه صدیقه رضه روایت نوشته است که من در
 حجره خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه و سلم و حضرت ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه بے تکلفانه می رفتم و می گفتم که حضور انور و پیر است بعد از دفن
 حضرت عمر رضی الله عنه بغیر نقاب داخل نمی توانم شد حیاء امن عمر حاکم در
 مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شده
 است در لمعات می نویسند که درین حدیث دلیل واضح است بر این که زنا
 احترام و ادب قربان مرتبه کند که در حال حیوة او میکرد با مخصوص قبور صالحین
 را مشکوٰۃ طبع نظامی ص ۱۴ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المومنین عائشه
 صدیقه در باب شعور اموات چیست و انکار ادا از سماع بکدام معنی بود اگر ادا
 نشان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند یا برادر مرده خود حضرت
 عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رضه خطاب گفتگونی فرمودند مردی است
 که حضرت عبدالرحمن بقرب مکه معظمه رحلت فرمود و نعش او را بکله معظمه آورده
 مدفون کردند چونکه حضرت صدیقه پراے زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود
 اے برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم ترا در همان جادفن میکردم
 و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود ترندی کتاب البخاری
 جلد اول ص ۱۳ آنجا حاصل که معالده روح عجب حیرت افزا معامله است و طاقت
 و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با طهارت اعلی
 شامل شده بصفات آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف

آنها را در عالم هیچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قول
 تعالی فالمدبرات امرا می نویسد کما للملائكة و امر واح الصلحاء اگرچه ممکن
 آنها اعلی علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور
 انور صلی الله علیه وسلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در
 مسجد اقصی با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور
 انور صلی الله علیه وسلم مکالمه و محاطه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در
 مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاوی خودی فرماید ارواح
 المؤمنین فی علیین دار واح الکفار فی سجین و بکل روح عجبدها
 اتصال معنوی الی قوله و معذک فمهی مأذون لها فی التصرف شرح
 صدور ص ۱۶۴ از ان جهت سر در عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است
 که اگر در صحرائی شمایان را مشکلی پیش آید دیار و مدد کار نظر نیاید سه مرتبه
 بگوئید یا عباد الله اعیوننی و درین ارشاد لفظ عباد الله عام است
 که شامل است رجال الغیب و ملئکة و ارواح طیبه صلحاء را اصحاب مشاهد
 و علمائرفقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصن ص ۲۱
 شاه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هرگاه روح از علایق جسمانیت
 آزادی شود و جمیع بزاج اصلی خود کرده بملئکة ملحق شده شریک کارهای
 آنها می گردد و اکثر کارشان اعلا کلمة الله و نصر ضرب الله می باشد حجة الله
 البالغه ص ۳ چونکه مسئله حیوة و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقد
 ثابت شد حالا مسئله توکل و استمداد باید فهمید بسیار و ادلیا و چنانچه در
 زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و مظهر عین الهی اند که توکل و
 تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب شوند بپایان عالم

برزخ مظاہر عون الہی اند کہ فیوض و برکات روحانی آنہا وقت توکل و
 تشفع باعث حل مشکلات و قضائی حاجات خلق می شوند خلل مشکلات و
 قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لا شریک است مگر ارواح
 مقدسہ و سیدہ محض و واسطہ صرف می باشند چنانچہ در حال حیوۃ بودند
 در حال ممات نیز ہمان اند اما م غزالی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوۃ
 استمداد میتواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد میتواند کرد۔ طالبان حق و سالکان
 طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات
 ہمیں استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان بعد
 روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ اقوی
 ازان است کہ در حال حیوۃ بود۔ باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس
 آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بحد افراط می رسند و از بعضی کلمات
 و حرکات ملحدانہ و مشرکانہ سرزدی شوند بر علماء و اصیلاح و ہدایت آنہا لازم است
 نہ اینکه مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را ازان قطعاً منع نمایند
 مثلاً کسی نابینا در مسجدے درآمد و در بغیر چہتہ قبلہ کردہ نماز شروع کرد بر بنیایان
 لازم آنکہ اورا ہدایت کنند کہ رو قبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او
 منع کنند عقیدہ صحیحہ مسلمانان اہل سنت و الجماعت این است کہ این نہ زندہ
 را بالاستقلال حاجت روا می دانند نہ مردہ را اگر کسی کدام دوار انا نافع
 و صائر حقیقی داند یا کدام حکیم راشانی صلی اللہ علیہ و آلہ و آقا بے خود را رزاق مستقل
 داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان بلحد و شرک است
 امر واحد لا شریک داند مگر دوار را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرایع صحت
 داند و امرا و سلاطین را ذرائع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

چنانچہ کسی کہ اہمیت را قاضی حاجات بالذات داند اگر کسی فاعل حقینی را

و بعد وفات محقق وسیله و واسطه حل مشکلات و قضائے حاجات دانند این
 شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کرمیه و ابتغوا الیه الوسیله
 عمل کرده است چنانچه علامه جزیری در حصن خود زیر آداب الدعای نویسد
 و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیاءه (خبر رس) و الصالحین من عبادہ
 (خ) و عمده ترین دلایل در باب توسل و استمداد حدیث اعمی است که در این
 توسل و استغاثه و تشفع و استمداد جمله علی رغم انوف الوابیة موجود است و این حدیث

اینست که یک نابینا بجهنم الوصلی الله علیه و سلم حاضر شد و عرض کرد که برائے روشنی

فرمود اللهم انی استئذک و اتوجه الیک بنبتک محمد بنی الرحمة یا
 محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللهم فشفعه
 فی - رواه الترمذی و صححه والنسائی و ابن ماجه و الحاکم فی المستدرک و صححه علی شرط
 الشيخین و رواه البيهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح و زاد فقام قداب
 از جوهر منظم ابن حجر و حصن بحصین ص ۱۲۵ و شفا السقام للسبکی ص ۱۲۳ و آن شخص
 حسب ارشاد نبوی دعا خواند و پیش حکیم او تعالی روشن شد اصحاب کرام بر آن
 حاجتمند ان همین دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانه ان
 حضرت صلی الله علیه و سلم می بود چنانچه بعضی محرومین باین عذری سرایند
 اصحاب کرام بران علی نمی فرمودند بشفاعت حضرت عثمان بن حنیف را و آن
 این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه کسی را
 حاجتی بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او می شد شکایت خود نزد عثمان بن
 حنیف فرمود او همین دعائے ائمه با و نشان داد بجز و خواندن او خلیفه متوجه
 حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعه را بطبرانی بسند معتبر بکیند طریقه
 ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جز پنجاهم و ایام

خبر من دعای خواهر سرور عالم صلی الله علیه و سلم در خواندن این دعا ارشاد

بهیقى نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للسبکی مطبوعه حیدرآباد ص ۱۲۵ و
 در معجم صغیر نیز در ص ۱۰۳ مطبوعه مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت
 این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من کان له حاجة الى الله تعالى
 اذ الى احد من خلقه صاحب حصن الحصین چنین میفرماید و من کان له ضرورة
 فليتوضأ فيحسن وضوءه ثم يصلي ركعتين ثم يدعوا لله هو اتي استلك الخ
 ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرورة ای حاجة ملجئة الى الله
 اذ الى احد من خلقه. در حصن الحصین ص ۲۲ می نویسد قلت وان لم
 يجب الدعاء عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم ففي آتی موضع استجابه
 و در عده حصن الحصین طبع مصر ص ۵۵ در زیر این نوشته است و عند قبور
 الانبياء عليهم السلام و جرت استجابة الدعاء عند قبور الصالحين
 بشرط معرفة علامه ابن عبد البر در استيعاب جلد ۲ ص ۲۲ می نویسد که در
 خلافت فاروقی سالی قحط در مدینه منوره افتاد شخصی نزد قبر مطهر او علیه الصلوة
 و السلام آمد و استغاثه کرد که ای رسول خدا احوال امت را بین پس جان
 شخص را در خواب تصور فرمود بشارت بارش داد و حاقط ابن حجر عسقلانی در
 اصبا به جلد ۶ ص ۱۲۲ طبع مصر تخریج همی قصه را از ابن ابی خثیمه حواله داده است
 شیخ بنهانی در رد دعوة الحق طبع مصر ص ۱ میفرماید رواه البیهقی و ابن ابی شیبہ
 با سند صحیح الحاصل که در قرون ثلاثه المشهود لها بالخير توصل و استمرارا
 بحضرت ثبوت موجود است و توصل نشان مخصوص به حضور انور صلی الله علیه و سلم
 نبود بلکه از قبور صحابه رضا و اهل بیت رضا و صالحان امت نیز توصل و استغاثه
 و استغاثه معمول قرون سابقه بود علامه ابن عبد البر که امام الحنفین صمدی
 چهارم بود در ذکر حضرت ابوالیوب انصاری رضی الله عنه می نویسد و قبر ابی ایوب

قرب سورها معلوم الى اليوم معظم يستسقون به فيسقون استيعاب
 جلد اول ص ١٥٦ و علامه ابن الاثير در اسد الغابة مي نويسد و قبره بها يستسقون
 به جلد ٢ ص ٩ طبع مصر كاتيب الحروف مؤلف رساله ميگويد معلوم است كه
 قسطنطينيه در سنة چهارصد در قبضه نصاري بود و آنها با وجود كفر و عداوت اسلام
 قبر حضرت ابواليوب را معظم داشته است تقا بان ميگردند و حق تعالى بفصل خود
 حاجت رواني آنها ميگرد چنانچه در استيعاب مي نويسد وائے بر حال عيسين
 اسلام طائفه بخدييه كه قبور اكا بر صحابه و اهل بيت النبوة و اقبهات المؤمنين ضون
 الله عليهم اجمعين و صلى اامت را جلد ويران و پامال كردند و هيچ ملاحظه اصول
 اسلام نكردند از امام شافعي رحمه الله عليه مروى است كه مي فرمودند قبر موسى
 الكاظم تر ياق عجب بلاجابة الدعاء اشعة اللمعات وغيره اين روايت
 امام شافعي بطريق غير مقلدان بسيار گران مي افتد كه او شان با جلالة قدر
 چه طور چنين مي فرمايد مگر آنها معلوم ندارند كه امام شافعي رحمه الله عليه هميشه
 توسل و تشفع بقبور صلي با مخصوص قبر حضرت امام ابو حنيفة رحمه الله عليه ميگرد
 چنانچه علامه عز الدين بن جماعة محدث در كتاب خود انس المحاضرة و محبين
 امام موفق بن احمد مي دو مناقب امام ابو حنيفة ص ١٩٩ ذكر كرده است -
 ذكر السفيري شارح بعض مجالس من احاديث البخاري و نقل عز الدين
 بن جماعة في كتابه انس المحاضرة عن علي بن ميمون قال سمعت الشافعي
 يقول اني ابتري بابي حنيفة و اجئي الى قبره يعني زار افاذا عرضت لي
 حاجة صليت ركعتين و جئت الى قبره و سألت الله تعالى الحاجة
 عنده فما تبعد عني حتى تقضي صلح الاخوان للسيد داود الخالدي
 طبع بمبئي ص ٨٣ علامه ابن حجر مكي رحمه الله عليه در خيرات الحسان طبع مصر ٦٩

ميفرمايد - اعلو انه لم ينزل العلماء وذوو الحاجات يزورون قبره راي
 قبر ابى حنيفة) ويتوسلون به في قضاء حوائجهم ويرون نجر ذلك - منهم
 الامام الشافعى لما كان ببغداد فانه جاء عنده انه قال انى لا تبرك بابى
 حنيفة و اجيئ الى قبره الخ علامه ابن الجوزى در كتاب صفوة الصفوة
 از امام ابراهيم حربي كه از ارشد تلمذه امام احمد بن حنبل است روايت ميكنند
 كه مى فرمودند قبر معروف الكرخى الترياق المجرب و سيله جليده ۱۳۹ و نزد
 تمام اكابر بغداد اين خبر معروف معروف و مشهور است حضرت امام
 ابو القاسم قشيري كه از اكابر محدثين و صوفيه سه صدی و چهار صدی بود
 در رساله قشيري طبع مصر ص ۱۱ در تذكره حضرت معروف كرخى رضى الله عنه
 مى فرمايد كان من المشايخ الكبار عجايب الدعوات يستشفى بقبره يقول
 البغداديون قبر معروف ترياق مجرب علامه ابن خلكان نيز چنين مينويسد
 در وفيات الاعيان جلد ۲ ص ۱۳ - امام ابو بكر بن خزيمة كه در تعريف امام
 بسكى مى نويسد امام الائمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات كبرى
 جلد ۲ ص ۱۳ و امام ذهبي كه لقب شيخ الاسلام است در تذكره الحفاظ جلد ۲ مينويسد
 كه اين اكابر هرگاه بزيارت قبر حضرت امام خراسان سيدنا امام على بن موسى
 الرضا رضى الله عنه مى رسيدند چه مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجاي آورده
 حافظ ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب جلد ۲ ص ۳۸ مى نويسد
 قال (ابى الحاكم) و سمعت ابا بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى يقول
 خرجنا مع امام اهل الحديث ابى بكر بن خزيمة و عديله ابى على الثقفى مع
 جماعة من مشائخنا و هم اذ ذاك متوافرون الى زيارة قبر على بن موسى
 الرضا بطوس قال فرأيت من تعظيمه لى ابن خزيمة لتلك البقعة

و تواضع لها و تصرعها عندها ما تحیرنا - محدث مشهور ابو حاتم ابن حبان صنا
 الصحیح در کتاب الثقات لابن حبان در ترجمه امام علی رضا بن موسی حمزه علیه
 چنین می نویسد ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس و نزلت قبر علی بن
 موسی الرضا صلوات الله علی جدہ و علیہ و دعوت الله تعالی انزل الہما
 عنی الاستجیب لی و نزلت عنی تلك الشدة و هذا شیء جریبہ مراراً
 منقول از نسخہ قدیمہ ازین قبیل روایات معتبره در کتب اسلامیہ از زمانہ
 خیر القرون الی زمانہذا بطریق تواتر منقول است کہ ہمیشہ علما و صلحا و ائما
 دین از قبور اولیا و صلحا و اہل بیت النبوة استمداد میکردند و تعظیم آنها بحسب
 می آوردند اگر جملہ روایات نقل گردد کتابی علیحدہ باید نوشت صاحب
 انصاف را بہین قدر زیادہ از کفایت است و بے انصاف را دفاتر
 کثیرہ درایت و روایت زیادہ باعث ضلالت است و این وقت باید کہ
 رجوع باصل مقصد کنیم و گوئیم کہ استدلال منکرین سماع موتی آیہ انک لا تسمع
 الموتی و کرمیہ و ما انت بسمع من فی القبور است و قول حضرت عائشہ
 صدیقہ رض در باب انکار سماع اموات قلب بدر و اینکه فقہاء حنفیہ در باب
 حلف می نویسند کہ اگر کسی دیگرے را گفت کہ من با تو سخن نگفتم اگر بعد از مرگ
 او سخن گوید چنانست نمی شود زیرا کہ میت نمی شنود بہین سہ وجوہ را استدلال
 می کنند مؤلف رسالہ میگوید کہ این جملہ صحیح است نہ آیات قرآنی غلط نہ
 استدلال حضرت صدیقہ رض غلط نہ قول فقہاء کرام غلط اما خدا را قدری
 دلائل مثبتین را ہم بغور تأمل بفرمایند آنها میگویند کہ از آیات شریفہ
 نفی سماع موتی ہرگز مستنبط نمی شود زیرا کہ ان الاموات لا یسمعون و ارد
 نشدہ است کہ بطور استدلال پیش شود و ازین اموات کہ در آیات مذکور

مردگان مرادینند بلکه بطریق استعاره کفار مراد اند که کفار را تشبیه باموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زائل نشده بود لا والله می شنیدند اما اجابت نمی کردند باین در کرمیه صم بکم عی کسی از اهل علم میگوید که لقا حقیقتاً گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عفی عنک که در اصطلاح لغت عرب لفظ سمع بمعنائی اجابت بسیار واقع می شود باین لفظ سمع الله لمن حمده معنائش مطلق سمع نیست زیرا که او تعالی از هر کس می شنود حمد گوید یا نکوید بلکه معنائش اجابت است یعنی قبول میکند او تعالی حمد حامد را و باین در هر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار ترا گفتیم اما شنیدی شکر میگوید دوش آن نامهربان احوال ما پرید و رفت صد سخن گفتیم و از ما یک سخن نشنید و رفت معنائش این نیست که مشوق کراست استی دیگر وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بمسمع به و از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوایی این از کجا معلوم شد که اموات فی نفسه نمی شنوند و او تعالی هم آنها را نمی تواند شنوایی باین کرمیه انک لا یهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاء هم ازین قبیل است باقی ماند استدلال حضرت صدیق لقا جواب آن باین وجه میگویند که قول یک صحابی در مقابل نص قرآن و در مقابل اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم با آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور باستدلال حضرت صدیق رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود

از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضا براہ خود پس از گزشت چنانچہ گذشت
صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضا از قول خود - علاوه بر آن در احادیث
صحاح سماع موثقی ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضا فرمود کہ
شما بیان از مردگان زیادہ نمی شنوید و در صحیح مسلم وارد است کہ مردہ آواز
نعل زائران نمی شنود و در روایت دیگر کہ مردہ سلام زائر می شنود و
جواب آن میدہد - وہ پیشوایان دلمیہ چون ابن تیمیہ و ابن قیم و ابن عبدالباقی
و قاضی شوکانی و غیر ہم جملہ صحیح این احادیث کردہ اند و سماع موثقی را قائل
گشتہ اند بین صارم منکے را و کتاب الروح ابن قیم را صاف عجیب حالت است
غیر مقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیرہ القاب می دہند و اقوال
آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقہ آنها کہ خلاف مشرب این
میشد اقوال آنها را بجوی نمی شمرد و بعض روایات ضعیفہ کتب حنفیہ را
با استدلال پیش میکنند و چنین مواضع اترکوا قولی بخیر الترمذی را چہرہ وقعت
نمی دہند و احادیث صحاح را تاویل لایعنی دہند و از انصاف میکنند کہ این از
خصائص بود و غیرہ خصوصیت آن وقت معقول بود کہ اگر امت را امر خطا
اموات نمی فرمود چونکہ اسلام علیکم اہل البیاء برائے تمامی امت امر است
پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب
پھلواری رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خالی از لطف نیست خلا
تقریرشان اینکه از موج ہوائی آوازے کہ از راہ ثقبہ مجوزہ گوش بہ دماغ
می رسد و در قوت سامعہ حسی ازان پیدای شود آواز سماع گفتہ می شود ای
سماع حقیقتہ از مردگان منفی است کہ سبب موت چونکہ حیات فانی می شود
توتہائے سمع و بصر و لمس و شمع و ذوق ہم معطل می شوند بیشک مردگان جامع

کریم کہ در شان کفار و آلہ باطلہ آنها وارد شدہ اند بر مسلمان چسبان کردہ
 حکم شرک میکنند حال آنکہ کفار آلہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند
 و عبادت آنها میکردند و باین عبادت تقرب الی اللہ می جستند و هیچ
 مسلمانی اگر چه عامی باشد هیچ بزرگ را الہ نمیداند و نہ او را متصرف بالاستقلال
 میداند بلکہ فقط از و اح بزرگان را حیاً و میتاً وسیلہ در گاہ او تعالی میکند
 حال آنکہ مجاز و حقیقت را تو صیح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل را حقیقت
 منسوب با و تعالی میکند باز همان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہر کس
 میداند کہ حاکم او تعالی است کریمہ ان الحکم الا للہ اثبات بعد نفی تخصیص
 حکم با و تعالی میکند باز میفرماید فلا وربک لا یومنون حتی محکموا فیما
 شخربنہم و ہر کس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالی است حقیقت کریمہ
 ہو یحیی و یمیت واللہ یتوفی الانفس حین موتہا۔ باز مجازاً ہمین فعل منسوب
 بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکم ملک الموت الذی دکل بکم۔ شفائے
 بیمار بحکم او تعالی است حقیقت کریمہ و اذا مرضت فهو لشفین مگر مجازاً منسوب
 بحضرت امیح فرمودہ و ابرئ الائمہ دالایص و احیی الموتی باذن اللہ اولاً
 دہندہ او تعالی است حقیقت و مجازاً حضرت جبریل میگوید لا ھب لك
 غلاماً نرکیا۔ مولائی حقیقی بحکم اللہ ولی الذین امنوا او تعالی است مگر
 مجازاً ہمین منسوب بعبادہ فرمودہ است انما ولیکم اللہ و رسوله (و) النبی
 اولی بالمؤمنین من انفسہم بچنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی
 بندگان را امر فرمودہ است و تعادوا علی البر و التقوی و استعانوا
 عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ و استعینوا بالصبر و الصلوۃ
 و ہزنان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بے محابا او را مشرک

میگویند و از نام عبد البقی عیسیٰ بن ابی اوس چه مقدار نیز هستند و حق تعالی در قرآن میفرماید و انکم الایمان و الصالحین من عبادکم و املکم و ازیمنکم و بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود به چنانست حقیقی پروردگار عالم است و اذکر فی عند ربک - اذتلد الامة ربتهاد یگرے را مجاز گفته می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازا فاستغاثه الذی من شیعة علی الذی من عده و ارود شده است و در حدیث شفاعت آمده است فاستغاثوا بآدم و در حسن البصیر حدیث حسن مذکور است و آن اینکه وان اسر ادعونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی بتصریح نداء غائب بلفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری در اوپ المنرد حدیثی نقل میکند حدیثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن سعد قال خذرت من رجل من عمر فقال له رجل اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاحب یا محمد اه ضاکه غائب جانتر بودی صحابی جلیل القدر چون عبد الله بن عمر چنین ندانکردی علاوه برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمان مبارکه الی یومنا هذا السلام علیک ایها النبی میگویند این مخاطب کسی که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز اکثر القیامات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا رسول الله گفت او را مشرک و کافر می گویند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا لک یا نجدیان اهل حرین را خصوصاً و تمامی ائمه مرحومه را عموماً مشرک میدانند از ان وجه قتل النفس و نهب اموال مسلمانان را جانزمی دانند و مسلمانان حرین را عبدة الشیاطین می نامند و حدیث صحیح

سرور عالم را صلی الله علیه وسلم که در شان اهل عربین فرموده است ان
الشیطان قد یئس ان یعبدا فی جزیره العرب و در حدیث دیگر اهل حجاز
را بشارت ایمان داده است و سنگدلی و جفا را در اهل مشرق که بخدا
در مشرق حجاز است فرموده لفظ حدیث این است غنظ القلوب الجفله
فی المشرق و الایمان فی اهل الحجاز صحیح مسلم و نیز آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بدرگاه الهی عرض کرده است اللهم لا تجعل قبری و ثنای بعد
بعدی و یقین که همین دعائے او بدرگاه او تعالی مستجاب است پس این
مزار مقدس را بخدیایان صنم اکبر نام کرده اند و در اندام آن میگوشتند
این چه مقدار بے ادبی و گستاخی و توهین آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم فائده بخدی پرستان را عادت است که هرگاه آیات قرآنی
و احادیث نبوی در تردید آنها پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند
می گویند که دلیل از قول امام خود ابو حنیفه را پیش کن در باب سماع موتی
و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسه قبر و غیره قول امام خود پیش کن
و این نهایت قول بے بنیاد عامیانه است زیرا که مقلدین مذاهب
اربعه خوب میدانند که در هر جزئیة قول امام را جستن خلاف اصول مذاهب
است مسائل فقهیه بسبب امتداد زمانه روز بروز نوپیدای می شوند پس
حکم آنها از اصول قواعد مذاهب علماء وقت پیدا کردن می توانند
مذاهب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابویوسف و محمد و زفر رحمته الله
علیهم نیست که در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین هم مذاهب حنفی
است مولانا مولوی عبدالحی در صفحه ۶۶ کتاب سعی مشکوٰه میفرماید لا یأزم
تصریح کل من الفروع و الجزئیات عن الامة فالعلوم تتراکب یوما فیوما

بجسب اختلاف حوادث الامه فماله يظهر تصریحهم علی خلافه بحکم بالحوال
 مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است
 بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 تفصیل نمود مثلاً حکم قرآن است اقموا الصلوة بالاجمال و احادیث
 تفصیل آن کرد که در هر صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا
 القیاس و بحکم ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا قول
 و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود
 تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کرد
 و بحکم علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين من بعدی و اصحابی
 کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و خیر القرون قرنی ثم الذین
 یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص
 قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع
 را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب خود اصولاً و فروعاً
 ثبت کردند و بحکم بعد الذین یتنبطونه باجماع امت این استنباط و قیاس
 از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب
 مذاهب علماء امت هر مذهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصیل
 آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته و بر آن فتوی
 کردند بحکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل
 علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیات اصحاب شرايع بودند علماء امت
 مرجوم اصحاب تنبیط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آنانست که
 ورثه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهنشان

دین اند و این نیز حجت قطعی است که فروع بهمان اصول مقرر و محاکم
مذاهب است پس در هر جزئیة حادثه قول امام را طلبیدن عوام را در
مخالطه انداختن است لاحول و لا قوة الا بالله هدا نا الله و ایا هم
سواء الصراط.

اصل ثالث مابه النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدانکه
نجدیان و هم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا مخاطب یا غائبان
شُرک اکبری نامند اگر به نیت حاضر بودن منادی باشد اگرچه روح مبارک
حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم یا امام غیر مقلدین شوکافی در کتاب خود
در التفتی می آورد تعظیم القبور و خطاب الموتی بالحوایج کفر باز در تطهیر الاعتقاد
صلا طبع فاروقی دلی می نویسد و من فعل ذلك بمخلوق من حی او میت
سواء کان ملکا او نبیا او دلیا صا را مشرکان و ان اخبر بالله و عبدا نقل
از سیف الابرار و بعض دلایه فرق می کنند میگویند که اگر نداء یا رسول
الله عاشقانه باشد یعنی بغیر ملاحظه سماع منادی جائز است و اگر باین نیت
باشد که منادی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنود پس کفر است
مؤلف گوید عفا الله عنه ازین طائفة که فعل سلف اصلح را شرک فاعل را
مشرک می نویسند سوال است که مراد شما یان از غائب کدام است آیا مراد
غائب عن النظر است که در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معبود
که در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از ان شق اول است پس نداء شما یا
به ذات پاک باری تعالی و تقدس اسمہ نیز داخل می شود که منادی از نظر شما
غائب است و بحکم کریمه لا تدركه الابصار ابصار مخلوق طاقت دیدن حاضر

تعالی و تقدس در این جهان ندارند بلکه نزد و لمبیه از دیدار الهی در بهشت نیز
 انکار است بین عقیده ۲۰ شتانی در کتاب سیف الابرار و اگر مراد شتانی
 است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلوٰة
 والسلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود و تصرف
 و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده
 است باین تفصیل آن اقوال در اصل سابق و اگر گویند که قبول داریم
 که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گوئیم
 که تردید این قول او تعالی می فرماید و در کریمه فالدبرات امرای مفسرین مخصوص
 قاضی بسیناوی در تحت آن می نویسد کالدلتکه و ارواح الصالحاء پس هرگاه
 تدبیر امور مرابو اح را در قرآن مجید ثابت شد تدبیر عین تصرف است ثانیاً
 چونکه ارواح از قبیل مجر و است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون
 تصرف ملک بامر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل افتاد ایجا و احیا و
 امانت جا بجا مذکور و مسطور است از ان فرو تر آمده تصرفات اجنه و شیاطین
 در عالم بنظر انصاف باین که تا کدام حد قوی و پراثر است قصه حضرت سلیمان
 علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعملون له ما یشاء من
 محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قد در راسیات را بنظر انصاف
 تأمل کن از ان هم فرو تر آمده باین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر
 غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محوسات است مثلاً وجود هوا از
 نظر غائب است و از متوج آن قلل جبال راسیات و عوالی عمارات
 راسخات بر زمین می غلطند و در حتم غایب منزگون می افتند و اجساد کبیره
 ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت متوج هوا که آنرا صرر گویند از انهم

عنه ملک است و تصرف ملک

پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیره با چه عجائب تصرفات دارند اگر چه
موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما بظواهر افعال منسوب با سبب است
پس اینجمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف ارواح صلیحا پیرامود و میکنند
اگر آن باذن الهی است این هم باذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند
مصادمه و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها بقرآن ثابت
است و اثرات و تصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست گوئیم که آیه تشریفه
متلوه فوق اعنی فالمدبرات امر را پیرامو فراموش کردی - درین محل ذکر
مناظره عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا
ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالمی از پنجاب
بکوشه بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء و عظمتها ده بود و انبوه مردم برا
سمع و عظمت دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب درو عظمت سخن باین حد
رسانید که هر که مردنی باشد یا دلی پس از مردن نفع و ضررش به هیچ کس نمی رسد
زیرا که خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور - ناقل گوید عرض کردم ای
مولوی صاحب انبیاء علیهم السلام را در حالت حیوة معجزات بودند یا نه گفت
آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیوة کرامات بودند یا نه گفت آری بودند
گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت بمرگ ملوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء و اولیاء و عوام مومنین چونکه
موت سالب است معجزات انبیاء را علیهم السلام و سالب است کرامات
اولیاء الله و رحمة الله علیهم و نزد عوام مومنین بغیر ایمان دیگر چیزی نیست
بر قاعده شما باید که موت سالب ایمان عوام مومنین شود هر گاه از انبیاء و اولیاء
سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی آنها از جواب

فرومانده جماعه خود را با خراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا خراب
 کرد انتہائی و این قصه را فقیر در رساله تہلیلیه خود واضح تر ازین بیان کرده ام
 که در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است. چونکہ دلائل این باب
 نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات
 اند کہ در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند از ان وجه اطناب تحریر نکرد
 مگر آن نشد حدیث اعمی و حدیث یا عباد اللہ اعیونی و حدیث زیارۃ
 القبور بلفظ السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف کہ اصل این باب اند
 جمله در باب ما قبل ازین ابالاتیفاد ذکر شده اند. درین اصل بابی از اتحاد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در باب زیارت القبور با بخصوص قبر مطہر مکرم فخر
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم و سلم موتی بزائران خود در تسلیم زائران منقول
 از کتاب جوہر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمة المحققین احمد بن
 حجر الہیثمی المکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور للشیخ الاجل و
 الامام الاکمل الشیخ جلال الدین سیوطی المتفق علی جلالہ و درعہ و غرارة
 علمہ بدان و فقاک اللہ تعالیٰ کہ آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال
 سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین
 مذاہب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیہ احادیث این باب را ضعیف
 یا موضوع خواهند گفت و اقوال مشائخ و علماء ائمہ خود بر آنها حجت نمیتواند
 شد زیرا کہ آنها در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاہب جاری میکنند
 بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و نظر المبین و اعتصام السنۃ
 ۳ ترجمہ عبارت ہندی او این است چہار مذہب و خاندان قادریہ
 و نقشبندیہ و چشتیہ و سہروردیہ کافر و مشرک و بدعتی ہستند در اخبار الحدیث

ولوامع الانوار ومعيار التقليد بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک
 و بدعت و بدتر از سرگسستن است نقل از کتاب سیف الابرار و باطل و باهیه
 فائده هتمه احادیث حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم حصر در صحاح
 سته و مسند امام احمد و موطا امام مالک رحمهم الله تعالى نیستند بلکه مصنفین
 کتب احادیث شکر الله تعالى سیعهم اجمعین آن حدیثی را در کتب خود
 می نویسند که بشرط مقررده اهل حدیث که در سند و رواة حدیث مقرر کرده اند
 موافق باشد و اگر بآن شرط موافق نیاید آنرا ذکر نمیکنند چنانچه صاحب کتاب
 صحیح بخاری که اصح الکتاب است بعد کتاب الله خود می نویسد که من از چندین
 لکها احادیث همین احادیث مذکوره کتاب را انتخاب کردم و همچنین احوال
 دیگر مصنفان پس ازین استفاد میشود که احادیث همین کتب مشهور متداول
 صحیح اند و در آن ضعیف و موضوع نیست الا نادرا اما این استفاد نمی شود
 که ما سوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا که حضرت رسول اکرم
 صلی الله علیه وسلم در مقام تبلیغ بودند روزانه هزارها حدیث بیان میفرمودند
 پس هرگز اهر حدیث بسند صحیح رسید آنرا در کتاب خود ذکر نمود و زمانه اصحاب
 مذاهب اربعه قبل از زمانه مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی که صاحب
 بخاری را مثلاً بسند صحیح نرسید و در کتاب خود ذکر نکرد یا لقیض آن در
 کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید که همین حدیث بحضرت امام ابو حنیفه و غیره
 رضوان الله علیهم اجمعین نیز بسند ضعیف رسید و باشد زیرا که آنها هم از
 تعالی در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اهل تقوی و صلاح
 بودند و کذب و افترا در آن زمان نبود الا نادرا پس اصحاب مذاهب وضع
 مذاهب خود را بآن احادیث صحیحی کردند و اصحاب کتب صحاح شته را اگر آن

حدیث بسند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند اصحاب مذاهب را از آن
چه قبح چنانچه همین مضمون را حضرت شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله علیه در کتاب
خود فتح المنان فی اثبات مذهب النعمان به بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده
است من شاء فلیرجع الیه انصاف اینست که اصحاب صحاح جامعین
اقسام احادیث اند رحمه الله علیهم و اصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث
اند رحمه الله علیهم پس اصحاب صحاح بمنزله عطارین اند که اقسام ادویه مفرد
را جمع میفرمایند و اصحاب مذاهب بمنزله حکیمان اند که خواص آن ادویه
مفرد شناخته موافق مزاج هر مریض آن مفردات را بهم جمع نموده معجون
تیار میکنند که باعث شفاي آن مریض می شود رحمه الله تعالی علیهم جمیع
رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر کئی در کتاب جوهر منظم مذکور و فصل سادس

ص ۵۲ طبع مصری نو بسید العاشرة ينبغي له ايضا ان يستحضر ما قد مناه في الفصل
الثاني من حيوة المكرمة في قبرة المكرم وانه يعلم بنزائريه على اختلاف
درجاتهم و احوالهم و قلوبهم و اعمالهم و انه صلى الله عليه
وسلم يمد كلامهم بما يناسب ما هو عليه و انه خليفة الله الذي
يشاء و انه لا يمكن احدا ان يصل الى الحضرة العلية من غير طريقه و ان
من سئلت له نفسه اللعينة شيئا من ذلك كان سببا لحرمانه و تقييد
قطيعه و خسارته و من ثم رآه صلى الله عليه وسلم بعض الصالحين في
النوم فقال له يا رسول الله ما تقول في ابن سينا قال صلى الله عليه وسلم
ذلك رجل اراد ان يصل الى الله من غير طريقه فقطعته و يشهد
لذلك ان المحققين على كفره و دوام شقاوته انتهى و قال رحمه الله
تعالى في الفصل الثاني من كتابه المذكور ص ۲ اعلم انه مرت احاديث

و جعل خزان كرمه و مولاهم بطوع يد و تحت اراسته يعطي منها من يشاء و يمنح من يشاء

كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفنائل عظيمة تحصل للنراشر فلا بأس
بشرها ههنا لتستحضر فوائدها وترجيح نوائدها وهي قوله صلى الله عليه
وسلم من نراشر قبري وجبت له شفاعتي ومعنى وجبت له شفاعتي
انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها وافاد قوله صلى الله عليه و
سلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم
عمله اما بزيادة النعيم واما بتخفيف الازوال عنه في ذلك اليوم واما
بكونه من الذين يحشرون بلا حساب واما برفع درجات في الجنة و
اما بزيادة شهود الحق والنظر اليه واما بغير ذلك مما لا عين رأت ولا
اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة
لا تحصل لغيره ويحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و
الافراد للتشريف والتقوية بسبب الزيادة وان يلز انه ببركتها يجب
دخوله فيمن تناله الشفاعته فهو بشرى بموتة مسلما فيجزي على عموم
ولا يضرك فيه شرط الرفاة على الاسلام والالهيون لذكر الزيادة معنى لان
الاسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعته بخلافه على الاولين وافاد
امانة الشفاعته له صلى الله عليه وسلم انها شفاعته عظيمة جليلة
اذ هي تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه وسلم فلا اعظم
من شفاعته وقوله صلى الله عليه وسلم من نراشرني بعد موتي
فكانتسا نراشرني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني
نراشر الا تعمل له حاجة الا نراشرني كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني نراشر كان له حقا
على الله عز وجل ان اكون له شفيعا يوم القيمة وموعنا في الفصل

الاول وسيأتي في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل
السادس ماله تعلق بذلك فراجع فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب
العظيم وهو الفوز بتلك الشفاعه العظيمة منه صلى الله عليه وسلم
لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امرا
اخر منها فيها وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار قبري بعد فاتي
كان كمن زارني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار
قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي وصحبتني وقوله صلى الله عليه
وسلم من حج فزارني في مسجدى بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي
وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني الى المدينة كنت له شفيعا
او شهيدا او قوله صلى الله عليه وآله وسلم من زار قبري اذ قال
من زارني كنت له شفيعا او شهيدا ومن مات في احدى الحرمين
بعثه الله عز وجل في الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من
زارني متعمداً اى بان لم يقصد غير زيارتي كما مر في معنى خبر من
جاءني زائراً الا لعمله حاجه الا زيارتي الحديث كان في جوارى يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من سكن المدينة وصبر على
بلائها كنت له شهيدا او شفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
من زارني بعد موتى فكانما زارني في حياتي ومن مات باحدى
الحرمين بعث من الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
من حج حجة الاسلام فزار قبري وغر اغزوة وصلى في بيت المقدس
لم يسأله الله تعالى فيما افترق عليه وقوله صلى الله عليه وسلم من
زارني بعد موتى فكانما زارني وانا حي ومن زارني كنت له شهيدا

وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من مات في احدى الحرمين
 بعث من الامنين يوم القيمة ومن زارني محتسبا الى المدينة كان في
 جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني ميتا
 فكانما زارني حيا ومن زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيمة
 وما من احد من امتي له سعة ثم لم يزرنى فليس له عذر وقوله
 صلى الله عليه وسلم من زارني في حياتي كان كمن زارني في حياتي و
 من زارني حتى ينتهي الى قبري كنت له يوم القيمة شهيدا او قال
 شفيعا وقوله صلى الله عليه وسلم من حج الى مكة ثم قصدني في مسجد
 كتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلى الله عليه وسلم من زار قبري
 بعد موتى فكانما زارني في حياتي ومن لم يزرنى فقد جفاني وقوله
 صلى الله عليه وسلم من اتى المدينة زائرا الى وجبت له شفاعتي يوم
 القيمة ومن مات في احدى الحرمين بعث امنا انتهى - مؤلف كويد
 عفا الله عنه تعدد روايات زيارت مع تقارب اللفظ والمعنى از حضرت
 شيخ ابن حجر شايدي برائے تعصيد وتأيد وتأكيذ زيارت مكرم است
 صلى الله عليه وسلم لان الاحاديث يعصدها بعضها بعضا الحال قدرى
 از احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم
 سلف صالح از قول شيخ امام سيوطى نيز بيشتر حضرت شيخ در كتاب شرح
 الصدور في احوال الموتى والقبور في نويسد باب زيارت القبور وعلم
 الموتى بنو وارههم ورويتهم لهم - اخراج ابن ابى الدنيا في كتاب
 القبور عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
 من رجل يزور قبر أخيه ويجلس عليه الا استأنس وردد حتى يقوم

واخرج ايضا والبيهقي في الشعب عن ابى بصير رضى قال اذا مر الرجل بقبر
يعرفه فسلم عليه ورد عليه السلام وعرفه واذا مر بقبرا يعرفه فسلم عليه
ورد عليه السلام - واخرج ابن عبد البر في الاستدكار والتمهيد عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد
يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورد عليه
السلام صححه عبد الحق - واخرج ابن ابى الدنيا في القبور والصابوني في
المأثورين عن ابى هريرة رضى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من عبد
يمر على قبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام و
اخرج العقيلي عن ابى هريرة رضى قال قال ابو هريرة يا رسول الله ان طرقتني
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم
يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا
انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو هريرة يا رسول الله يسمعون فقال
يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا هريرة ان اترضى ان يرد
عليك بعد دهم من المثلثة ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اى
جوابا يسمعه الجن والانس والافهم يردون حيث لا يسمع واخرج احمد
والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاصنع ثوبي واقول انما
هو ابى وزوجى فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانا مشددة على ثيابي
حياء من عمر افرج الطبراني في الاوسط عن ابي عمرو قال وقف رسول
الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن ابي عمير راجع من احد
فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزورهم و
سلموا عليهم فوالذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

الى يوم القيمة وفي الاربعين الطائفة روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
 انه قال آتس ما يكوف الميت في قبره اذا انزله من كان يحبه في دار الدنيا
 واخرجه ابن ابى الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
 بلغني ان الموتى يعلمون بنزولهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده
 واخرجا ايضا عن الضحاك قال من نزار قبر يوم السبت قبل طلوع
 الشمس علم الميت بنزاريته قيل له وكيف ذلك قال لما كان يوم الجمعة
 فصل قال السبكي عود الروح الى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر
 الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن
 يصير حيا بها الحيوة في الدنيا احياء بها وهي حيث شاء الله تعالى
 فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي لا عقلي فهذا اي ان البدن يصير
 حيا الحيوة في الدنيا مما يجوز العقل وقد ذكر جماعة من العلماء ويشهد له
 صلوة موسى عليه السلام في قبره فان الصلوة تستدعي جسدا حيا
 وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسرى كلها صفات الاجسام
 ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في
 الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات الاجسام
 التي تشاهد ها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات كالعلم والسمع
 فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتى وقال غيره اختلف في حياة
 الشهداء هل هي للروح فقط والجسد معها بمعنى عدم البلاله على قلوب
 وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم
 ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في
 مسئلة نزول ارواحهم وتلاقيها الارواح قسمان منسمة ومعذبة فاما

المعذبة فمهر في شغل عن التزاود والتلاقي واما المنعمة المرسله غير
 المحبوسه فتتلاقى وتتزاود وتتذكر ما كان منها في الدنيا وما يكون
 من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل علمها
 وروح نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى
 ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
 والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه الميعه
 ثابتة في الدنيا في دابر البرزخ وفي دابر الجزاء والطرف مع من احب في
 هذه الدور الثلاث انتهى فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين
 قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف
 يكونون امواتا و احياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم اذ ارحمهم
 في جزء من ابدانهم بجميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزء
 كما يحسن بدن الحي في الدنيا ببرودة او حرارة تكون في جزء من
 اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا تنقطع
 اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان في تفسيره عند هذا
 الآية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء ارحمهم
 دون اجسامهم لاننا شاهد فسادها و فناءها وذهب آخرون الى
 ان الشهيد حي الجسد والروح ولا يقدر في ذلك عدم مشعوراته فيخبر
 نراه على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال
 تحسبها جامدة وهم تمرر السحاب وكما ترى النائم على هيئة وهو يرى
 في منامه ما يتنعم به او يتألم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء
 وليكن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطابا للمشومين على انهم

لا يدركون هذه الحياة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد
عن غيره ولو كان المراد حياة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاكاة
سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين باسرارهم حياة كل الدوايح فيها
بقي لقوله وليكن لا تشعر من معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد
ذلك نقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان
فانفتحت طاقة فاذا شخص على سر يروين يديه مصحف يقرأ فيه و
امامه روضة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء اذ لانه
سرى في صفحة وجهه جرحا واورد ذلك ايضا ابو حيان ويشبه هذا
ما حكاه اليا فعي في روضة الرياحين عن بعض الصالحين قال حضرت
قبر الرجل من العباد فيبينا انا سوى اللحد اذ سقطت بسنة من لحد قبر
يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقبعم و
في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع
رأسه الى وقال لي اقامت القيمة رحمتك الله قلت لا فقال رد اللبنة
الى موضعها عافاك الله فردتها وقال اليا فعي ايضا روينا عن حضر
القبور من الثقات انه حضر قبر افا شرف فيه على انسان جالس على
سر يروبيد لا مصحف يقرأ فيه دتحته نهر يجري ففشي عليه واخرج من
القبر ولم يدركه واما اصابه فلم يبق الا في اليوم الثالث وحكى ايضا عن الشيخ
نجم الدين الاصبها الى انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع
الميت وهو يقول الا تعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن رجب روينا
من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعاني بن عمران
وذكر من فضله قال حدثني بعض اخواني ان غائما جاء معاني بن عمران

بعد ما دفن فسمعت وهو يلقي في قبرة وهو يقول لا اله الا الله ويقول
 المعاني لا اله الا الله وحكي ايا فني ايضا عن المحب الطبري احد امته
 الشافعية وهو مشا رح التبيه انه كان مع الشيخ الامام عيل المحضر ومقبرة
 نريمية قال المحب فقال لي يا محب الدين اتؤمن بكلام الموتي قلت نعم
 قال ان صاحب هذا القبر يقول لي انا من حشر الجنة وحكي ايضا
 عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكاء شديدا
 او اعلاه حزن ثم نضح ضحكا شديدا او اعلاه سرور فسئل عن ذلك
 فقال كشف لي عن هذه المقبرة فرائتهم يعذبون فبكيت ثم تصرعت
 الله تعالى فيهم فقيل لي قد شفعاك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر
 وانا معهم يا فقيه اسمعيل انا فلانة المغنية فقلت وانت فيهم
 فلذلك نضحكت وحكي عبد الغفار في الوحيد اخبرنا القاض علاء الدين
 صاحب شرف الدين الغائري ان الشيخ معين الدين جبرئيل
 مات معهم في الطريق قبل دخول القاهرة قال فاذا اوصلنا الى عند
 الباب وهم يمنعون الميت ان يدخل المدينة ورفع الشيخ يده ^{صعيا}
 فادخلنا وحكي ايضا قال حكي لي نرين الدين البوشي عن الفقيه عبد ^{الرحمن}
 النويري انه لما كان في المنصورة واسر المسلمين وكان عبد الرحمن النويري
 يقرأ القرآن فتدق قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
 امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبد الرحمن
 حضر احد الفرائد وفي يده حربة فلنزه بهاد قال قسيس مسنين انت
 تقول قال ربكم انكم احياء ترزقون اين هو رفع الفقيه رأسه وقال
 حي وراي الكعبة مرتين فنزل الضرب عن فرسه وجعل يقبل وجهه

وامر غلامه بمجمل معه الى بلدة في الرسالة للقشيري بسنده عن
 الشيخ ابن سعيد الحزاز قال كنت بمكة فزأيت بنهاب بن شيبه شاباً
 ميّتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد املعت ان
 الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون من دار الى دار انتهى. وابن باب را
 امام سيوطي به لبسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از
 احوال موت و سختی آن و سوال ملكين در قبر وغيره نیز بشو شيخ سيوطي
 هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چند
 از ان برائے آگاهی برادران اسلام و استعداد موت و ما بعده در تحریر
 می آیند قال السيوطي رحمه الله اخرج احمد وابوداؤد في سننه والحاكم
 في مستدرکه وابن ابی شيبه في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب
 القبر والطيارسي والعبد في مسند يمسها وهناد بن سري في الزهد
 وابن حريروا بن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب
 قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصاف
 فانتهينا الى القبر ولما يلحد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 جلسنا حوله وكان على رؤسنا الطير وفي يده عود ميتة به في الارض
 فرفع راسه فقال استعينوا بالله من عذاب القبر ميتين او ثلاثا ثم
 قال ان العبد المؤمن اذا كان في النقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة
 نزل اليه مثلثة من السماء بيض الوجوه كات وجوههم الشمس معهم
 اكفان من كفن الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مدا البصر ثم
 يجي ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتهما النفس الطيبة
 اخبرني الى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدها
 في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك
 الحنوط ويخرج منها كاطيب نفحة مسك وجذات على وجه الارض قال
 فيصعدون بها فلا يمرون على ملاء من المذسكة الا قالوا ما هذا السراج
 الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في
 الدنيا حتى ينتهوا بها الى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا
 من كل سماء فقربوها الى السماء التي تليها حتى ينتهوا بها الى السماء
 السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عدي في عليين واعيده الى الارض
 فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعاده روحه
 في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي
 الله فيقولان له ما دينك فيقول دين الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل
 الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له وما علمك به فيقول
 قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادي مناد من السماء ان
 قد صدق عبدى فافرشوه من الجنة البسوه من الجنة وافتحوا له باباً
 الى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصر ويأتيه
 رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الرائحة فيقول بالبشر بالذي
 يترك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول له من انت فوجهك الوجه
 الذي يحبني يا نبي فيقول انا بملك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب
 اقم الساعة حتى ارجع الى اهلي ومالي قال وان العبد الكافر اذا كان
 في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملكة
 اسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يحكي ملك الموت

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من
الله وغضب فتفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف
المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعها في يده طرفة عين حتى
يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كائنات ريح جيفة وجدت على وجه
الارض فيصعدون بها فلا يمدون بها على ملاء من المثلثة الا قالوا
ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقم اسماءه التي كان
يسمى بها في الدنيا حتى يشتربها الى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له
ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء
لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب
في سبعين في الارض السفلى فتطرح روحه طر حاتم قرأ رسول الله صلى
الله عليه وسلم ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير
وتهوى به الريح في مكان سحيق فتعادر روحه في جسده ويأتيه الملك
فيجلسا نه فيقولان له من ربك فيقول هاهاه لا ادرى فيقولان له
ما دينك فيقول هاهاه لا ادرى فيقولان له ما هذا الرجل الذي
بعث فيكم فيقول هاهاه لا ادرى فينادي مناد من السماء ان كذب
عبدى فانزله من النار والبسوه من النار وانتم الى بابا الى النار فيأخذ
من حرها وسموها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه احلاعه فيأتيه
رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول البشر بالذي يسئلك
هذا يومك الذي كنت توعده فيقول من انت فوجهك وجه الذي
يحجج بالشر فيقول انا املك الخبيث فيقول دب لا تقم الساعة - واخرج
ابو يعلى في مسنده وابن ابي الدنيا من طريق يزيد الرقاشي عن انس

عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت
انطلق الى وليي فأتني به فأتني جبريئة بالسراير والضراة فوجدته حيث يحب
فأتني به لارحبه من هموم الدنيا وغموها فينطلق اليه ملك الموت و
معه خمس مائة من الملائكة معهم الكفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم
صنائر الریحان اصل الریحانة واحد في رأسها عشرون لونا لكل لون
منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر
فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملائكة ويضع كل منهم يده
على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت
ذقنه ويفتح له باب الى الجنة قال فان نفسه تعلل عند ذلك بطرف
الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعمل المصبي
أهله اذا بكى وان ازواجها ليبتهشن عند ذلك ايتمها شا قال وتنزول
الروح نزواً ويقول ملك الموت اخرجي ايتمها الروح الطيبة الى سدرة
مخضود وطلع منضود وظل محمد ود وماء مسكوب قال والملك الموت
اشد ~~مطرباً~~ به من الوالد بولد ها يعرف ان ذلك الروح جيب الى
ربه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تلك الروح في الله عنه فتسل
روحها كما تسلك الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملائكة
حوله يقولون سلام عليكم اذ خلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قول
الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان
كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت
وريحان يتلقى به عند خروجه نفسه وجنة نعيم امامه اذ قال مقابله
اي الجماعات ^{هـ} اي المستمدت من المال ^{هـ} اي الفهم ^{هـ} اي سيرة ^{هـ}

فاذا قبض ملك الموت بروحه يقول الروح للجسد جزاك الله عن خير القدر كنت
 بي سريرا الى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فهنيا لك اليوم فقد
 نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبلى عليه بقاع
 الارض التي كان يطعم الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه
 عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملائكة بروحه اقامت الحس
 مائة تلك عند جسده لا يتقلب بنوا دم لشق الاقليات الملائكة قبله وعلته
 بالكفان قبل اكفانهم وحنيط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته الى باب
 قبرة صفان من الملائكة يستقبلونه بالاستغفار ويصيح ابليس عند
 ذلك صيحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم
 كيف خلص هذا العبد منكم فيقولون ان هذا كان معصوما فاذا
 صعد ملك الموت بروحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام في
 سبعين ألف من الملائكة كلهم يأتونه ببشارة من ربه فاذا انتهى
 ملك الموت الى العرش خمرت الروح ساجدة الى ربها فيقول الله
 لملك الموت انطلق بروح عبيدي وضعه في صدره مخضودا وطلح
 منضودا وظل حمد ودي وماء مسكوب فاذا وضع في قبرة جاءت الصلوة فكان
 عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكر فكانا
 عند رأسه وجاء المشية الى الصلوة فكان عند رجله وجاء الصبر فكان
 ناحية القبر ويبحث الله له غلقا من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول
 الصلوة ورائك والله ما زال وابناء عمرك كله وانما استراح الان حين
 وضع في قبرة قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه

له اي طائفة - له اي نقبا -

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية
 فيلتمس هل يجد اليه مساعداً الا وجد ولي الله قد احضرته الطاعة
 قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما
 انه لم يمنعني ان اباشره انا بنفسى الا انى نظرت ما عندكم فلو عجزتم
 كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتم عنه فانا ذخركم له عند الصراط وعند
 الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف
 واصواتهما كالسرعد القاصف وانيا بهما كالصياح وانفاسهما
 كاللهب يطآن في اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا
 وكذا قد نزعبت منهما الرقة والرحمة الا بالمومنين يقال لهما منكرا
 وتكثير في يد كل احد منهما مطرقة لواجتمع عليهما الثقلان لم يقلوها
 فيقولان له اجلس فيستوى جالساً في قبة فتسقط اكفانه في حقويه
 فيقولان له من ربك وما دينك وما نبينا فيقول ربى الله وحده
 لا شريك له والاسلام دينى ومحمد صلى الله عليه وسلم نبي وهو
 خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفعان المقبر فيوسعان من
 بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم
 يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان
 له هذا منزلك يا ولى الله لما اطعت الله قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فوالذى نفس محمد بيده انه لتصل الى
 قلبه عند ذلك فرجة لا تترد ابد فيقال له انظر تحتك فينظر تحت فاذا
 هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولى الله بخوت من هذا فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده انه لتصل الى قلبه

عند ذلك فرجة لا ترتد ابدًا ويفتح له سبعا وسبعين بابا الى الجنة يأتيه
من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى لملاك
الموت انطلق الى عدوى فأتني به فأتني قد بسطت له في سريره وسريره
ينعستي فأتني الامعصيتي فأتني به لا انتقم منه اليوم فينطلق اليه
ملك الموت في اكره صورة ما رآها احد من الناس قط له ثلثة عشر
عينًا ومعه سفود من ناول كثير الشوك ومعه خمسمائة من الملائكة معهم
نحاس وجمر من جمر جهنم ومعهم سيال من النار تخرج فيضربه ملك الموت
بذلك السفود ضربة يغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل
كل شجرة وعرق من عروقه قال ثم يلويه ليًا شديدًا فيترجى روحه من
إخفا قد فيه فيلقها ما في عقبه فيسكروعد والله عند ذلك سكرة
وتضرب الملائكة وجوهه ودبره بتلك السياط ثم تجذب به جذبة فتترجى
روح من عقبه فيلقها في ركبته فيسكروعد والله سكرة وتضرب
الملائكة وجوهه ودبره بتلك السياط ثم كذلك الى حقويه ثم كذلك
الى صدره ثم كذلك الى حلقه ثم تبسط الملائكة ذلك النحاس و
جمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخْرِجِيهَا النَّفْسُ اللَّعِينَةُ
الْمَلْعُونَةُ الى سموم وحميم وظل من يحمي الابار دون الكريم فاذا قبض ملك
الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عني شرًّا فقد كنت ^{لعبًا} مستر
بي الى معصية الله تعالى بطيئًا بي عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت
ويقول الجسد للروح مثل ذلك وتلعنه بقاع الارض التي كان يعصى ^{الله}
عليها وتنطلق جنود ابليس اليه يبشرونه بانهم قد اوردوا عبدًا من
له اي الحديدة المعوجة - ثم تجبذه حبذه -

بنى آدم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف
 اضلاعك فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله
 اليه حيات وهما فتأخذ بامر نبتة وابهام قدميه فتقوضه حتى تلتقي
 في وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك
 ومن نبيك فيقول لا ادرى فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه
 ضربة يتطاثر الشاهر في قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر
 فاذا باب مفتوح الى الجنة فيقولان له يا عدو الله لو كنت اطعت الله
 كان هذا منزلك فالذى نفسى بيده انه لتصل الى قبره عند ذلك
 حسرة لا ترتد ابداً ويفتح له باب الى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك
 لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون باباً الى النار يايتها حرها و
 سمومها حتى يبعث الله من قبره يوم القيمة الى النار واخرج ابن حنبل
 والبيهقي عن ابى هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال حضر
 الملك فاذا كان الرجل صالحا قال اخرجي ايتها النفس الطيبة التي كانت
 في الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب راض غير
 غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح
 لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحباً بالنفس الطيبة
 كانت في الجسد الطيب ادخلي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب
 راض غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تنتهي الى السماء
 السابعة واذا كان الرجل سوء قال اخرجي ايتها النفس الخبيثة التي
 كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمة والبشرى بحميم وغساق واخر من
 تشبه اخر واج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء

فيستفتح لها فيقول مَنْ هَذَا فيقال فلان فيقال لا مرجباً بالنفس
 الخبيثة كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة فانك لا تفتن لك ابواب
 السماء فتزسل من السماء ثم تصير الى القبر وهدرين باب شيخ امام سيوطي
 رحمه الله عليه ميفر ما يدري ابن ابي شيبة عن ربعي بن حراش قال اتيت
 فقيل لي فانت اخوك فجلت سريراً وقد سجي بثوبه فانا عند رأس اخي
 استغفر له واسترجع اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم
 قلنا وعليك السلام سبحان الله قال سبحان الله اني قدمت على الله
 بعدكم فتلقيت برؤوح وريحان ورب غير غضبان وكساني ثياباً خضراً
 من سندس واستبرق ووجدت الاموال يسرها تظنون ولا تتكلموا فاني
 استأذنت ربي ان اخبركم وابشركم احموني الى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فانه عهد الى ان لا يبرح حتى اتيه ثم طفي مكانه واخرج ابو نعيم عن
 ربعي قال كنا اربعة اخوة وكان ربعي اخي اكثرنا صلوة واكثرنا صياماً وانه
 توفي فبينما نحن حوله اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم فقلنا
 وعليك السلام ابعده الموت حياة قال نعم اني لقيت ربي بعدكم فلقيت
 ربي غير غضبان فاستقبلني برؤوح وريحان واستبرق الادان ابا القاسم
 ينتظر الصلوة على فجلوني ولا تواخروني ثم طفي فتموا الحديث الى عائشة
 فقالت اما اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل
 من امتي بعد الموت قال ابو نعيم حديث مشهور واخرجه البيهقي في
 الدلائل وقال صحيح لا شك في صحته واخرج جوير في تفسيره عن ابان
 بن ابي حياش قال حضرنا وفات مورق العجلي فلها سجي وقلنا قد قضى

رأينا نوراً سا طعاً قد سطع من عند رأسه حتى خرق السطح ثم رأينا
 نوراً قد سطع من قبل رجله مثل الاول ثم رأينا نوراً قد سطع من وسطه
 فمكثنا ساعة ثم انة كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئاً
 قلنا له نعم واخبرناه بما رأينا فقال تلك سورة السجدة قد كنت
 اقرؤها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسي اربع عشرة
 آية من اولها والنور الذي رأيتم عند رجلتي اربع عشرة آية من اخرها
 والنور الذي رأيتم في وسطى آية السجدة بنفسها صعدت تشفع لي
 وبقيت سورة تبارك تحرسني ثم قضى واخرجه ابن ابي الدنيا في كتاب
 من عاش بعد الموت من طهر اخر عن مودق العجلي قال كان عند نازك
 قد انمى عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخرقه ففضى ثم خرج نور من
 سترته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجله حتى فعل مثل ذلك ثم
 افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذي خرج
 من رأسي فاربعة عشرة آية من اول آله تنزيل واما النور الذي خرج
 من سترتي فآية السجدة واما النور الذي خرج من رجلتي فآخر سورة السجدة
 فذهبن يشفعن لي وبقيت تبارك عندي تحرسني وكنت اقرهما كل
 ليلة واخرجه عن معيرة بن خلف ان روبة ابنة السبحان ماتت ففسلواها
 وكفنوها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشر وافاني وجدت الامر
 اليسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا ملأ من
 خمر ولا مشرك واخرجه عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن
 وسبى فخرن الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم في هذا المسجد
 يلعنون ايا بكر وعمر ويتبرؤون منهما الذين جاؤني يقبضون برأسي

يلعنونهم ويتبرؤون منهم ثم عاد ميتا كما كان واخرجه من طريق اخر
عن عبد الملك بن عمير وعن ابي الخطيب بشير ولفظه دخلت على ميت
بالمداخن وعلى بطنه لبننة فبينما نحن كذلك اذ وثب وثبة ندرت
اللبننة عن بطنه وهو ينادى بالويل والثبور فلما را ذلك اصحابه قصدها
عنه فد نوت منه فقلت ما رايت وما حالك قال صحبت مشيخة من
اهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سب ابي بكر وعمر والبراءة منهما
قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ينفعني وقد انطلقوا الى مدخلي
من النار فاريته ثم قيل لي انك سترجع الى اصحابك فتحدثهم بما
رايت ثم تعود الى حالتك الاولى فما ادرى انقصت كلمته او عاد ميتا
على حاله الاولى واخرج ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل
بالمدينة فلما وضع على مقبلة ليقتل التوى قاعدا ثم اهوى بيده
الى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني بصر عيني الى عبد الملك بن مروان
والى الحجاج بن يوسف يسحبان امعاثهما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان
واخرجه ابن ابي الدنيا عن زيد بن اسلم قال اغنى علي السور بن مخزوم ثم
افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبد الرحمن
بن عوف في الرفيق الاعلى عبد الملك والحجاج يجران امعاثهما في النار
وكانت هذه القضية قبل ولاية عبد الملك والحجاج بدهرات
السور توفي بمكة يوم جاء نعي يزيد بن معاوية سنة اربع وستين و
ولاية الحجاج بعد السبعين واخرج ابن ابي الدنيا بسند فيه متهم عن
ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول مريض لنا اذ هدد وسكن حتى
ما يتحرك منه عرق فنجيناها واغصناها وارسلنا الى ثيابه وسدرها

وسريه فلما ذهبنا لنفعله تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قد^{مت}
قال اني قد مت وذهبت بي الى قبري فاذا انسان حسن الوجه طيب
الرائحة قد وضعني في لحدي وطواه بالقرطيس اذ جاءت انسانة
سوداء منتنة الريح فقالت هذا اصاحب كذا وهذا اصاحب كذا
اشياء والله اسقي منها كما انما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك^ك
الله ان تدعني وهذه قالت انطلق نخاصمك فانطلقت الى دار فيها
واسعة فيها مسطبة من فضة وفي ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلي
نقرأ سورة الفل فتزدني مكان منها ففقت عليه فانقتل عن الصلوة
فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها السورة النعم قال ورفع
ومادة قريية منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرية السود^{لت} ووفقا
فعل كذا اقل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايد كذا سني
فقال الرجل عبد ظالم لنفسه وليكن الله تجاورا عنه لم يجئ اجل هذا
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم^{الاثنين} الاثنين
فارجوا الى ما رأيتم وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذا يان الوجه
قال فلما كان يوم الاثنين صبح حتى بعد العصر ثم اتاه اجله فمات -
واخرج ابن عساكر من طرق عن قرة بن خالد قال عرج يروح امرأة
من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك في وديها
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات
في تلك الايام التي لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيته
في السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف في اكفانه هم
يقولون قد جاء المحسن قد جاء الحسن - واخرج ابن ابى الدنيا عن

صالح بن حي قال اخبرني جاري ان رجلا عرج بمرح فغمر من عليه عمله
 قال فلما اراني اجده في استغفرت من ذنب الاغفر لي ولما رزينا لم استغفر
 منه الا وجدة كما هو قال حق جنة رمان كنت التقطها يوما فكتب لي بها
 حسنة وقمت ليلة اصلي فرفعت صوتي فسمع جاري في مقام فصلي فكتب
 لي بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لما عطفه الا من
 اجلهم ووجدته لا لي ولا علي واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال
 عرج بروح ابني الماجشون فوضعتاه على مريير الغسل وقتلنا للناس نرح
 به فدخل غاسل اليه فرأى عرجا يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه
 فلما كان بعد ثلاث استوى جالسا فقال ايتوني بسويق فاتي به فشربه
 فقلنا له اخبرنا بما رايت قال لغواني عرج بروحي فصعد بي الملك حتى
 اتى السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا في السموات حتى انتهى
 الى السماء السابعة فقل له من معك قال الماجشون فقل له لم يان
 له بقي من عمره كذا اذ كذا ثم يهبط فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم
 ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبد العزيز
 بين يديه فقلت للذي معي من هذا اقال او ما تعرفه قلت اني احببت
 ان اتثبت قال هذا عمر بن عبد العزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق في زمن الجور وانها علاما بالحق
 في زمن الحق واخرج ابن ابى الدنيا والحاكم في مستدركة والبيهقي في دلائل
 النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم ابن عبد الرحمن بن عوف
 ان عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه مرض مرضا فافنى عليه حتى
 ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثقات

فقال انه اتاني ملكان فظان غليظان فقالا انطلق بنا نحاكم الى العزيز
الامين فذهبا بي فليتهما ملكان هما اسرق منهما وارحم فقالا امين
تذهبان به قالان حاكم الى العزيز الامين قال ادعاه فانه ممن سبقت
له السعادة وهو في بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفي رضى الله
عنه واخرج ابو بكر الشافعي في الفيلا نيات عن ملائم بن اسلم قال املت
الفصل بن عطية الى مكة فلما رحلنا من فيدا انبهني في جوف الليل
قلت ما تشاء قال اريد ان اوصي اليك قلت وانت صحيح قال رأيت
في منامي ملكين فقالا انا امرنا بقبض رءوسك قلت لواخرتاني الى
ان اقضى نسكي فقالا ان الله قد تقبل منك نسبك ثم قال احدهما
للاخر افتح اصبعيك السبابة والوسطى فخرج منه بينهما ثوبان
ملأت خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من
الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فصار لنا المنزل حتى قبض وقال
سعيد بن منصور في مسنده حدثنا سفيان عن عطاء بن ^{سليمان} اصحاب
مسكا فاستودعه امرأة فلما حضره الموت قال ابن الذي كنت استود
قالت هوذا قال فادفنيه بالماء ورشه حول فراشي فانه يحضر في خلق
من خلق الله لا يأكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح
واخرجه ابن ابي الدنيا عن ابي مكين قال اذا حضر الرجل الموت
يقال للملك شمس رأسه قال اجد في رأسه القران قال شمس قلبه قال
اجد في قلبه المصيتام قال في كتاب من عاش بعد الموت عر داود بن
ابي هند انه مر من مرهنا مشد يد ا فقال نظرت الى رجل قد اقبل ضخم
الهامة ضخم المناكب كان من هؤلاء الذين يقال لهم النط قال فلما رأيت

ثم قد مرهنا مشد يد ا فقال نظرت الى رجل قد اقبل ضخم الهامة ضخم المناكب كان من هؤلاء الذين يقال لهم النط قال فلما رأيت

استرجعت وقلت تقبضي هل انا كافر قال وسمعت انه يقبض النفس الكفار ملك
اسود قال فبينما انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رايت
السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصار اثنين فصا
بالاسود فادبر وجعل ينظر الى من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد
عند رأسي والاخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين
المس فلس بين اصابعي شمس قال له كثير النقل بها الى الصلوة ثم قال صا
الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواقي ثم قال سرطبة من ذكر الله
واخرج الحكيم الترمذي نوادر الاصول من طريق التصريح معيد عن ابوقلابه
انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلو يعيده في مرضه فلما كان
في السوق قال ابوقلابه هو ابن اخي واره الى الله فسرعه عند تلك الليلة
فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معها عتلة فربطها من سقف البيت
قال ابوقلابه فاسمع احد هما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل
تجد عنده شيئا من الخاير قال فلما ذن من ابن اخي شتم رأسه ثم شتم
بطنه ثم شتم قدميه ثم ذهب الى صاحبه فاسمعه يقول شتمت رأسه
فلما اجرد في رأسه شيئا من القران وشتمت بطنه فلما اجده صاموا
وشتمت قدميه فلما اجده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم
شم كفيه ثم شم بطنه ثم شتم قدميه فاسمعه يقول ان هذا اللعين ان
هذا كتب الله من امة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه
الخصال خصلة ثم ابصر ففتح فمه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه
يقول الله اكبر اجل له تكبيرة كبرها بانطاكية مخلصا فنفع منه ريح المسك
فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

اوجها فليس لكنا اليه سبيل فلما اصبحت اوقلاية اخبر الناس بما رايت
 فقيل يا ابا قلاية انها بالنأكية فقال لا والذي لا اله الا هو ما سمعتها من فم
 اللشكة الا بانطأ كيه فاسرع الناس الى جنازة ابن اخيه قال الحكيم الترمذي
 القتل القاس اذا كان نصابه منه واخرج ابو القاسم بن مندة في كتابه
 عن ابن مسعود قال اذا امر الله قبض روح المؤمن ادعى الى ملك الموت
 اقتره متى السلام فاذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقرئك
 السلام واخرج المودني وابو الشيخ في تفسيره وابن ابى الدنيا عن ابن مسعود
 قال اذا جاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال ربك يقرئك السلام انتهى
 مؤلف رساله لويدها الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام واليك
 يرجع السلام حينئذ ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت
 يا ذا الجلال والاكرام بدان ۱۷ عزيز حكيم الله تعالى فقير مؤلف رساله چند
 حديث دين باب ازد و نفر علماء برگزيده نامدار حضرات شافعيه يعني شيخ ابن
 حجر مكي و شيخ امام سيوطي رحمه الله تعالى نقل كرد اگرچه اقوال سادات علماء حنفيه
 نیز درين باب بسيار موجود اند بجهت آنكه اكثر غير مقلدين احاديث مرويه خات
 را قابل اعتمادني دانند بران حكم ضعیف بلکه موضوع میکنند احاديث مرويه
 ذكر آن برائے اختيار است نه برائے اغيار روح رحمانی بايد كه قبول اخبار
 رسول نمايد و يؤمنون بالغيب را مصداق باشند روح حيواني ظاهر بينان
 كجا قابل اين حكايات می تواند شد سه گز نه بيند بر و ز شبيه چشم چشمه
 آفتاب راجه گناه و ترا هم ينظرون اليك وهم لا يبصرون را مصداق
 اند ربنا اننا آمننا بما انزلت واتبعنا الرسول فالتبنا مع الشاهدين
 ذكر اين احاديث اگرچه بظاهر با موضوع بحث اصل سوم كه نداء غائب

علاء شافعيه را معتد به اند و اگر اين احاديث را ضعيف يا موضوع يا موهوم يا كذب يا غير ذلك بگويند

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متمق در آن نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت.

اصل رابع در بیان تقلید شخصی بدان اے غریز و فکرت الله للتعادة وجنتك عن مواضع الضلالة که احکام شرعی شریفاً دور افتاده گانرا پذیرایه علماء را سخن و صلحا کاملین رسیدہ اند و آنها دو طائفہ اند محدثین و مجتہدین کار محدثین رحمہم اللہ تعالیٰ تنقید لفظ حدیث است و کوشش در صحت روایت و جماعت سمرآمد اینها در مقصد خود بفضل الہی کامیاب شدہ اند جزا ہم اللہ عنا خیر الجزاء و کار مجتہدین استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم و سرآمد اینها نیز در مقصد خود بفضل الہی کامیاب گشتہ اند و معلوم ذوی العقول است کہ عمل مایان در عبادات و معاملات بر احکام است و بسبب بعد زمان نامعلومی نسخ و منسوخ و محکم و مآول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اہل حق را درین زمان بجز تقلید مجتہدی کہ موصوف باشد باوصاف قرب زمان و دور علم و کثرت روایت و کمال تقوی و جودت ملکہ استنباط چارہ نیست حضرت معین بن عیینہ را قول است الحدیث مضلة الالفقہاء چنانچہ ابن امیر حلج مکی در مدخل نوشته است و ہم اعلم بمعانی الاعادیت باشد چنانچہ ترمذی در ابواب الجواز آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن تیم در کتاب اعلام الموقعین می نویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فیہ شرط الاجتهاد الی اخره در کفایہ می نویسد العامی اذا سمع حدیثاً یثالیس له ان یأخذ بظاہرہ لجواز ان یکون مصر دفا عن ظاہرہ او منسوخاً بخلاف الفتوی و مجتہدین در تقریر شرح تحریر و در آن بعد از لفظ منسوخ می نویسد بل علیہ

الرجوع الى الفقهاء سيد سيمودي رحمه الله وعقد فریدی نویسد وقد قال محقق
 الحنفية الكمال بن الهمام رحمه الله عليه نقل الامام الرازي اجمع المحققون
 على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعد هم الذين
 يسترّوا ووضعواددة نوا صاحب مسلم الثبوت می نویسد اجمع المحققون على
 منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباع الذين يسترّوا ووبروا وهذا
 ونقروا وقرقوا وعللوا وفضلوا وعليه ابنتی ابن الصلاح منع تقليد غير
 الائمة ودر شرح منہلج الاصول است قال امام الحرمين في البرهات
 اجمع المحققون على ان العوام ليس لهم ان يعملوا بمذاهب الصحابة
 بل عليهم ان يتبعوا مذاهب الائمة پس ہر کہ این اجماع را می شنید
 اور اگر ہاید گفت زیرا کہ صحابہ کرام بسبب شغولی امور جہاد و ترقی اسلام تدوین
 کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافتہ بودند و انوار رسالت بر قلوب آنها
 آنقدر جلوه گر بودند کہ ضرورت کتاب نہ داشتند ہر کسے بروشنائی ہماں نور بر
 راہ راست می رفت چونکہ زمان خیر القرون با فرسید و اختلافات بسیار
 شد ہر کسے خلاف دیگرے نقل از اصحاب و اتباع میکرد طالبان حق را
 کمال پریشانی دست داد حق تعالی بفضل خود از امت مرحومہ چہار نفر علما
 علماء اتقیا را برگزید و طاقت استنباط کمال احتیاط آنها را عطا فرمود و خلق را
 بسبب تقلید آنها از تہ غوایت بجا دہد ہدایت آورد و ذلک فضل اللہ یوتیہ
 من یشاء الحال حکم الہی در باب وجوب تقلید بشو قول تعالی یا ایہا الذین
 امنوا اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مراد از اولی الامر علماء
 مجتہدین است و علماء مجتہدین ہمیں چہار بزرگوار معروف و مشہور اند دریں دعا
 لہ من اهل السنة والجماعة و ہم اهل المذاهب الاربعة و عقد فیروز آبادی

دو شق است شق اول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است شق دوم اینکه
 علماء مجتهدین همین چهار امام مذاهب اربعه مشهوره اند ثبوت شق اول که مراد از
 اولی الامر علماء مجتهدین است هم از قرآن بشنو قوله تعالی و لورثه الی الله و
 الی الرسول و الی ادلی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی
 اولی الامر آنانند که علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی
 الامر حکام وقت داشته شوند چنانچه رأی بعضی است پس درین راسته
 تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچه
 خلفاء الراشدین المهدیین و عمر بن عبد العزیز بودند پس مسلم است من حیث
 الاستنباط لا من حیث الحکومت و اگر حاکم جاهل یا فاسق یا کافر بود و خلاف
 امر الهی حکم دهد اطاعت او واجب نیست لحدیث لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق
 و کرمیه و ان جاهدک علی ان تشرك بى ما لیس لك به علم فلا تطعهما پس هم مراد
 غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است بآن درین
 داری روایت است اخبرنا یعلی حدیثا عبد الملك عن عطاء قتال
 اولی الامرای اولی العلم و الفقه و تفسیر القان امام سیوطی می نویسد عن
 ابی طلحة عن ابن عباس قال اولی الامرا اهل الفقه و الدین اخرجه ابن
 جریر و المنذر و ابن ابی حاتم و الحاکم عن ابن عباس و عن حماد هم
 اهل الفقه و الدین و یحیی بن اسحاق و تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۳۵ و
 در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحہ ۱۲۴ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس با وجود
 ثبوت قرآنی و اقوال علماء ائمه از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتهدین
 قول غیر منقلدین که بجز خدا و رسول اطاعت دیگری شرک و بدعت است چه
 مقدار غلط و بی معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این بحث بشنو حدیث اولی

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعث الى اليمن قال
 كيف تقضى اذا عر من لك قضاء قال اتقنى بكتاب الله قال وان لم
 تجد في كتاب الله قال اتقنى بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة
 رسول الله قال اجتهد برأى ولا آو قال ف ضرب رسول الله صلى الله
 عليه وسلم على صدره وقال الحمد لله الذي وافق رسول رسول بما يرضى
 به رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی
 پس ازین حدیث ثابت شد که مراد از ادلی الامر مجتهد است و طاعت او
 مرضی رسول الله است صلی الله علیه و سلم حدیث دوم العلم ثلثة آیه محکمة
 او سنة قائمة او فريضة عادلة رواه ابو داود و ابن ماجه شیخ عبدالحق محدث
 دہلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فريضة عادلة آن است که مثل و
 عدل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط از
 ازان و باین اعتبار آنرا مساوی و مساوی کتاب و سنت فرمود و تعبیر از آن
 بفريضة عادلة ازان وجه که تنبیہ باشد بر آن که عمل یا نه واجب است چنانچه
 بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهار اند کتاب
 و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما دلی شرحیحان
 القضاء قال له انظر في ما تبين لك في كتاب الله صريحا فلا تستل عنه
 احدا وما لم يتبين لك في كتاب الله فاتبع ما فيه سنة محمد صلى الله
 عليه وسلم وان لم يتبين لك في السنة فاجتهد فيه برأىك رواه البيهقي
 حدیث چهارم کان ابو بکر رضی الله عنه اذا اورد علیه الخصم نظره في
 كتاب الله فان وجد ما فيه يقضى بينهم قضى به وان لم يكن في الكتاب
 وعلم من رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الامر سنة قضى به

فان اعياء خرج فسأل المسلمين الى ان اذا اجتمع رأيهم على امر قضى به
 رواه الدارمي حديث نجم كان عبد الله بن عباس اذا سئل عن الأمر فكان
 في القرآن اخرج به فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اخرج به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن فيه امر براه
 وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به رواه الدارمي ٣٢٣ و ٣٢٤
 ثبوت شق ثانی وآن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهور اند
 اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون الى زماننا هذا بر تقيید
 و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع اُمتی علی الضلالة و ید الله علی
 الجملة و من شذ شد فی النادر لائل کافی اند بر صحت همین اجماع و دلیل دوم
 برائے وجوب تقلید قوله تعالى يوم ندعو كل اناس بامامهم قاضی بفضای
 در تحت این می نویسد ای بمن ائمتوا به من بنی او مقدم فی الدین و بمن مضرون
 در تفسیر مدارک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن
 عباس قال بامام زمانهم الذی دعاهم الى ضلالة ادهدی دعن
 سعید بن المسيب کل قوم یجتمعون الى رئیسهم فی الخیر و الشر و تفسیر
 حسینى است یا مقدمیکه در مذہب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندانند
 یا شافعی یا حنفی انتہی پس در اختلاف امت هر که مقتداء او کامل و مکمل
 باشد او شفیع خواهد بود و مراتب خود را امام شرعی و میران می فرمایند و لما
 مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله مراده بعض
 الصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلسنی
 الملك ان لیسلان اتاهم الامام مالک فقال امثل هذا یتحتاج الی
 سوال فی ایمانه بالله و رسولہ تنجیاً عنه . فتحتاج الی باز در همین کتاب

ميمفرايد ان الصوفية والفقهاء كلهم يشفعون في مقلد يهيم ويلاحظون
 احدهم عند طلوع روحه وعند سوال منكر ونكير له وعند الحشر و
 النشر والحساب والصراط ولا يغفلون عنهم في موقف من المواقف الى اخره
 واذا كان مشايخ الصوفية يلاحظون اتباعهم ومريد يهيم في جميع الالهوال
 والمشايد في الدنيا والاخرة فكيف بائمة المجتهدين وهم ائمة المذاهب
 الذين هم ادتاد الارض وادتاد الدين وامتاء الشارع على امة قطب
 نفسا يا اخي دقت عيننا بتقليد كل امام ماشئت منهم مطلب امينك
 روز قيامت هر شخص بنام امام او خواسته مي شود پس هر كه امام او عالم مجتهد
 متورع و متقي باشد او شفاعت خواهد كرد مقلد و تابع خود را دين او صاف
 در هر چهار امام رضوان الله عليهم اجمعين بطرقي اتم و اكمل موجود اند و
 حق تعالى مي فرمايد و اتبع سبيل من انا ب الي و هميس بزرگواران باقى
 امت مرحومين يبين الى الله انه و متابعت شان بر ما يان واجب دليل
 سوم بر وجوب تقليد قول الله تعالى و من يتبع غير سبيل المؤمنين نوله
 ما تولى و فصله جهنم و ساءت مصيرا در تفسير كبير جلد ثالث ص ٢٤
 نوشته است ان الشافعي سئل من اية في كتاب الله تعالى تدل على
 ان الاجماع حجة فقراء القرآن ثلاث مائة مرة حتى وجد هذه الآية
 و تقرير الاستدلال ان اتباع غير سبيل المؤمنين حرام فوجب
 ان يكون اتباع سبيل المؤمنين واجبا و تفسير بدارك زيراين آية
 نوشته است و هو دليل على ان الاجماع حجة لا يجوز مخالفتها كما لا يجوز
 مخالفة الكتاب و السنة و تفسير بصنادي و در معنى آية مذكوره مي نويسد
 و الآية تدل على حرمة مخالفة الاجماع الى ان قال و اذا كان اتباع

غیر سبیل المومنین محرمات کان اتباع سبیلهم واجباً پس هرگاه تقلید را علماً و صلحاء امت واجب نوشته اند و لاندیهی را سخت گناه نوشته اند پس خلاف جمله علما مصادم و مخالف همین آیه شریفه است زیرا که حق تعالی همین امت را چنان وصف کرده است کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر الا آیه و علماء امت ترک تقلید را مستکر و یدیه از ان نبی فرموده اند پس هر که ترک تقلید را جایز داند و خلاف قول علماء رد و منکر آیه شریفه خواهد بود معاذ الله من ذلك اگر گویند که در فرق غیر مقلدین چون دلبابیه و مزائیه و یحزریه نیز جماعت مومنین است اتباع آنها کافی است گوئیم که علماء این فرق غیر مقلدین از چهار اصول شرع دو اصل را بر عزم خود گرفتند و در ترک کردند و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعه اهل سنت و الجماعه دور افتادند پس اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست ورنه هر صاحب هوا چون رافضیه و خاریجه و معتزله و جبریه و قدریه همین دعا دارند که ما تابع علماء مذہب خود هستیم پس هر چه جواب غیر مقلدین برائے آنها است همان جواب مقلدین است برائے غیر مقلدین. دلیل چهارم بر وجوب تقلید قوله تعالی فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پرسید اهل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را درین آیه سه امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اهل الذکر نه از هر کس و ناکس سوم این سوال وقت جهالت و نادانستن است پس هر که از قرآن و حدیث مسئله واقعه دستیاب نشود پس اول لازم است که از مجتهد مذہب خود سوال کند پس هر که سوال کرد و بر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال نکند یا بقول مجتهد عمل نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است که اهل ذکر کسیت آیا امام مذہب است یا هر نسیم خوانده درین باب حدیثی مروی است

اخرج ابن مردويه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 ان الرجل يصلي ويصوم ويحج ويغزو ووانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا دخل
 عليه النفاق قال لظنه على امامه وامامه اهل الذکر پس معلوم شد که مراد
 از اهل الذکر همان اولوالامر است که در دلیل اول مذکور شده است و اولوالامر
 بقول صحیح علماء راجحین و امامان مذاهب اربعه اند که در شان آنها کرمه و مایذکر
 الا اولوالباب و انما يتذكر اولوالباب و باعتبار دایا دلی الابصار صادق
 آید نه آنکه چند سطور از فارسی و اردو خوانده باشند و از کوفه زهد و تقوی و علماء
 ربانیتین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه برائے خود نکنند و
 حدیث من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبو مقعده من النار رواه الترمذی
 و حدیث اذ الم یبق عالما اتخذ الناس رؤسا جهالا فاستلوا فانفتوا بالغير
 علم فصلوا و اصلوا متفق علیه را مصداق باشند فی مشکوٰۃ عن جابر رضی
 الله عنه قال خرجنا فی سفر فاصاب منا حجر فشیخه فی راسه قال لا صحابه
 هل تجدون لی رخصة فی التیم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقد علی الماء
 فاعتسل فمات فلما قد منا الی النبی صلی الله علیه وسلم اخبرناه بذلك
 قال قتلوه قتلهم الله الاسألو اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال الحیا
 هرگاه صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین بسبب فتوی برائے خود بغیر سوال از
 مجتهدین صحابه این قدر معاتب حضور انور شدند که مورد قتلهم الله گشتند پس واک
 بر حال نیم خواندگان این زمان که اقوال علماء راجحین را گذاشته برائے خود تفسیر
 قرآن و حدیث میکنند و ایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را
 رهنران دین بایگفت بخانا الله سبحانه من سوء عقیداتهم عن ابن
 مهیرین قال ان هذا العلم دین فانظر و اجتن تاخذون دینکم رواه مسلم

له ای قاصد و احدا متاخر

ف

والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت ابو موسی اشعری در حضور حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما فتویٰ نمی داد و می فرمود لا تسالونی ما دام هذا الحد فیکم مشکوٰۃ۔
 زیرا کہ ابن مسعود افقہ واعلم بود از ابو موسی رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی با وجود
 جلالت قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہما ترک قنوت
 فجر و رخصتین در نماز میکرد کسی دریافت این معنی از دشان نمود فرمود ادبنا مع
 هذا الامام اکثر من ان نظهر خلافه بحضرة الخ مرقاة شرح مشکوٰۃ و غیر این است
 عظمت و شوکت حضرت امام اعظم را ما چه باید کرد شافعی داری مردی باید که آن
 عظمت را بداند کہ او را در قبر زنده دانسته در حضورش خلاف ندیش علی نفرمود آری
 تفقه فی الدین آن نیک مردان را بتمامه حاصل بود و مصداق حدیث شریف
 من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین رواه البغاری بودند پس احکام شرع
 شریف را از فقیه کامل و مجتهد مذہب باید پرسیدند از اہل حدیث و اہل تفسیر کہ
 بموجب کل میسر لما خلق له ہر کس را بہر کارے ساختند اہل حدیث را بہر
 تفصیح احادیث و تنقید رواۃ ساختند و اہل تفسیر را بہر بیان معانی قرآن
 کریم ساختند و ہر دو قوم جزا ہم اللہ عنا خیرا در وظیفہ مقررہ خود بکمال جد و جہد
 کوشیدند و بمقصد و مطلوب خود رسیدند و فقہا را بہر استخراج احکام از
 نصوص شرع و حدیث ساختند و این بزرگواران پایہ استخراج احکام شریعت را
 بہ نقطہ آخر رسانیدند و راہ را بر ما در افتادگان آسان کردند بہ دفور علم و تقوا
 خدا داد خود تناقص نصوص را تطابق کردند محکم را از مآول شناختند مؤخر را از مقدم و
 ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجہ کافہ امت مرحومہ شرقا و غربا جنوبا و شمالا
 تقلید این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیہ برداری این مقتدا یان را سعادت
 خود دانستند علما و فضلا و صلیا و اتقیا و اولیا و اقطاب و ادناد و جملہ طالبان راہ

است در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل
 المناق کمثل الشاة العائرة بین الغنین تعیر الی هذه مرة و الی هذه مرة
 رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذوالوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه
 و هؤلاء بوجه رواه البخاری و صادق می آید بر او قوله تعالی اغا النسی زیادة
 فی الکفر یصل به الذین کفروا یحلقونه عاماً و یختمونه عاماً یک چیز ایکس
 سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زمانت
 به علماء خلافتیه قبل ازین دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام
 می گفتند و کرسی نشینی و مبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا
 آن جمله را حلال میگویند و بعمل می آرند و هجرت بملک افغانیه فرض میدهند
 و بان هزاره ها خلق الله را به خان و مان کردند و عیش و شادمانی آنجا
 شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست آحاد خد
 عبارت علماء را چنین در وجوب تقلید شخصی بشیخ ابن الهمام در تحریر الاصول
 و شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار در کتاب در مختار بالفاظ
 صاحب بحر الرائق منویند فوجب علی مقلدانی حنیفة العمل به و لا یجوز له العمل
 بقول غیره کما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحہ عن جمیع الاصولیین انه
 لا یصح الرجوع عن التقلید بعد العمل بالاتفاق و مسلم الثبوت از عبد البر
 مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غیر جائز بالاجماع در
 مجمع البحار می نویسند لکن منعه الاصولیون للمصلحة و حکمی عن بعض
 الائمة ان من اختار من کل مذاهب ما هو اهلون یفسق امام شعرائی و میرا
 می نویسند سمعت سیدی علیا الخواص رحمة الله علیه یقول امر علماء
 الشریعة بالتزام مذاهب معین تقریباً للطریق شاه ولی الله محدث

تصانیر غیر یسندان الرجوع عن التقلید بعد العمل بمنوع با اتفاق

دیلوی در انصاف می نویسد بعد المائتین ظهور فیهم المذهب للمجتهدین
 باعیانهم و قتل من کان لا یعتقد علی مذهب مجتهد بعینه و کان هذا
 هو الواجب فی ذلك الزمان انتهى . راقم گوید چونکه در آن زمان واجب بود
 در این زمان بطریق اولی واجب است ملا علی قاری در رساله تشیع الفقهاء
 نوشته است بل وجب علیه ان یعین مذهباً من هذه المذاهب و تفسیر حمی
 نوشته است اذا التزم مذهباً یجب علیه ان یدوم علی ذلك و لا ینتقل
 عنه الی مذهب آخر شیخ ابن الهمام در فتح القدر می نویسد فیهذا اظهر ان
 الصواب ما ذهب الیه ابو حنیفه و ان العمل علی المقلد واجب الا فتاء
 بغيره لا یجوز لهم در عالمگیری می نویسد حنفی ارتحل الی مذهب الشافعی
 یعز رکذا فی جواهر الاخلاطی حموی در شرح اشباه می نویسد و فی الفتح قالوا
 ان المنتقل من مذهب الی مذهب بالاجتهاد و البرهان آثم فینستوی
 التعزیر فبلا اجتهاد و برهان ادلی قهستانی در نقایه شرح هدایه در کتاب
 القضاء می نویسد قال ابو بکر الرازی لو قضی بخلاف مذهب مع العلم له
 یجز فی قولهم جمیعاً و شرح مسلم الثبوت ص ۶۲۲ می نویسد غیر المجتهد
 المطلق ولو کان عالماً یلزمه التقليد للمجتهد ما امام شعرانی در صفحہ ۲۲ میزان
 می نویسد فان قلت فهل یجب علی المحبوب عن الاطلاع علی العین الادلی
 للشریعة التقليد بمذهب معین فالجواب یجب علیه ذلك لئلا یضلل نفسه
 ویضلل غیره در رد المحتار جلد چهارم ص ۲۸۳ می نویسد لیس للعاهی ان یتول
 من مذهب و یتودی فیہ الحنفی و الشافعی مولف گوید عامی دین عبارت
 بمقابل مجتهد است چنانچه از عبارت های فوق ظاهر است ملا علی قاری در شرح
 عین العلم می نویسد فلو التزم احد مذهباً کابی حنیفة و الشافعی فلا یقلد

غیره فی مسئلة من المسائل شاه ولی اللہ در عقد الجیدی نویسد اذالم یجتمع
 آلات الاجتهاد لا یجوز له العمل علی الحدیث بخلاف مذهبہ لانه لا یدری
 انه منسوخ مآول اذ محکم علی ظاہرہ و مال الی ہذا القول ابن حاجب فی
 مختصرہ و تابعہ۔ ایضاً شاہ ولی اللہ دہلوی در رسالہ فیوض الحرمین مینویسد
 عرفنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المذہب الحنفی
 طریقة انیقة وھی اوفق الطرق بالسنة المعروفة التي جمعت ونقحت فی
 زمان البخاری واصحابہ حضرت داتا گنج بخش لاہوری در کتاب کشف المحجوب
 می نویسد کہ حضرت یحییٰ معاذ راسی رحمۃ اللہ علیہ در خواب زیارت حضرت رسول
 مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کرد عرض کرد کہ این اطلبک یا رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم قال عند علم الی حنیفة صاحب تحریر در کتاب خود می نویسد
 لا یرجع عما قلد فیہ ای عمل بہ اتفاقاً مولانا عبدالسلام در شرح جوہرہ
 می نویسد انعقد الاجماع علی ان من قلد فی الفروع ومسائل الاجتهاد و اخذ
 من هؤلاء بری عن عہدة التکلیف بہ فیما قلد فیہ حضرت امام ربانی مجدد
 الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ مبدا و معاد میفرماید آخر الامر اللہ تعالیٰ
 ببرکت رعایت مذہب کہ نقل از مذہب الحاد است حقیقت مذہب حنفی در
 ترک قرأت ماموم ظاہر ساخت الی آخرہ حضرت شاہ عبدالعزیز دہلوی در
 تفسیر خود تحت آیت ولا تجعلوا اللہ انداد می نویسد کسانی کہ اطاعت آینہا
 بحکم خدا فرض است شش گروہ اندازان جملہ مجتہدان شریعت و مشائخان طریقت
 حضرت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب کیمیای سعادت در بحث آداب
 الامر می نویسد مخالفت مذہب و گردن نزدیکی پس روانباشد حضرت شیخ
 عبدالحق دہلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانہ دین این چہار اندہر کہ

راهی ازین راه بودری ازین در گرفت و اختیار نمود براه دیگر رفتن و دوی
 دیگر رفتن عبث و لیهو باشد و کارخانه عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن
 است و از راه مصلحت بیرون افتادن است انتهى باز دیگر جامی نویسد
 قرار داد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذهب است ضبط
 در ربط کار دین و دنیا هم در این صورت بود از اول مخیر است که هر کدام راه که اختیار
 کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگر رفتن تو هم سوختن
 و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علماء برین است
 و هو الخیار و فیہ الخیر امام قهستانی در شرح مختصر و قاضی کتاب الاثر به می نویسد و
 اعلم ان من جعل الحق متعذدا کالمعتزلة اثبت للعالمی الاختیار فی
 الاخذ من کل مذهب ما یجواه و من جعل الحق واحد العلماء انما
 التزم للعالمی اما ما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذهب مباحه صلا
 فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیه سعید ابن مسعود سوال اگر کسی
 گوید سئلنا که تلیف مذهب تملع فی الدین است و هر که هر مذهب ازین
 مذاهب چهار گانه المتفوع علی وجوب العمل به اختیار کرد باز ادرا جائز
 نیست که نقل به دیگر مذهب کند اما حنفیان را مثلاً التزام مذهب امام ابو حنیفه
 نمودن و آنرا احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلامرجح است و
 همچنین شافعیان را مذهب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح
 بلامرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب
 حنفیان این است که ما مذهب خود را احق بالاتباع میدانیم و بر خود التزام
 همین مذهب معین کرده ایم و این ترجیح بلامرجح نیست بلکه ترجیح را مرجح
 هست الحال وجه ترجیح بشنو اول اینکه حضرت امام اعظم ابو حنیفه

بن ثابت رحمته الله عليه اعلم واقدم واقفة واورع امامان مذاهبا است حضرت امام
شعرا في رحمه الله تعالى اگر چه شافعي المذهب است از روستا انصاف اوصاف
حضرت امام اعظم راجين مي نويسد فلا ينبغي لاحد الاعتراض عليه (اي على
ابي حنيفة) لكونه من اجل الائمة واقدم مهم تدوين المذهب اقربهم
سندا الى النبي صلى الله عليه وسلم ومشاهد الفعل الكابر التابعين وكان
متقيدا بكتاب والسنة ومتبرئا من الراي مؤلف گوید چون امام شعراي
شخصي که از علماء ربانيين شمرده می شود او را متبرئا من الراي می نويسد بعض
اهل حديث او را واصحاب او را اصحاب الراي لقب می دهند عفا الله عنهم
وسامحهم ما اجرهم على تقصص اکابر الدين حضرت شيخ ابن حجر مکی شافعي رحمه الله
تعالى کتابي عليه در مناقب حضرت امام ابو حنيفة تصنيف کرده است سني
خيرات الحسان في مناقب النعمان مشهور ومعلوم است حضرت شيخ السيد ابن
عابد بن حنفي در رد المحتار می نويسد وحبك من مناقبه اشتها ر مذهب
ما قال قولا الاخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الختام
اتباعه من زمانه الى هذه الايام وقد اتبعه على مذهب كثير من الاولياء
الكرام الخ - اي في عامة بلاد الاسلام بل كثير من الاقاليم والبلاد لا يعرف
الامذهب كبلاد الروم والهند والسند وما وراء النهر وسمرقند - و
قوله من زمانه الى هذه الايام فالدولة انعباسية وان كان مذهبهم
مذهب جدهم فالترقيتها ومشائخ اسلامها حنفية يظهر ذلك من
تصفح كتب التاريخ وكان مدة ملكهم خمسمائة سنة تقريبا واما الملوك
المسلمون وبعدهم الخوارزميون فكلهم حنفيتون وقصاة ممالكهم

له والفصل ما شهد به الاعداء - قال الشعرا في كتابه المسمى

بلاطائف المنن يقول الفقير الى الله تعالى عبد الوهاب بن
احمد بن علي الشعراي - الشافعي عفا الله عنه

خالبا حقیقة الخ علامه محمد طاهر حنفی در مجمع البحار می نویسد ویدل علیه ما
 یسر الله له من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولم یکن الله تعالی مرئیه لما
 شطر الاسلام علی تقلید ه - ملا علی قاری هر وی در رساله رد فقال منو لیسید
 واتباع ابی حنیفه قد یماد حدیثا ففی الانر دیاد فی جمیع البلاد سیما فی بلاد
 الروم وما وراء النهر وولاية الهند والسند واكثر اهل خراسان و
 عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفاق واطن انهم یكون
 ثلثی المسلمین بل اکثر عند المهند سین بالاتفاق مع ان السلاطین فی
 کل زمان و مکان ثابتون علی مذ هب النعمان فی کل عصر و دهر حضرت
 امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی رضی الله عنه در
 مکتوبات شریف خود میفرماید مثل روح الله مثل امام عظم کوفی است که بکرت
 دین و تقوی و دولت متابعت سنت درجه علیاد را بجهتاد و استنباط یافته
 است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات او را بواسطه رقت معانی
 مخالف کتاب و سنت دانند و او را اصحاب الرأی پندارند کل ذلك لعدم
 الوصول الی حقیقة علمه و درایت و عدم الاطلاع علی فهمه و دراسته
 مگر امام شافعی علیه الرحمة از فقاهت او علیه الرضوان شمه یافت که گفت الفقهاء
 کلهم عیال ابی حنیفه فی الفقه بواسطه همین مناسبت که بروح الله دارد
 تو اند بود آنچه حضرت خواجه محمد یار سارحه الله در فصول سه نوشته است
 که حضرت عیسی بعد از نزول بذهیب امام ابو حنیفه حکم دعل خواهد کرد الغرض
 علما و صلحاء اکثر امت مقلدین مذ هب حنفی اند غیر مقلدین نسبت چنین فرد
 کامل عالم و عامل آنچه یاوه گوئی می کنند و مقلدین مذ هب را حکم کفر میدهند
 بلکه میگویند که از خواندن کتب فقه مژگانه می شود در کتب این قوم چون الجرح

على بحنيقة : و بولس غليلين وغيره بتصریح نوشته است معلوم نیست که این کم
نصیبان را چه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و مکرم و در حقیقت دشمنی
او دشمنی اکثر امت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم را قسم مؤلف گوید عفا الله
عنه در این اصل رابع اکثر روایات مرقومه منقول است از کتاب المجید فی
وجوب التقليد تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سري در
وقت نبذی از کتاب مندرکبیر امام ابو حنیفه رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم محمد
بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچه کتاب
مذکور در مناقب حضرت امام ابو حنیفه رحمه الله علیه چنین می نویسد الباب
الاول فی ذکر شی من فضائله التي تفرد بها اجماعنا فنقول وبالله
التوفيق مناقبه و فضائله كالحصى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى
لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولعل يشترك اجماعا من بعد
فيها فخصرها في عشرة انواع الاول في الاخبار والآثار المروية في مدحه
دون من بعد الثاني في انه دله في زمن الصحابة والقرن الذي شهد
رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعد الثالث في انه روى عن
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعد الرابع في
تبرزه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و
علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من
التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من الاصحاب العظماء المجتهدين
ما لم يتفق لاحد من بعد الثامن في انه اقل من استنبط حكم الاحكام
واسس قواعد الاجتهاد التاسع في انه لم يقبل العطايا عن خلقاء البرايا
بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشر في وفاته و

شهادته بسبب توثره عن الدنيا وجاهها أما الاول فقد اخبرني
 الصدوق الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن احمد المكي بخوارزم
 قال اخبرني جدي الصدوق العلامة ابو الطود الموفق بن احمد المكي قال انا
 الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد
 الكرابيسي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحي ثنا ابو محمد الحسن بن
 محمد ثنا ابو سهل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابي ثنا ابو القاسم يونس بن
 طاهر البصري حد ثنا ابو يوسف احمد بن محمد الواعظي في رباط ابراهيم
 بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله
 المامون بن احمد بن خالد نا ابو علي بن احمد بن علي الحنفي ثنا فضل بن
 موسى الشيباني عن محمد بن عمر عن ابي سلمه عن ابي هريرة رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي
 رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيامة وبه سند الخوارزمي
 عن محمد بن عمرو بن علقمة بن وقاص الليثي عن ابي سلمة عن ابي هريرة
 رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي
 رجل وفي حديث اخر في امتي رجل اسمه النعمان كنيته
 ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي وبتسند عن
 ابان بن ابي عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سيأتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى
 ابلحنيفة ليحيي دين الله وسنتي على يديه وبتسند عن نافع عن
 ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر
 من بعدي رجل يعرف بابي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه وبتسند

عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه
يقول الا انبشكم برجل من كوفان من بلد تكبر هذه او من كوفكم هذه
يكفي بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في آخر
الزمان الغالب عليهم التنازع يقال لهم البناينة كما هلكتم ^{فرضه}
بابي بكر وعمر رضي الله عنهما. انتهى مختصرا. مؤلف گوید عفا الله عنه اگر
بعض اصحاب حدیث اعتراض کند و گوید که رواة این احادیث مجهول
الحال هستند گوئیم جمل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد
و اگر گویند که این احادیث در صحاح سه نیامده اند گوئیم احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محدود در صحاح سه نیستند قطع نظر از این احادیث
حدیث ترمذی در مناقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است و آن
این است عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم لما
يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لم يلحقوا
بنا فلم يكلمهم قال و سلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى
الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذي نفسي بيده لو كان
الايمان بالثريا لتنادى رجال من هؤلاء الحديث يعني من اهل الفار
و در روایت دیگر لو كان العلم بالثريا لتنادى رجال من اهل فارس
و معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چون امام
اعظم کسی در فارسیان صاحب علم و اجتهاد نگذاشته است ازان وجه
شیخ عبدالحق در لمعات مینویسد و لقد ظهر بسطة العلم والاجتهاد
في التابعين ما لم يظهر في غيرهم و تابعیت حضرت امام در نوع ثالث

بثبوت خواهر سيد - واما النوع الثاني من المناقب انه رضى ولد في زمن الصحابة
 وبسند ه الى ابى النعيم لينول ولد ابو حنيفة سنة ثمانين من الهجرة
 وبسند ه الى حماد ابن ابى حنيفة يقول ولد ابى سنة ثمانين وهكذا
 اخرجه الحافظ ابو القاسم طلحة بن محمد بن جعفر في مسنده وقال توفي
 في ايام عبد الله بن جعفر بن ابى طالب وابو امامة الباهلي واثلة
 بن الاسقع وعمر بن حريش وعبد الله بن ابى اوفى وجماعة من الصحابة
 يقول اضعف عباد الله محمد العربي الخوارزمي فثبت بهذا انه ولد في
 زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذي شهد له رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ايضاً وقد اجمعوا ان ولادته كانت في القرن الاول و
 نشأته في القرن الثاني واجتهد وافق في القرن الثاني وصدرا من القرن
 الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا في
 عددهم فمنهم من قال انهم ستة وامرأة ومنهم من قال انهم خمسة
 وامرأة ومنهم من قال سبعة وامرأة فبسند الخوارزمي روى ابى يوسف
 القاسم انا ابو حنيفة رضى الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم
 وبذلك الاسناد الى ابى داود الطيالسي عن ابى حنيفة رضى قال ولدت
 سنة ثمانين وقدم عبد الله بن انيس صاحب رسول الله عليه وسلم الكوفة
 سنة اربع وتسعين وسراية وسمعت منه وانا ابن اربع عشرة سنة سمعت
 يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جئت الشئ يعنى
 ويقسم وبسند ه الى ابى يوسف القاسم ثنا ابو حنيفة قال ولدت

والله اعلم سلى بالخبرة ووصفهم بالعدالة فان اصحاب الحديث اختلفوا فيهم من جعل ابى حنيفة من القرن الثاني وادى ذلك بعضهم لكن القمونه من القرن الثالث الذين

سنة ثمانين و تحجت مع ابي سنة ست وتسعين وانا بن ستة عشر سنة فلما
دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال
حلقة عبد الله بن الحارث ابن جبر الزبيدي صاحب النبي صلى الله عليه
وسلم فتقدمت فسمعت يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من تفقه في دين الله كفاه الله همه و رزقه من حيث لا يحتسب و بسنده
عن يحيى بن قاسم عن ابي حنيفة قال سمعت عبد الله بن ابي ادنى يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كحجر قطاه بنى
الله تعالى له بيتا في الجنة و بسنده الى ابي سعيد الجندي عن ابي حنيفة
قال سمعت داود بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لا تظهر شمانة لاختك فيعافيه الله و يبتيك و بسنده عن يحيى
بن معين ان ابا حنيفة صاحب الراي سمع عائشة بنت عمر تقول قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله في الارض الجزار الا اكل ولا
احرمه فهو لاء الخمسة من الصحابة و امرأة من الصحابيات و اما من قال
بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزني و فيه
كلام لان معقل مات في خلافة معاوية و مات معاوية سنة ستين
و جابر بن عبد الله الانصاري و ظن انه سمع منه ولو يكن سمع منه لانه
معمر و اما النس بن مالك و غيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد
اشتهرت الروايات في ذلك فان النس بن مالك رضى الله عنه
مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين
فيكون عمر ابي حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق و اما النوع
الاربع من مناقبه فانه قد ثبت بسنده المتصل الى يحيى بن معين قال

سمعت علي بن مسهر يقول خرج الاعمش الى الحج فشيعة اهل الكوفة وانا
 فيهم فلما اتى القادسية راوه مغموما فقالوا في ذلك فقال علي بن مسهر
 شيعةنا قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة ابي حنيفة
 فقال ارجع الى مصر و سل ابا حنيفة ان يكتب لي المناسك فخرجت ^{سائلة}
 فاملا علي ثم اتيت بها الاعمش وبسند ^{هـ} قال ثنا ابو يوسف قال لقيني
 الاعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له
 فيما يخالفه قال قال عبد الله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس
 بيع الامة طلاقها فقلت له انت حدثنا عن النبي صلى الله عليه
 وسلم انه لم يجعل بيع الامة طلاقها فقال الاعمش واين حدثت ذلك
 قال قلت له انت حدثنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت
 الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم خير بركة فقال ابو يوسف رحمه
 الله فلو كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخير معنى لان عائشة ^{منه} ام المؤمنين
 رضي الله تعالى عنها اشترت فلو كان بيعها طلاقا لما خيرها النبي صلى الله
 عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم قال محمد
 وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه
 الدقيقة وغور غوامض العلوم الخفية رآها ابو حنيفة في ظلمة
 اماكنها من فحم ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو
 سراج امتي - انتهى مختصرا - واما النوع الخامس من فصائل رواية
 الكبار عنه فبسنده الخوارزمي الى الاستاذ ابي محمد عبد الله بن محمد
 بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل علي
 فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمر بن دينار فانه من شيوخ

ابي حنيفة وكبار العلماء وقد روي عنه ونظره واشباهه كعبد الله
 بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعني البخاري روي
 عنه عباد بن العوام وهشيم وكيع وهمام بن خالد وابو معاوية
 الضريوقد روي عنه عبد العزيز بن ابي رواد وعبد المجيد بن عبد العزيز
 ابن رواد وسفيان بن عيينة وفضيل بن هياض وداود الطائي و
 ابن جريج وعبد الله بن يزيد المقرئ روي عنه تسع مائة حديث
 وسفيان الثوري وابن ابي ليلى وابن مبرمة روي عنه حديثا واحدا
 ومسحون كدام واسماعيل بن ابي خالد وشريك بن عبد الله وحمزة بن
 حبيب المقرئ روي عنه الكثير وعاصم بن ابي الجود امام القراء وشيخ
 ابي حنيفة كان يسأله ويأخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و
 كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا. انتهى مختصرا. واما النوع الساد
 من مناقبه انه تلمذ عند اربعة الاف من شيوخ ائمة التابعين فبسط
 الخوازمي ابي حفص عمر بن الامام ابي بكر انه قال وقعت مناخرة
 بين اصحاب الامام الاعظم ابي حنيفة واصحاب الامام المعظم الشافعي
 فنضتل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبد الله بن ابي حفص الكبير وهو
 امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدا وانشأ الشافعي كرههم فعلا
 فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخا فقال لهم فعدا وانشأ ابي حنيفة ر
 فعلا وهم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وبسطه الى الترابيع بن يونس
 يقول دخل ابو حنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابي جعفر المنصور
 وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا عالم الدنيا
 اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

بن الخطاب رضي الله عنهم عنه وعن اصحاب علي بن ابي طالب رضي الله
 عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود
 عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس
 على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك - و
 اما النوع السابع من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لا يتفق لاحد
 من بعده فبسته الى قاضي القضاة ابو بكر عتيق بن داود اليماني رحمه
 الله في ترجيح مذهب ابي حنيفة - رحمه الله عليه على سائر المذاهب في
 كلام طويل فصيح الى ان قال هو امام الامة وسراج الامة صنفهم للديعة
 السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايداه الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع
 له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة ما لم يجتمع في عصر من
 الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذو الفقار والذراية ابو يوسف
 يعقوب بن ابراهيم الانصاري ومنهم احوال الرباني محمد بن الحسن الشيباني
 ومنهم ذو النركاء الباهر زفر بن هذيل التميمي الضبيري ومنهم الفاضل
 النزيه الحسن بن زياد اللؤلؤي ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح
 ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك ومنهم اذهد الامة داود
 بن نصير الطائي ومنهم حقير غياث النخعي ومنهم الامام بن زكريا بن
 ابي نراثة ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد البغلي
 وعافيه بن يزيد الاودي وجبان ومنديل ابنا علي وعلي بن مسهر و
 القاسم بن معمر واسد بن عمر والبجلي وتوح ابن ابي مريم وغيرهم
 قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاورهم و
 ناظرهم وحاورهم وسألهم فيسمع ما عندهم من الاخبار والآثار

ويقول ما عنده دينا ظهروا اداكثر حتى يستقر احد الاقوال
فيثبتته ابوليوسف رحمه الله تعالى حتى اثبتت الاصول على هذا المنهاج
شورى لانه تفرد بذلك كغيره من الائمة والدليل على ذلك
ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند دكيع ابن
الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال دكيع وكيف يقدر
ابو حنيفة ان يخطئ ومعه مثل ابى يوسف ونافذة محمد في قياسهم و
اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائدة وخص بن عياض جانا
ومندل ابنا على في حفظهم للحديث ومعرفتهم بالقاسم بن معن
يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود في معرفته باللغة والفقه
وداود بن نصير الطائي وفضيل بن عياض في زهدهم وورعهم ما من
كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن يخطئ لانه ان اخطاء رده الى الحق
ثم قال دكيع والذي يقول مثل هذا كالا نعام بل هم اضل فسنزعم
ان الحق فبين خالف ابا حنيفة اقول له ما قال الفزدق لجرير ادلك
ابائي فحشني بمثلهم واد اجمعتنا بالبحر والجاسع - واما النوع الثامن من
فضائله التي لم يشارك فيها من بعده هاته اول من دون علم الشريعة و
مرتبة ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم
يسبق ابا حنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم
يا حسنك لم يفتخروا في علم الشريعة ابوابا مبرزة ولا كتباً مرتبة وانما كانوا
يعتمدون على قوة حفظهم فلما راى ابو حنيفة العلم منتشراً خاف عليه
من الخلفاء السوء ان يضيقوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله
لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى راسداً

جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويضلون فلذلك دونه ابو حنيفة
فجعله ابوابا وكتبا فبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم ساثر العبادات
ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل
ابي حنيفة خمسمائة الف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع
تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشقة على دقائق الفخ والحساب
ما يتعب في استخراجها العلماء بالعربية والمجرب والمقابلة وفنون الحساب
وهو اول من استنبط حكم الاحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل
الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس
عيال على ابي حنيفة في الفقه ويسنده الى يحيى بن معين يقول سمعت
يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ما سمعنا به من
من رأى ابي حنيفة وقد اخذ نايبا كثر اقواله - انتهى مختصرا - واما النوع
التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى يتعشش بكسب الحلال ويفضل
على جماعة المشايخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما
اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) الى مسعر بن كدام قال كان
ابو حنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا
اكتسب ثوبا فعل ذلك ويسنده الى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت
مع ابي حنيفة في طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاخترأ
منه واخذ في طريق اخر فلما علموا ان ابا حنيفة بصرة فجل ودق
فقال له ابو حنيفة لم عدلت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف
درهم وقد طال الوقت وامتد ولم اقدر ان اددى فقال له
ابو حنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك كله

واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت
 انه زاهد حقيقي. واما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشارك فيها
 احد من بعده انه مات مظلوماً ومجسماً ومسموماً والدليل على ذلك
 ما انبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث
 المنصور الى ابي حنيفة و سفيان الثوري وشريك بن عبد الله
 فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود
 فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البصرة فخذ والحق بها وقال الشريك
 هذا عهدك على قضاء الكوفة فخذ والحق بها وقال لابي حنيفة هذا
 عهدك على مد يدي هذا ثم قال لحاجبه وجهه معهم او كما قال
 فمن ابي فاضربه مائة سوط فاما شريك فاحذ عهدي ومضى واما سفيان
 فاحذ عهدي وتركه في المنزل وهرب الى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل
 العهد فضرب مائة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء
 على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال
 بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء
 اخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت
 الخطيب في تاريخ بغداد من المطاعين في ابي حنيفة ما يعارض ما
 ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال
 والخامس من حيث التفصيل. قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه. قد
 اطنب المصنف اعنى الخوارزمي واجاب فاحسن واجاد لكنت تركت نقل
 لان هذه العجالة لا تحتل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فعليه بالسند
 الكبير لا الا اني احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

الخامس قال فيها ما استنع هو وغيره على ابي حنيفة رضي الله عنه انه لا يعمل
بالخبر وانما يعمل بالرأي وهذا قول من لا يعرف شيئاً من الفقه ومن شتم
سراحتهم وانصف اعترف ان ابا حنيفة رحمه اعمال الناس بالاخبار وابتاع
الاثار والدليل على بطلان ما قاله من وجوه ثلاثة احدىها ان ابا حنيفة
رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافاً للشافعي
رحمه الله والثاني ان انواع القياس اربعة احدىها القياس المؤثر وهو
الذي يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس المنا^{سب}
وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه
وهو ان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية
والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد.
والوحقيقة واصحابه رحمهم الله قالوا ان قياس الشبه والاحالة باطل و
اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكروه بعضهم وقال ابو نزيل الكبير بان
قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحمه الله بان انواع
الاربعة من القياس حجة وليستعمل قياس الشبه كثيراً ومن ذلك قولهم
الخل مائع لاسي القنطرة على حبسها فلا يزيل النجاسة كالدهن وان لم
يكن ذلك مؤثراً فجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصو^ر
والوحقيقة رحمه جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في ازالة النجاسة من
الترقيق بالمجاورة والشيوع بالذلك والتقاطر والذوال بالعصر ولذلك
امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رحمه لا يستعمل الانواع اذ نوعين من
القياس والشافعي رحمه يستعمل الانواع الاربعة ويراهما حجة ويقول الخطيب
وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا

نفاى الماشية

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ ابي حنيفة رحمه
واصحابه عرف بطلان ما قاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة
قال القهقهة في الصلوة ناقضة لحديث الاعرجي الذي وقع في البركة
فصحك بعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الامن قهقهة منكم فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان
ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك قياس القهقهة في الصلوة على غير
الصلوة خلافا للشافعي فانه اخذ بالقياس وقال ابو حنيفة يجوز ان
ينبذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجرح وان كان ضعيفا فقد اخذ
به ابو حنيفة وترك به قياس النبذة على سائر الاشربة خلافا للشافعي
فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة رحمه يقدم الاحاديث الضعيفة
على القياس ولكن راي الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة العمل
بالاحاديث التي اخذها الشافعي رحمه ووطن انه تركها بالقياس ولم يعلموا
انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمنها قوله عليه السلام اذا بلغ الماء
قلتين لم يحل خبثا تركه ابو حنيفة لانه ليس في الصحيحين ولا في القلة اسم
مشارك واساده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان
البخاري ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ثم
يتوضا منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هاني انها
كهرت ان يتوضا بالماء الذي يبل فيه شئ تركه ابو حنيفة لان
ام هاني روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا الحديث
الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت
وفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها

بسند راجع في الاخير كافرًا فلهم الحديث الصحيح قال ابو حنيفة ر
بان اسم الماء المطلق اذا نزل باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور و
الاشنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي ومنها
احاديث ورودت في عدم جواز الوضوء بفصل وضوء المرأة ليس شئ منها
في الصحاح تركوا العمل بهذا الحديث الصحيح الذي ذكره الترمذي في جبا^{عه}
وهو حديث ميمونة قالت اجتنب لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاغتسلت في جنة ففصلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليغتسل منها قلت اني اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جنابة ولا
يخبس شئ فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذي رحمه الله هذا حديث
حسن صحيح فلم يذوقوا ابو حنيفة رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض
صحاب الحديث - ومنها الاحاديث العامة التي ورودت في نجاسة الماء
بموت الحيوان تركها ابو حنيفة في موت ما ليس لدم سائل كالبق والذباب
والنمل واليرقان والبقار للحديث الخاص الذي اخرج الباقون في صحيحه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم
فليغمسه كله ثم ليطرحه فان في احد جناحه شفاء وفي الاخر داء ومنها
العمومات التي ورودت في الميتة تركها ابو حنيفة في جواز دباغ جلد
خاصة بالحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه وهو حديث ابن
عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا
استنفعتم بها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال انما حرم اكلها
فلهم اقال يظهر جلدها بالدباغ خلافا للجماعة - ومنها هذه
العمومات الواردة في الميتة ايضا تركها ابو حنيفة رحمه الله بهذا الحديث

الصحيح وهو قوله انها حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها
وقرنها وصفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في عدم
وجوب غسل المتى وجواز القرص والفرك فظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث
قال بنجاسة المتى ولم يتركها بل عمل بها فقال يجرى الفرك في اليابس
يجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه
وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتني عائشة رضي الله عنها انها كانت
تغسل المتى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلي وانا انظر
الى البقع في ثوبه من اثر الغسل فلهذا اقال انه نجس خلافا للشافعي ومنها
حديث ابن عمر رقت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة
ترك الغسل به بل قال ابو حنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضي حاجة
فلما ابتدء في قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي
اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابي ايوب ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا وعرّبوا
فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة في قضاء الحاجة
في الصحاري والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث
ومنها الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم ترك قضاء ثلاثا
ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم يتركها المسموح مستحبا و ابو حنيفة
رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسموح فليس ^{وضوء}
ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث علي
رضي الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه انه

مسح برآيه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي
 وردت في تعجيل المغرب وكراهة تأخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل
 بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات و ابو حنيفة يقول يكره تأخيرها
 لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التأخير على انه ليس له وقت جواز الاداء
 كتأخير العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداها قبل غيبوبة
 الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه عن النبي صلى الله
 عليه وسلم انه قال اذا قدم العشاء فابدأ به قبل ان تصلوا صلاة المغرب ولا
 تعجلوا عن عشا نكرو فلهمذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها
 الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي ادل الوقت فظنوا ان
 ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما ججز ابو حنيفة بينهما
 لاحتمالها وبين الحديث الصحيح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله عليه
 وسلم انه قال اصبحوا بالصبح فانه اعظم الاجر قال الترمذي هذا حديث
 حسن صحيح فلهمذا قال يستحب الاسفار جماعيتها وبين الحديث الآخر
 الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان اخر الوقت ايضا رقتها
 واما قوله ادل الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات
 اشار اليه ابن الجوزي في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به
 غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلاة الوسطى صلاة الفجر فظنوا
 ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلاة العصر وانما قال ابو حنيفة
 بموجب الحديث الصحيح الذي اخراجه الشيخان عن علي رضي الله تعالى
 عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاضراب ملاء الله قلوبهم
 وتبورهم نارا كما شغلونا عن صلاة الوسطى صلاة العصر حتى غابت الشمس

فلم يذ اقال الوسطى صلاة العصر خلا قال الشافعي فانه قال الفجر ومنها الاتحاد
 التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا ان ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل
 بها لانها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما عن
 بعض الصحابة فقد صرح منه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي
 بن عمر الدارقطني حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وادراة فيه
 احاديث موضوعة فانكر عليه ذلك المحدثون ورووه عن قوم واحد فلما
 قدم مصر قال له بعض المالكية اناشدك الله الذي لا اله الا هو هل
 صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية فقال
 لا فلهذا لم يعمل بها ابو حنيفة وانما عمل بالمحدث الصحيح الذي اخرج
 الشيخان عن ابن بن مالك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وخلف ابي بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون بيسم الله الرحمن الرحيم
 وفي لفظ فكانوا لا يستفتحون القراءة بيسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال
 رحمه الله لا يجهر خلا قال الشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة
 نحو قوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرأ فيها
 بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث
 قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرأ غيرها
 لم يعملوا انه انما عمل بها ابو حنيفة وانما جمع بين الكل ابو حنيفة لانه قال
 الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا
 فهو عاص وصلوة ناقصة غير تامة وان كان تركها ناسيا مجبر بسجود
 اسهوا قال لا صلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطل ترك
 الفاتحة للمحدث الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول والتفق الشيخان على

اخراج ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المسئ للصلاة فرائضها كلها
فقال كبرتم اقتر ما يتسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب
الله تعالى حيث قال فاقرؤا ما يتسر من القرآن فلهذا اقال لا تبطل
الصلاة بتركها خلا فاللشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس
رضي الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة
انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضي الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عيسى
الترمذي اصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد
حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه اكثر اهل العلم من الصحابة
والتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلاة فليبن
على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به
فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتحرى الصواب
علا بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان في صحيحهما عن النبي صلى الله
عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاة فليتحري الصواب خلا فالشافعي رحمه الله
ومنها الاحاديث التي وردت في القنوت في صلاة الفجر ظنوا ان ابا
حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل
عليه ما اخرج الشيخان في الصحيحين عن انس بن مالك قال قنت رسول
الله صلى الله عليه وسلم في الفجر ثم رايد عوا على اتياء من العرب ثم
تركها ومنها العمومات الواردة في صلاة الجنازة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله
خالفها برأيه حيث كره صلاة الجنازة في الاوقات المكروهة الثلاثة وانما
خصصها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذي اخرج مسلم في صحيحه عن
عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان ينهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان نضلى فيهن وان تقبر فيهن موتانا. ومنها قوله عليه السلام عفوت
عن امتي عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل
برأيه وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرجه الشيخان البخاري
ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل يطهرها
تغفنا ثم لم يمنع حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فهي لذلك ستزفدا
قال في الخيل زكاة خلافا للشافعي ومنها قوله عليه السلام افطر الحاجم
المحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم
معناه وتأويله فعل بمعناه والحجامة لا تقطر للحديث الصحيح الذي اخرجه
الترمذي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احبهم وهو صائم
قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذي اوردته مسلم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه
حيث قال القرآن افضل وانما رجع ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي
اخرجه الشيخان في الصحيحين عن النبي قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لبيتك بحجة وعمره ومنها قوله عليه السلام لا ينكر المحرم
لا ينكر ولا يخطب الفرج مسلم باخر اوجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به
بالقياس وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الذي اتفقا على صحته واخرجاه
في صحيحيهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج
ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفقة فيما لو يقسم ظنوا ان
ابا حنيفة تركه بالقياس وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق
الشيخان على اخرجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجار احق بسبقه
ومنها العسرات الواردة في الحديث على نوافل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث
 الصحيح ولكن اصوم واقطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني
 ومنها العمومات الواردة في اشتراط الولي في النكاح نحو قوله عليه السلام
 لا نكاح الا بولي ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال
 بانه يصح النكاح بغير ولي في البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح
 الخاص الذي اخبره الترمذي في جامعه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذا
 صامتا وبالحديث الصحيح الذي رواه البخاري ان خنساء زوجها
 ابوها وهي كارهة وكانت ثيباً فزوج النبي صلى الله عليه وسلم نكاحها
 فلهذا قال ابو حنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن
 خلافاً للشافعي رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشتراط التسمية
 في النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابو حنيفة
 بالحديث الصحيح الذي رواه الترمذي في جامعه ان امرأة انت عبد الله
 بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولو يفر من لها صداق ولم
 يدخل بها فقال عبد الله اري لها مثل صداق نسائها ولها الميراث
 وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي ان النبي صلى الله
 عليه وسلم قضى في تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به
 عبد الله قال الترمذي هذا حديث صحيح فلهذا قال ابو حنيفة
 رحمه الله يصح النكاح خلافاً للشافعي رحمه الله ومنها العمومات الواردة
 في اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالقياس حيث
 قال بجملة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح

اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عمر انه طلق امراته في
 حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال مسرة
 فليراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم
 ان شاء امسكها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي
 امر الله تعالى ان يطلق لها النساء ومنها جريان القصاص في كسر
 السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ~~ابا حنيفة~~ رحمه الله قال بالقياس
 وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخبر به البخاري في صحيحه
 وهو حديث انس ان التبيع بن التميمي بنت النفر عمت له طمت جارية فكسرت
 سنهما فغضوا عليهم الارش فابوا فاعرضوا عليهم العفو فابوا فآووا النبي
 صلى الله عليه وسلم فامرهم بالقصاص الحديث بطوله - ومنها العمومات
 الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة من عمل بهابل بالقياس حيث
 قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا
 للشافعي رحمه الله وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه
 الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض مقازي رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فانكره رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل
 النساء والصبيان قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات
 الواردة في اباحتها صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بهابل
 بالقياس حيث قال بانه لا يؤكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا
 للشافعي رحمه الله في احد قوله وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث
 الصحيح الذي اخبر به الشيخان ان عدي بن حاتم سأل رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعام فقتل فكل واذا

اكل فلا تأكل فاعا اصلك على نفسه ومثها الرد على ذوى السهام
 الاعلى الزوج والزوجة وعند الشافعي رحمه الله يوضع في بيت المال
 فلو ان ابا حنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس وانما اعقل ابو حنيفة
 بالحديث الصحيح الذي اخرج به البخاري ومسلم وهو حديث ابى هرويرة
 رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين
 امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بغرة عند امانة ثم توفيت المرأة التي
 قضى لها بالفرقة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينهما
 ونزولها وان العقل على عصبتها واحاديث آخر اخرجها مسلم في
 صحيحه فعلم بهذا كله ان الذي قاله الخطيب وغيره ان ابا حنيفة كان
 يعمل بالقياس والرواى دون الاخبار بهت وافتراء وهو صاحب برآء وانما
 يعملون بالقياس عند عدم الحديث كذلك جميع المجتهدين رضوان الله
 عليهم اجمعين - انتهى ما قاله الخوازمي رحمه الله - مؤلف كوكب عفا الله عنه
 اگرچه در این اصل رابع سخن بطول کشید اما برائے برادران احاف از
 فوائد خالی نیست که اکثر کلمات الحادیث غیر مقلین بهمین وظیفه و در زبان
 دارند که امام ابو حنیفه قیاس را بر حدیث مقدم میکند معاذ الله
 من ذلك که امام ابو حنیفه قیاس خود را بر قول صحابی هم مقدم نمیکند چنانچه
 مشهور است که خلیفه منصور بطرف امام اعظم رحمه الله نوشت که من شنیدم
 که تو قیاس خود بر حدیث مقدم میکنی امام در جواب نوشت لیس الامر كما
 بلغك یا امیر المؤمنین اما اعمل اولاً بکتاب الله ثم بسنة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم اقصية ابی بکر وعمر و عثمان وعلى ثم اقصية بقية
 الصحابة رضى الله عنهم ثم اقیس بعد ذلك - و باین سخن محض از تعصب

قائم کرد لهذا او مشرک شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود
 و نه در او شروط اجتهاد موجود بود و او قرن اشیطان است و او باغی است و از
 او هیچکس در مسلمانان زیاده رذیل و نخوس نگذشته. اباطیل و با بیه نقل از الجرح علی
 ابی حنیفه طبع سعید المطالع بنارس ^{۱۳۳۳} و چون عبد الجلیل سامردی که کتابی بنام
 یونی غسلین در ^{۱۳۱۹} طبع کرده و در آن هم دادگستاری داده است و باز دیگر
 مقتدایان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبد الهادی و مقتدایان
 متأخرین آنها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسماعیل دهلوی و صدیق محسن خان
 بهوپالی و غیر هم اینجمله به نسبت نقه امام ابو حنیفه چیزها نوشته که ذکر آنها نهایت
 تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند حکم اگر چه کریمه از نیت
 من اتخذ الله هواه و اصله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل
 علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله کیست که گمراه او تعالی راه براه
 راست آرد اما سوال در اینجا از فرق ثانیه و با بیه که خود را در لباس حقیقت
 پوشانیده عوام و کم علمان را از راه می برند این است بشما ایمان راست بگویند که آیا
 شما یان عقاید و اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر
 نیک و مستحسن دانند پس حکم حدیث المروء مع من احب ایشان نیز جزو لا
 ینفک آنها می باشید و دعوی حقیقت شما یان بنفاق است پس آیات فقیر
 کفار که در ادل رساله تحریر یافته است بر شما یان هو بهو راست و صادق می آیند
 و اگر عقاید و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناجائز میدانید پس قسم به ذات پروردگار
 شما را داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شما یان کدام کتابی
 کدام رساله کدام تحریری و در تردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است بخش
 بحیثیت و مصنفش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت میسانی

شمایان چه مقدار است. از جماعه اولی که مقلدین را خطاب بهائے شرک و کفر و غیره
 میدهند سوال است که شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون
 قاضی شوکانی و مولوی اسماعیل دهلوی و صدیق حسن خان بھوپالی و کنسیدیا
 اگر میکنند شمایان هم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما اینست که ما یان مقلدین
 امام ابوحنیفه و شمایان مقلدین شوکانی و غیره نسبتی که از شرک کفر و بدعت بجائے
 مقلدین مذاهب میکنند بر شمایان هم راست می آید و اگر پیروی آنها نمیکند پس
 چنانچه ابجرح علی ابیحنیفه و غیره بنویسید کدام مرجحی هم بر آنها نوشته اید یا نه اگر
 نوشته اید کدام است و اگر نه باعث شحیت و اگر گویند که ما یان پیروی احادیث
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم میکنیم پس در اینجا سوال اینست که آیا شمایان را به
 خیر البشر علیه الصلوٰۃ والسلام حاصل شده است و بخوش خود از حضور اقدس او
 صلی الله علیه و سلم احادیث شنیده اید یا نه اگر شق اول است ثابت کنید صحبت
 خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکه که رسانید اگر گویند
 که احادیث ما یا از مصنفین کتب احادیث چون صحاح سته و غیره هم رسانید
 پس سوال اینست که اصحاب صحاح و غیره هم از روایانی که نقل احادیث میکنند
 معتدین و موثقین بودند یا نه اگر موثقین بودند بر قول و روایت آنها عمل کرد
 خطا است و اگر موثقین بودند بکدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکه بزرگان دین
 چون امام بخاری و امام مسلم و ابوعیسی ترمذی و یحیی بن معین و حاکم و ابن جوزی
 و امام سیوطی و غیره هم آنها را معتدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد للہ چشم ما
 روشن دل باشد که این عین تقلید شخصی است که معنای تقلید قبول شرک و
 قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس که برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کرد
 و تراشیده خود شمایان پیش می آید که تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است

آنرا علاج چسبیت در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثه میکنم گوش
 بهوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامة است در صحیح ترمذی بروایت
 عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لياأتين على
 امتي ما اتى على بني اسرائيل حذو النعل بالنعل حتى ان كان منهم من
 اتى امة علانية لكان في امتي من يمنع ذلك وان بني اسرائيل تفرقت
 على ثنتين وسبعين ملة تفرق امتي على ثلاث وسبعين ملة كلهم
 في النار الا امة واحدة قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه افعا
 وفي رواية احمد والى داود عن معاوية ثنتان وسبعون في النار واحدة
 في الجنة وهي الجماعة وانه يخرج في امتي اقوام تتجاري بهم تلك الالهواء كما
 تتجاري الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق ولا مفصل الا دخلته اين حدیث
 شریف جنگ هفتاد و دو دولت را صلح نهاد رسول مقبول آیه کریمه و ما ينطق
 عن الهوى ان هو الا وحى يوحى زینت بخش کلام مبارک است فرموده است که
 امت من چون بنی اسرائیل بر هفتاد و سه ملة متفرق خواهند شد از ان جمله
 هفتاد و دو فرقه با تش دوزخ بروند مگر یکى اصحاب عرض کردند که اے
 پیغمبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که ناجیه باشد فرمود آنکه بر عهد بران است
 که من و اصحاب من بر آن راهیم سوال آیا این هفتاد و دو فرقه در امت
 دعوتند یا در امت اجابت گویم که در امت اجابت است که در حدیث
 لفظ امتی مکرر آمده است و ملل زالفه که اهل قبله نیستند آنها را امت انصر
 گفته نمی شود و علماء علم کلام هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمرده اند و ثابت
 کرده اند که فرقه ناجیه همین فرقه اهل السنة و الجماعة است که مقلدین مذاهب
 اربعه اند در اینجا سوالی بس عظیم و سخت پیچیده در میان امت و آن

اینست که جمله طوائف هفتاد و سه فرقه کلمه گو هستند و هر کدامی از اینها همین حدیث
 شریف را قبول دارند سوال اینست که هر یکی ازین هفتاد و سه فرقه دعوی این
 میکنند که فرقه ناجیه منم و ما انا علیه و اصحابی در حق من راست است حالا
 کدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و ائمن شده فیصله حق کند و اگر
 کسی فیصله هم نکند کدام فرقه باشد که خلاف مقصود خود آن فیصله را قبول کند
 پس مایان اهل السنه و الجماعه علاجی دیگر ندانسته همان رسول مقبول ^{صلی} الله
 علیه و سلم این قبول کردیم که او را مامون از زلیغ و باطل یافتم بالتجاووزی
 عرض کردیم که اے رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم تو فیصله این مهم
 بفرما دیدیم که بفضل خدا هم در این حدیث فیصله پیدا شد و آن جمله و هی
 الجماعه است بر دایه ابوداؤد واحد و لفظ جماعه در نام اهل السنه و الجماعه موجود
 است و مراد از جماعه کثرت افراد امت است و کثرت افراد اهل السنه به نسبت و
 مقابله هر فرقه ازین فرق هفتاد و دو بدیسی است اگر کسی را باور نشود آدم شمار
 عالم را که بحکم حکام وقت فیصل میشود پیش نظر نه دتا حق شود و باطل باطل
 گردد بلکه افراد اهل السنه و الجماعه که پابند و متقلینند از اهل اربعه اند اگر مقابل
 جمله هفتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم بفضل الهی زیاده هستند اگر کسی گوید که مراد از
 جماعه در حدیث کسانی اند که بر راه صواب باشند گو تعداد افراد او کم باشد چنانچه
 بعضی محرومین را همین گمان است گوئیم که فیصله این قصه باز هم رسول مقبول
 صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد از لفظ جماعه کثرت افراد
 است و آن این است عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجتمع امتی او قال امه محمد علی صلا
 و ید الله علی الجماعه و من شذّ شذّ فی النار و اه الترمذی و عن

ابی بصیر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربي ان لا يجمعه متى
على عنلاله فاجطأنيها رواه الطبرانی وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخاري
بازيم اگر کسی گوید در این احادیث تشریفه اگر چه لفظ اجتماع ائمه و لفظ جماعة آمده
است اما باز هم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم و عن ابن عمر رضي الله عنهما
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من
شد شد في النار رواه ابن ماجه و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ
المشاة القاصية والناحية واياكم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعمامة رواه احمد
و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة
شبرا فقد خلع ربة الاسلام عن علقمة رواه احمد والوداؤد و مشکوة شریف
لفظ سواد اعظم و عامه تصریح است بکثرت افراد و کثرت افراد در مقابله جمیع
فرق اهل قبله مراهل السنة و الجماعة و مقلدین مذاهیب اربعه را است پس
ثابت شد که فرق ناجیه هم فرق اهل السنة و الجماعة است بخدیث دوم
مروی است از حضرت عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء
ترمذی فی باب ما جاء ان الاسلام بدأ غريباً و غريب در اصطلاح عرب
مسا فرو تنهار اگر کویند یعنی دین اسلام در ابتداء ضعیف بود و از ضعف کفی
بقوت کرد تا که رسید بحد کمال قوت بعد از آن رو بنزول کرد تا که رسید در این
زمان بحد کمال ضعف و هنوز تنزل او یوماً فیوماً در زیادت است و این صفت
نیست در تمامی اهل قبله مگر اهل السنة و الجماعة را زیرا که معلوم و مشاهد می نم

است که تمامی فرق زائعه چون شیعه و خارجی و دلبیه و یحیریه و مزائیه و غیرهم در این
 زمان یو یافو و ترقی است اگر کسی را شک آید آدم شماری ده سال سابق را با
 آدم شماری حال مقابله کند و بیند که فرق زائعه چه مقدار سال بسال زیاده میکنند
 و این زیاده از کجای آید از افراد اهل السنه و الجماعه کم میشوند و بسبب اخراج عوام از
 تقلید و خویش در فرق زائعه معلوم است که در آن طرق پابندی اکثر محارم
 شرعی نیست هر کس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هر چه خواهد آن کند و
 نفوس اماره این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند از آن وجهی که
 تقلید از گردن باری خود انداخته اند بی اختیار میکنند و مطابق خواستهات نفوس
 خود بلا لومته لائم و انفس پروری داده و خود را در مقتضیات نفوس باختر میرسانند
 پس ازین حدیث شریف معلوم شد که اسلام حقیقی بمین جماعت اهل السنه و
 الجماعه مقلدین مذاهب اربعه است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد که
 غربت بترقی رسید و باز از ترقی رو بخریت نهاد و فال محمد شد علی ذلک انا بشد
 انا الیه راجعون اگر کسی گوید که در حدیث شریف لفظ اسلام است اسلام
 در مقابل کفر ~~مستعمل~~ میشود پس معنائی حدیث چنان باشد که اقتدار و حکومت اسلام از
 ضعف بقوت رسید و از قوت باز رجوع بضعف خواهد نمود گوئیم آن حاکمان
 ذوی الاقتدار اسلامیه که بودند آیا دلبیه غیر مقلدین بودند آیا شیعه و یحیریه بودند آیا
 مزائیه و نجدیه بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدین یک از مذاهب اربعه بودند پس
 ضعف آنها در مقابل کفار باز هم ضعف جماعه مقلدین شد حدیث سوم عن النبی
 رضی الله عنه قال جاء رجل الى رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم متى قیام الساعة فقال النبی صلی الله علیه وسلم
 الى الصلوة فلما هتفی صلوته قال این السائل عن قیام الساعة فقال الرجل

داد

مستعمل

انا یا رسول الله قال ما اعدت لها قال یا رسول الله ما اعدت لها کثیر مصلو
 ولا صوم الا انی احب الله ورسوله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء
 مع من احب وانت مع من احببت فما رايت فرح المسلمين بعد الاسلام فرحهم
 بنها هذا حدیث صحیح ترمذی ۳۲۳ مقتضوا حدیث شریف آنکه هر که در
 دنیا کسی را محبوب دارد و عقبتی بهمراه او و در صف او و در درجه او خواهد بود پس کسانی
 که دعوی حقیقت میکنند و با نجریان محبت قلبی دارند و افعال شنیع آنها را
 مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اهل حریم و تنگ حرمات الله و تخریب عمارت
 یرا و لقب غازی و موصدا کل و عظمت السلطان می نهند و تولای آنها
 میکنند پس حکم هم حدیث شریف حکم کریمه و من یتولهم منکم فانه منهم
 این کلمه گویان خفتی نما در روز قیامت در صف آنها و در درجه آنها خواهند بود
 پس به دعوی حقیقت آنها کسی فریفته نشود که اینها عقیده عین آنها اند
 ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت
 الوهاب اللهم ازرقنا حبک و حب من یحبک و حب عمل صالح یقرربنا الی
 حبک و حب عبد صالح ید لنا الی حبک و ارزقنا اطاعتک و اطاعة
 رسولک و اطاعة عبادک الصالحین فقد قلت و قولک حق و من یطع الله
 و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء
 و الصالحین و حسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله و کفی بالله علما و لیکن هذا
 آخر ما اردنا تخریجه فی هذا المقام و صلی الله علی سیدنا محمد و آل و صحابه بارک و سلم
 و کان الفراغ من تحریر الرسالة صفحۃ الاثنین الثامن عشر من شهر جمادی الاولی
 المسبکة فی شهر سنة ست و اربعین بعد الالف و ثلاثمائة و انا الفقیر الی الله
 محمد حسن المجدی الفاروقی اللهم اختتم لنا و لمن نظر فیها بعین الاضواء بالخیر و السعادة یا ذا الجود و المغفرة

تقرئ حضرت علامته العصر رأس العلماء مولانا عبد الباقي ضا فاضلي
 بلاد سندھ و بلوچستان سجادہ نشین درگاہ عالی حضرت مفتی دیار السندھ
 استاذ الآفاق علامہ مولانا محمد عبد الغفور الہامیونی علیکم الرحمتہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى آله واصحابه
 الذين هم المرضيون عنده. اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة
 بالاصول الاربعه في ترويد الوهابية التي ضمنها البحر القمقام والبحر الططام
 حافظ آيات القرآن يناشر احاديث رسول الرحمن - المقتدى في مذهب
 الامام النعمان - حضرة سيدي ومولائي الحاج محمد حسن جبان لازالت
 شمس افاضة ساطعة - وبدر افادة لامعة - فوجدتها بحمد الله
 حاوية على تحقيقات انيقة - وشاملة على تدقيقات رشيقة ماسمعتها
 الاذان ولا رأتها الاعين ولا خطرت على قلب بشر - مشيدة بالدلائل
 الساطعة ومؤيدة بالبحر القاطعة نافعة نفعا جادا - وفاخرة فخر با غلفا و
 اعيانا عميا واذا ناظمتها ولا ييب في انهما ماء زمزم يشربونه نبيل
 الشفاء من كان قلوبهم غلغا - وتنكشف افئدتهم بها انكشافا
 يقربهم الى الله زلفا - وماء الحيات يحيي به صدور الموتى - وكل الجواهر
 يبصر به عيون اهل العمى - فلهذا در مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و
 حقيقات كافية - فيا ليت شعري هذا كتاب ينطق عليكم بالحق والصواب -
 ولعمري ان هذا هو القول الفصيل في الباب وفصل الخطاب - فمن اعرض
 بعد هذا التحقيق وكان من مرض القلب غلبا فاقراء في شأنه قوله تعالى
 من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا - واخر دعوانا ان الحمد
 لله رب العالمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصا على سيدنا
 وشفيعنا خاتم النبيين وعلى آله واصحابه اجمعين -

انا الفقير عبد الباقي الهمباري

عفا الله عنه

تقریظ حضرت علامه المدرس العلاء مولانا محمد حسن صاحب
سجاده نشین درگاه کسپار شریف و مفتی بنوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل في كل شيء دليلا على وحدانيته وعلى جميع من سلك
صراط المستقيم. اما بعد برضا ارباب بصائر نختی نماز که در این زمان فساد و طغیان
که شیطان و قرن الشیطان در اغواء بنی نوع انسان از سرتاپا مشغول و منهدم اند
از ایض گوشت بداء ارحمی یا بلال مسوع غنی گردد و هیچ کس از اصحاب فضل و کمال در
احیاء معتقدات اهل السنة و امامت بدعات عقائد بنیشت و مستی در مشغول نمی نماید حالانکه
ارباب مذاهب باطله چون روافض و مرزایی و دوابیه در اغواء خلق الله بکمال جوش
و خروش معین ابلیس فریبش اند و در این تنگای بی روزانه به تیز رفتاری تمام روز
افزون ترقی میدارند خصوصا فرقه ثاذه و دابیه که خود را در لباس متقیانه طلباس
نموده باجبه و دستار نهره دار و ریش مشروع و عصا سه دراز دریده اشاعت توحید
و اتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیاران زهر نیا می کنند و
هر کس می داند که توحید ایشان مصنوعی توحید یحیی است نه اصلی توحید اسلامی و
سنت ایشان سنت ابن عبد الوهاب و ابن تیمیه است نه سنت نبویه علی صاحبها
الصلوة و التحية و کسانیکه در علم تاریخ و طولی می دارند بوجه آسن میدانند که اکثر اهل
مذاهب باطله عقائد فاسده خود را به بهانه تأیید و حمایت توحید الهی فروغ و راج داده اند
چنانکه طائفه معتزله که قرآن پاک کلام الهی را حادث می دانند و از قدیم و شش
انکار میکنند و میگویند که در صورت اعتقاد قدم کلام الهی تعدد قدم لازم می
آید و آن منافی توحید است کما یستفاد من کتاب الماسمون العباسی خلیفه بغداد
الی ناسبه اسحاق بن ابراهیم الخزاعی المذکور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمه الماسمون و
نمی دانند که مثنوی و منافی توحید تعدد ذات قدیمه است نه تعدد صفات قدیمه کما حقیقه
فی شرح العقائد النسفیة بما لا یتصور المزیة علیه و همچون حکماء فلاسفه مثل افلاطون و ارسطو
و ارسطاطالیس و غیرهم که توحید ذات پاک با بنی تعاسی را بحدی که رسانیده بودند
که میفکند الواحد الحقیقی لا یصدر منه الا الواحد لهذا از باعث تصنیق و تقریظ در توحید
از افعال لما یرید بودن ادعای و از خالقه علی شئی بودن انکار نموده در ادی ضلالت

سنگون افتادند و خالقیت او تعالیٰ شانه را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور
کردند همچنین در بیان نیز در توحید اسلامی تصنیق و تفریط و تحریف نموده تعظیم غیر
الله را اگر چه در حد اجازت شرعی محدود کرده بهشت بنانی توحیده و مرادف
شُرک و کفر دانستند کما صرحوا به فی کتبه المؤلفه فی ذکر التوحید النبی . سید بنابر
شکر بار تعالیٰ بجا آورده می شود که در این زمان سعادت اقرآن ذات ملکی صفات
حجة الخلف بقیة السلف رأس المشايخ الکرام ورثت العلماء العظام مولانا مقتدا
حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فاردی مجددی سجاده نشین درگاه شہ سائیند
زیدت برکات و فیوضات در تردید اقوال و بیان کتابی مسمی به الاصول الاربعہ
فی تردید الوجود بیست تالیف نموده مسلمانان عالم را از شر این طائفه مفسده نجات
بخشیده است فیما در وایها الطلاب الی مطالعتہ ہذا الکتاب فانه عظیم المنظر فی
ہذا الباب مشتمل علی الحق والصواب . وانا الفقیر محمد حسن الکتاباری عفا عنہ الباری

حيث من على كافة المسلمين بما يفيد حفظ عقائدهم وادعائهم بحاين ما شرع المتطهرون
من ارباب المذاهب الباطلة بذهب متاع ايمانهم وشفق من عايل العقائد السيئة
من كان على شفا وادعو من مواسم الدين ما قد تغير وعفا . وليس هذا سنن
مستحدثة استأثرها المؤلف الحبر الفخري بل احقاق الحق وابطال الباطل سنة قديمة
في بيت هذا الشيخ الكبير مستمرة فيهم عن الاكابر الی الاصاغر يروى بها الاختلاف
عن اسلاف العشائر كيف لا هو من نسل من هو الفاروق بين الحق والباطل صاحب
الدرة والاجتساب . الذي وضع الله الحق على لسانه وجعل رأيه موافقا للوحي و
الكتاب ومن ادلا من هو الامام الرئاني والمجدد للالف الثاني رحمة الله عليه
الذي صنّف كتابه المسمى بتحقيق النبوة حين رأى بعض متغلبة زمانه عذاب
كثيراً من علماء الاسلام بتشديدات وتغذيبات لا يناسب ذكرها السوء فيهم
في متابعة الشرائع وادعائهم الرسل وبلغ الامر الى ان يهجر بعضهم باسم خاتم
الانبياء عليه الصلوة والسلام في مجلسه ومنع ذبح البقرة وهو من اجل شعائر
الاسلام في الهند وخرّب المساجد مقابر اهل الاسلام وعظم معابد الكفار
وهرسوماتهم وعباداتهم وصنّف كتابه في الرد يد على الرافض حين رأى
فتنتهم قد فشت في الهند وكنافها فالحلف الصالح من اتم بسمات ابائهم
انصف بصفات كبرائه ليكون انصاف بتلك الصفات على صحة انتساب
برهان اكبر . ومن لم يتصف فكانه لم يات بما يكون على ما ادعاه سلفه ادنا

نصیرا۔ فیافاض الجود یاغایة کل مقصود آفصق علینا من بركات هذا
 الشيخ المؤلف واجزه عنا وعن جمیع المسلمين ما یوازی غناءه و یجازی ثناءه
 من جمیل الثناء والصالح الدعاء واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة
 والسلام علی سید المرسلین وعلی آل وصحبہ اجمعین۔ کتبه الفقیر محمد قاسم
 المتوطن فی بلدة گڑھی یاسین منلة سکر سندھ

تقریظ جناب قیوۃ السالکین علامہ مخدوم بصر الدین ضایہ سیوستانی

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى دسر مولانا المؤلف الشيخ الكامل - والعالم العاقل
 المشتهر في المشارق والمغرب - صبا المقامات العلية والمناقب - حيث يفارعة

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك ونصلی علی سوله الكرم وعلی آل واصحابہ اجمعین۔ اما بعد پس چونکہ دستور رشده قبل
 شروع کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازویاد بصیرت ناظرین ذکر کرده می شود۔ بنابر آن
 نبذے از حالات بابرکات حضرت مؤلف این کتاب بیج کرده می آید والله الموفق والمعين
 مخفی نمازده حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جبان صاحب فقه
 مجاهده نشین درگاه شنه ساینده مدظلہ العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت
 غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صفا فاروقی مجددی مصوی میباشد۔ درخاندان عالی
 سلسلہ فیوض و بركات و علوم ظاہری و باطنی اباعن جد سلسل و متوارث جاری است بتایخ
 ۱۰۰۰ سوال حضرت مولانا المؤلف در دارالرشاد قندہار رونی افریذ عالم وجود گشتند و
 ایام طفلی تحصیل بہ کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شدہ علوم درسیہ و کتب ابتدائیہ
 از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کیمیا اثر حضرت ایشان باعلی مایج کمال رسید تا کہ در ایام
 انقلاب دلت افغانیہ و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمبعہ تہامی اہل دیار
 در ۱۲۹۰ھ بمبعہ ارادہ توطن و سکونت بطرف عربستان ہجرت فرمودند و ہمہ دآن زمان حضرت
 مؤلف قبلہ با وجود صغر سن در غزوات اسلامیہ در صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شدہ
 شامل زمرہ و المجاہدون فی سبیل الله باموالہم و انفسہم می شدند و چوں گذر حضرت
 ایشان بر ملک سندھ افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قریہ کھڑاز
 نالوج حیدر آباد سندھ توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیہ و نقلیہ از حضرت علامہ الحاج
 الحافظ مولوی لعل محمد صاحب العلوی اخذ فرمودند و چون بمبعہ جمیع قبایل و عشائر در

بلا و صومین شریفین رسیدند و آن بلاد متبرکه پنج سال اقامتگزين شدند و از مشایخ علمای کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد دحلان و حضرت شیخ رحمة الله جابر بندی عمیل علوم خصوصاً استفادہ و استفادہ علم حدیث و اجازت روایت صحاح ستہ حاصل نمودند و با وجودیکه خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جله عالمه و قائله و رفقاء سفر که مشتمل بر عیال و اطفال و زائده از شخصیت نفوذند مفوض بذات سامی صفات حضرت مولف قبله تا هم مع بجا آوری حق الخدمت در ادائے سعی و طواف و حج و غیره زیارت مشاہد و مآثر متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز گشتان می بودند و بعد از آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق محض بلطف الهی و حسن سعی و عالی همی خویش بدولت حفظ کلام الله شریف شرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت

والد سراج الاولیاء قدس سره باز بملک سنده معاودت فرمودند و در قریة کھر تقریباً ده سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در ۱۳۱۵ هجری بجزایر رحمت الهی پیوستند حضرت مولف قبله با اتفاق اعزّه و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرائی طریقه آباد اجده شدند و در قریة منڈه سائنداد خالقا و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمود و در ۱۳۲۰ هجری باز داعیہ سفر حرمین شریفین را که همیشه مرکز خاطر عاطری باشد تازہ شد و باجماعت مخلصین و مجبین سفر مسیمت اثر بخیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز در ۱۳۲۲ هجری معاودت حج و زیارت نمودند و بوقت چهارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء براه عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاہد و مزارات متبرکه را زیارت نموده بعد از حج زیارت روضه مطهره براه شام و بیت المقدس معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السلام مشرف و فیضیاب شدند بحالات عجیب و غریبه که درین اسفار مشاہدہ شد جمله در سفرنا مہائے خود مفصلاً مرقوم فرموده و الحال برخالقا شریف که مادی الغریب و مرجع الفقراء و الصالحاء است در منڈه سائنداد و اکثراً منڈه محمد خان ضلع حیدرآباد سنده به ارشاد و هدایت بندگان خدا مشغول اند و اوقات شریفه بوظائف عبادات و خیرات و مبرات معبود و مصروف خصوصاً در خدمت خلق الله و همدمی بنی نوع انسان و حمایت مذہب اہل سنت و جماعت و قلع مذہب باطله و ضلالت شائعہ کہ بہ ہر طرف عالم گیر شده اند و وجود شریف حضرت ایشان در اینچنین زمانہ قحط الرجال از مغتنمات عزیزه و نعماء عظمی است مع الله المسلین بطول بقائه و افاض علینا من فیوضه و برکاتہ آمین۔ و حضرت ایشان باوجود کثرت مطالعہ و سعت معلومات و تبحر در علوم دینیہ و قدرتی بزرگ

و تصنیف بحال سلاست و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چپ
 رساله ها ئی مختصر و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماً بعضی از آنها مرقوم
 می شوند. اینس المریدین کتابی است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و
 غارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است. انساب الانجاء
 در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه در بیان و بیج فرموده
 رساله تهللیه در معنی کلمه طیبیه و بیان عقائد مذهب اهل سنت و الجماعت و آیین سر
 تالیفات خود را بسی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اند بیاً
 اند منها شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال و التویدات بخبره منها رساله

رد قادیانی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عربی منها رساله تحقیق الحجة
 فی القری عربی منها اشاره الی البشارة در تردید اقوال معتضن بر مکتوبات
 شریف منها سفرنامه ها و شرح حیل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از
 شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء الله اسکندرانی منها
 ترجمه عهد و مواعیت شیخ عبد الوهاب شعرانی فارسی و منها الاصول الاربعه فی
 تردید الوهابیه منها رساله فی احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون فی اللطائف
 عربی منها رساله فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرق المولف بلاقا تم منها
 رساله فی عجائب مصنوعات الله تعالی فارسی و غیره. و آخر دعوانا
 ان الحمد لله رب العلمین والصلاة علی سید المرسلین و اله وصحبه
 اجمعین

الكتب المطبوعة في مكتبة اشيق كتاباوى

١٩٧٢	١٦٣	صفحة	١- علماء المسلمين ووقايون
١٩٧٣	١٦.	صفحة	٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية
١٩٧٣	٢٤.	صفحة	٣- المنتخبات
١٩٧٣	٨.	صفحة	٤- المتنبي القادياني
١٩٧٣	٨٨.	صفحة	٥- مفتاح الفلاح
١٩٧٤	١١٢	صفحة	٦- خلاصة التحقيق
١٩٧٤	١١٢	صفحة	٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني)
١٩٧٤	١٠٦ و ٤٥	صفحة	٨- اثبات النبوة مع هدية المهديين
١٩٧٤	١١٢	صفحة	٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني)
١٩٧٤	٤٠٠	صفحة	١٠- الانوار المحمدية (المجلد الاول)
١٩٧٥	٣٢	صفحة	١١- كتاب الصلوة
١٩٧٥	١٦.	صفحة	١٢- المستند المعتمد
١٩٧٥	٢٠٤	صفحة	١٣- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين
١٩٧٥	١٣ و ٦٤	صفحة	١٤- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية
١٩٧٥	٣٦٤	صفحة	١٥- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر
١٩٧٥	١٩٢	صفحة	١٦- محبة الآلى شرح قصيدة الامالى
١٩٧٥	٢٠٧	صفحة	١٧- القول الفصل شرح الفقه الاكبر
١٩٧٥	٢١	صفحة	١٨- جزء عم من القرآن الكريم
١٩٧٥	٨.	صفحة	١٩- صرف عربي وعوامل
١٩٧٥	٤٨	صفحة	٢٠- سيف الجبار
١٩٧٤	١٦.	صفحة	٢١- در المعارف (بلسان الفارسي)
١٩٧٥	١٢٨	صفحة	٢٢- الاصول الاربعة في ترديد الوهابية

(El-Üsûl-ül-erbe'a fî-terdîd-il-vehhâbiyye) kitabı farsçadır. İçinde arabca parçalar da vardır. Türkçe, Osmanlıca yazı hiç yoktur. Bu kitâb, vehhâbî denilen kimselerin inanışlarından misâller vererek, bunların yalnış olduğunu vesîkalarla isbât etmektedir.

İŞIK KİTABEVİ